بعون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان

میزان الطب

مطبع نامی منشی نولکشور میں بطبع مقبول جہان ہوا

اطلاع

اس مطبع میں ہر علم وفن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے یہ فہرست مطول ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے جسکے معاینہ و ملاحظہ سے شائقان اہلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزاں ہے اس کتاب کے ٹیٹل پیج کے تین صفحہ سادہ میں کتب فارسی کو کتب لغات مفردات طب و کتب طب مختص بعلاج انسان اردو درج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہی اس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ قدردانونکو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو ۔

کتب طب فارسی

اکسیر اعظم چار جلد میں جامع مع کلیات معالجات طبیہ مؤلفہ حکیم محمد اعظم خان انتخاب حکیم اعظم جہان ۔

ملخص فصول البقراطی مشہور کتاب بقراط کی جسکی تلخیص مولوی غلام حسین نے فرمائی ۔

خلاصۃ التجارب مجربات طبیہ حکیم علوی خان مدونہ حکیم مہاراج الدولہ بہادر ۔

مجربات اکبری محشی تصنیف حکیم محمد اکبر خان معروف بہ حکیم ارزانی ۔

تکشیف الحکمت مصنفہ حکیم سلیم الدین خان ۔

کفایہ منصوری مع رسالہ چوب چینی مشہور کتاب معالجہ و تشریح مصنفہ حکیم منصور بن حکیم محمد یوسف ۔

ضیاء الابصار مصنفہ حکیم محمود خان ۔

مجربات رضائی معالجہ امراض ضعف باہ و مثانہ میں مؤلفہ حکیم سید رضا حسین ۔

دستور العلاج مصنفہ حکیم سلطان علی خراسانی

میزان الطب محشی مشہور کتاب طب کی ہے مع رسائل ذیل تصانیف مختلف ۔

امیزان الطب محشی مصنفہ حکیم محمد اکبر ارزانی

۲ رسالہ دلائل النبض ۳ رسالہ دلائل البول ۴ رسالہ بحران مع جدول ایام بحران ۔

انیس الاطبا مصنفہ مولوی محمد صادق علی

طب اکبر بڑی مستند کتاب طب میں تصنیف حکیم محمد اکبر ارزانی ۔

مطب علوی خان نسخہ نادر و مستحسن کا مجموعہ از حکیم علوی خان

مفرح القلوب مصنفہ حکیم محمد اکبر ارزانی ۔

عجالۂ نافعہ مصنفہ حکیم محمد شریف خان

ام العلاج غریب رسالہ ہے حاوی تراکیب معالجات طبیہ عہد دولت نورالدین محمد جہانگیر بادشاہ غازی میں تصنیف حکیم امان اللہ فیروز جنگ کی

طب یوسفی مع مجموعہ چند رسائل ذیل ۔

۱۔ رسالہ نبض ۔ ۲۔ رسالہ قارورہ ۔ ۳۔ رسالہ ستہ ضروریہ ۔ ۴۔ رسالہ مقطعات یوسفی ۵ رسالہ ماکول و مشروب ۔ ۶ قصیدہ ۔ در حفظ صحت بدن ۷ رسالہ بحران

زاد غریب غربا اور مسافرین کے لیے نادر نسخے تدابیر معالجہ ہر موسم کی رعایت سے کوڑی کی دوا لاکھوں کا فائدہ بخشتی ہے مصنفہ حکیم صادق علیخان خلف حکیم محمد شریف خان ۔

قرابادین قادری تصنیف حکیم محمد اکبر ارزانی ۔

علاج الابدان رسالہ غریب لفاد ہیں علاج امراض انسانی کا خود انسان میں موجود بسند نقل کتب طبیہ ثابت کیا ہے مؤلفہ حکیم عبدالحق ۔

فهرست میزان الطب فارسی

فہرست بعض فوائد متعلقہ حواشی

بعون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان

میزان الطب

مطبع نامی منشی نولکشور لکھنؤ مین بطرز مرغوب چھاپی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و علی آله الطاهرین اما بعد
العبد الجانی محمد ارزانی المسمی محمد اکبر میگوید که چون اطفال فقیر و دیگر اعزه در صدد
خواندن علم طب بودند مختصری که مبتدیان را تعلم آن آسان بود و بعبارتی سهل
مشتمل فوائد بسیار ست تألیف نمودم و بمیزان الطب موسوم ساختم حق سبحانه تعالی
بر بسیار متعلمان مبارک و مفید گرداناد بمنه و کرمه و این مختصر مشتمل است بر سه مقاله

مقالهٔ اول در علامات کیفیات چهارگانه یعنی حرارت و برودت و رطوبت و

یبوست بدانکه حرارت را بپارسی گرمی گویند و نشان گرمی غلبهٔ تشنگی ست و سوزش و
زردی یا سرخی عضو و از سرخی رنگ آب یافتن اما اگر سبب گرمی زیادتی خون بود و گرانی
و خمیازه و فوازه و تیرگی و گندگی حواس و شیرینی دهن و سرخی رنگ تن و سرخی زبان
و برآمدن دنبلها و بثرها و برآمدن خون از بن دندان و از بینی و کسل و کاهلی و درد اعضا
و دلیل آنست و اگر سبب گرمی زیادتی صفرا بود و زردی رنگ تن و زبان و زردی چشم و
تلخی دهن و خشکی و درشتی زبان و بینی و تشنگی مفرط و ضعف اشتهای طعام و غثیان

و قشعریره و دلیل آنست و برودت را بپارسی سردی گویند و نشان غلبهٔ سردی نابودن تشنگی و سوزش سست سپیدیا سیاهی بدن پس اگر سبب سردی زیادتی بلغم باشد سپیدی باران نرمی و سستی و سردی پوست و ضعف هضم و آروغ ترش و بسیاری خواب کندی حواس بر آمدن لعاب دهن آب بینی رقیق غیر سوزان دلیل آنست و اگر سبب سردی غلبهٔ سودا بود لاغری و سیاهی تن سیاهی غلظت خون زیادتی فکر و خلیه سر معده و اشتهای کاذب دلیل آنست نشان غلبهٔ رطوبت یعنی تری کاستی عضو است و هر انچه ضد یبوست بود پس اگر رطوبت با حرارت بود آثار آن نیز گفته شد خواه فقط حرارت بود خواه از مادهٔ خون اگر رطوبت با برودت باشد آثار آن نیز مذکور شد خواه برودت فقط یعنی ساده بود خواه از مادهٔ بلغم و نشان غلبهٔ یبوست یعنی خشکی درشتی و لاغریست و بیرونقی خشکی بدن پس اگر با مادهٔ صفرا بود علامت صفرا گفته شد و اگر با مادهٔ سودا بود نشان آن نیز گذشت و پوشیده نماند که اخلاط چهار است خون بلغم و سودا و صفرا و قوام بدن از اخلاط است و حدوث اکثر امراض از زیادتی و کمی آنهاست خون گرم و تر است و صفرا گرم و خشک و بلغم سرد و تر و سودا سرد و خشک اما باد و دخانیست سرد که از اخلاط متولد می شود و بیشتر از بلغم و سودا می شود اما در قوام بدن دخلی ندارد بخلاف ارواح اگرچه آن نیز از اخلاط بر سبیل بخار می شود اما بقای حیات بدن موقوف بر آنست مربی بدنست **مقالهٔ دوم** در بیان ادویهٔ مفرده و مرکبه حسب حاجت و اغذیهٔ مناسب حال و درین مقاله چند فصلست **فصل اول** در معدلات یعنی ادویه که اخلاط را از طبع و قدر خود متغیر شده باشد بحالت اصلی باز آرد و معدل هر خلط جدا جدا گفته شود انشاء الله تعالی باید دانست که تغیر خون

بر چهار وجه است یکی آنکه مقدار وی زیاده شود دوم آنکه قوام او غلیظ شود سوم آنکه قوام او رقیق شود چهارم آنکه عفونت گیرد و تعدیل در مقابل تغییر باید و هر یک از ان گفته آید انشاء الله تعالی ادویه که جوش خون را بنشاند نیست تخم کاسنی تخم کاهو گشنیز گل سرخ آب لیمون سکنجبین شربت عناب شربت صندل شربت کدو و مانند آن و هر چه سرد باشد ادویه که خون غلیظ را اصلاح دهد سکنجبین آب آلو آب بادیان آب شاهتره ماء العسل و هر چه مخرج سودا است غلظت خون را دور سکیند و غلظت خون بیشتر از آمیختن سودا بخون میشود و از آمیزش بلغم غلیظ تر میشود و آنجا که غلظ خون از بلغم بود مسهل بلغم دهند و جهت قطع غلظت ترشیها دهند و پس از ریختن ماده بلغم و سودا مدرات باید داد و آنجا که بلغم با خون آمیزد رنگ خون سپیدی زند و اگر سودا با خون آمیزد سیاهی زند ادویه که خون رقیق یعنی تنک را اعتدال دهد بدانکه رقت خون اگر بسبب رطوبت بلغمی بود رنگ خون سپیدی زند و تدبیر وی برآوردن بلغم است بمسهل که هلیله کابلی در بیناب اثر تمام دارد و برای خشکی رطوبت بالنگو و ریحان و پرسیاوشان و مانند آن هر چه خشک مائل بگرمی باشد و مالیدن بدن و ریاضت نمودن نافعست و اگر سبب رقت آمیزش صفرا بود و کفهای زرد بالای خون پدید آید تدبیر وی برآوردن صفرا است بمسهلات و هلیله زرد در بیناب اثر تمام دارد و شربت عناب و آب غوره دهد و آنچه سرد است و در جوش خون گفته شد نفع دارد و آب کاسنی مطبوخ که در صفرا گفته آید مفید بود بدانکه عفونت گنده شدن را گویند و هر خلط که گنده شود تپ آورد و الا زرد است و هیچ خلط گنده نشود تا که حرارت زیاده در ان نیامیزد یعنی سبب عفونت حرارت است پس درینحالت اصلاح

اصلاح وی باید کرد بدانچه سرد و خشک باشد چنانچه در جوشش خون گفته شد
مراد از جوشش خون که در انجا گفته ایم گرم شدن خون است بی آنکه گنده شود و حاصل آنکه گنده شدن
را حرارت لازمست و گرم شدن را عفونت غیر لازم اما تغیر صفرا بر چگونه است یکی آنکه
رطوبت رقیق باوی آمیزد دوم آنکه رطوبت غلیظ با وی آمیزد سوم آنکه سودای طبعی
قدری با صفرا آمیزد اول را مره صفرا گویند دوم را صفرای محیه سوم را صفرای محترقه
چهارم آنکه مره صفرا و صفرای محترقه باهم مرکب شده باشند و این را صفرای کراثی گویند
پنجم آنکه مرهٔ صفرا و صفرای محترقه که کثیر الحرارت بوده باشد باهم مرکب شوند و این را صفرای
زنگاری گویند و فرق در کراثی و زنگاری همین قدر است که حرارت دران کمتر است
و درین بیشتر و الا فی الحقیقه هر دو واحد اند و معدلات صفرا نوشته میشود حسب حاجت
توان داد آنجا که حرارت بیشتر است دوائیکه بسیار سرد است باید داد و در روزی دو بار
یا سه بار تبرید باید نمود یا در مقدار باید افزود ادویهٔ مفردهٔ معدله صفرا
اسبغول بهدانه خرفه کاسنی تخم خیارین کشنیز خشک صندل تخم کاهو کافور حسب حاجت
باید داد بطریقی که برای هریک مخصوص است مثلاً اگر اسبغول دهند لعاب از آن
بگیرند یا مع تخم بنوشند اما هرگز نباید کوفت که زهر است خوردن اسبغول کوفته در بعضی
مزاج و از بهدانه لعاب بگیرند و انجا که سرفه باشد بهدانه که از به ترش گرفته باشند نباید
استعمال کرد و از خرفه و کاسنی شیره بگیرند اگر تخم آنهارا بکار برند و الا از سبزی آنها
آب افشرده بگیرند و کاسنی سبز را آب نباید شست که اثر وی میرود و اگر آب نزاده
جوش دهند تا پاره شده آب رقیق جدا شود پس آن آب رقیق ندهند تنها یا به نبات یا ترشی آمیخته
اثر تمام مینماید در تصفیهٔ خون بعد بلیست و از خرفه و تخم کاهو و تخم خیارین شیره باید گرفت

وانچه در دور کردن سیاهی خرقه مبالغه میکنند بتجربه نیافته طبع فایده ندارد و تخم کشنیز
خشک در آب تر باید کرد و به نبات شیرین ساخته باید داد که آب وی سریع الاثر است
و صندل با آب سوده میدهند حرارت قوی فرو می نشاند و سپید از سرخ بهتر است و کافور
بقدر دو حبه حرارت عظیم را زایل میکند اما چون بغایت سرد است خر مرد جوان گرم مزاج را
و فواکه سرد چون تربز و امثال آن و ترشیها همه بمعدل صفرا اند و بدانند که زنان
و طفلان و خواجه سرایان را سردی بسیار نباید داد ادویه مرکبه مشهوره که در
تعدیل صفرا مخصوص اند قرص طباشیر ملین قرص طباشیر قابض قرص کافور
شربت صندل شربت آلو شربت بنفشه شربت نیلوفر و امثال آن و بوئیدن و طلا
کردن ادویه سرد نیز معدل است مر صفرا را و مسکن است حرارت را اما تغیر بلغم نیز بر پنج نوع
است یکی آنکه قدری از خون با بلغم آمیزد و آنرا از مزاجش بگرداند و این قسم را بلغم
حلو گویند یعنی بلغم شیرین دوم آنکه صفرا محترقه با بلغم آمیزد و این را بلغم مالح یعنی بلغم
شور گویند و طبع وی نزدیک بصفرا است سوم آنکه حرارت ضعیفه در بلغم اثر کرده باشد
و این را بلغم حامض یعنی بلغم ترش گویند چهارم آنکه قدری از سودا با بلغم آمیزد و این را بلغم عفص
یعنی بلغم زمخت گویند پنجم آنکه جسم آبی بران غالب آید و این را بلغم تفه یعنی بی طعم گویند
و وی سردترین اقسام بلغم است از تغیر طبعی و معدلات بلغم اینست حسب حاجت هند
ادویه مفرده معدله بلغم بادیان انیسون اصل السوس کمون دارصینی قاقله
برنجاسف سنبل الطیب مویز و طریق استعمال هر دوا برای طبیب است مطبوخ در بلغم
بهتر است و هرگاه بلغم عفن شده باشد دوای بسیار گرم نباید داد خصوص آنجا که بلغم
شور بود و تخم گشنیز در برآوردن بلغم عفن که در رگها باشد مخصوص است

وهرگاه که ماده بلغم عفن شود حسب حاجت آنچه در صفرا گفته شد قدری گرفته با این چیزها

مرکب باید ساخت **ادویه مرکبه معدله بلغم** معجون فلاسفه معجون زنجبیل معجون سیر جوارش

جالینوس و مانند آن اینهمه وقتی است که بی عفونت یعنی بی تپ باشد اما اگر

تپ بود قرص گل و قرص غافث و سکنجبین بزوری معتدل و حار و گلقند و

شربت بزوری موافق است اما تغیر سودا نیز چهارگونه است یکی آنکه سودای طبعی زیاده بر مقدار

طبعی شود دوم آنکه از احتراق یعنی سوختن سودا سودا حاصل شود سوم آنکه از احتراق خون

چهارم آنکه از احتراق بلغم پنجم آنکه از احتراق صفرا حاصل شود زیرا که هر خلط که سوخته شود

سودای غیر طبعی همانست و معنی سوختن اخلاط آنست که اجزای لطیف و رقیق از خلط

تحلیل رود و ما بقی کثیف گردد بنوعی که از جنس خود برآید نه آنکه سوخته خاکستر گردد

و تحلیل جهت آن نمودیم که اگر خلطی بسبب سردی کثیف گردد باعتبار انجماد اجزای

وی ویرا در عرف عام سودا گویند چنانچه در بلغم جصی و بدانند که اگرچه در جصی وجه تسمیه وی

جص یعنی گچ باعتبار رنگ است نزد اکثر اما بعضی باعتبار قوام نیز جایز داشته اند

ادویه مفرده معدله سودا پشت آن گاوزبان تخم خربزه بیخ مهک تخم مرو انجیر مویز

و مانند آن هرچه گرم تر بود پس اگر سودا از خلط گرم پیدا شده باشد سرد تر باید داد چنانچه

خرفه و بهدانه و خیارین و مانند آن و الا گرم تر یا تری که معتدل در حرارت و برودت

باشد **ادویه مرکبه معدله سودا** سکنجبین افتیمونی انوشدارو و معجون سقراط

یاقوتی بوعلی مفرح دلکشا شربت گاوزبان شربت بالنگو و مثال آن و مکرر گفته شد

که در هر باب علت مزاج در گرمی و سردی ملحوظ دارند و اگر سودا عفن شود

این مطبوخ نفع دارد تخم خیار تخم کاسنی تخم کشوث هر یک سه درم بیخ مهک

زرشک هریک دو درم گاوزبان پنج درم همراه قند یا سکنجبین بدهند و پیش ازین باید که نضج و تنقیه شده باشد تا زود اثر کند و در امراض سوداوی بیشتر روزها دهند و در مبحث تپها تدبیر ازاله عفونت گفته آید تمامه انشاء الله تعالی فائده در بیان چیزهایی که تعدیل و اصلاح اخلاط نمایند از همه بدن یا از عضوی احدی وارد شدن در معده و آن اقسام است شموم نخلخه نفوخ سعوط و جوز سنون قطور نطول سکوب انکباب کماد تدهین تمریخ کحل برود ذرور بخور طلا ضماد حقنه فتیله شافه حمول فرزجه آبزن یا شوبه و درینجا معنی هریک گفته آید شموم آنچه بویند خشک یا تر نخلخه آنکه چیزی رقیق خوشبو در شیشه نهند و بویند سعوط آنچه در بینی چکانند نفوخ آنچه در بینی دمند وجور آنچه در حلق چکانند سنون آنکه ادویه سائیده بر دندان مالند قطور آنچه در گوش و دیگر منافذ چکانند نطول آنچه از مائعات بظاهر بدن ریزند از فاصله بی توقف و گاهی بر آبزن و انکباب نیز اطلاق کنند سکوب آنکه چیزی سائل از فاصله بر بدن ریزند بتوقف یعنی اندک ریزند و بایستند و باز ریزند انکباب بخار آب گرم ببدن رسانیدن خود را بجامه پیچیده و سرنگون ساخته چنانچه متعارفست که برآمدن عرق میکنند یا بخار ادویه بگوش رسانیدن کماد آنکه چیزی گرم بر عضو نهند چون سرد شود باز گرم نموده نگذارند خواه آن چیز خشک بود خواه رطوبت ناک تمریخ آنکه چیزی تر بر بدن بمالند تدهین آنکه روغن بمالند حقنه آنکه چیزی سائل در محقنه انداخته در روده رسانند از راه دبر یا در مثانه یا در رحم رسانند از راه قبل و طریقش معروفست شافه آنچه دراز ساخته در دبر یا در قبل بر دارند یا با آب سائیده در چشم کشند فتیله آنچه دراز ساخته در دبر یا در قبل نهند یا در گوش یا در بینی یا در جراحت در آرند حمول آنکه لته را با دویه آلوده در قبل یا در دبر دارند فرزجه حمولی

حمولیکه مخصوص بفرج زنان باشد کحل انچه بمیل در چشم کشند برود ادویه سرد که آنها را ترتیب
کرده باشند و بچشم استعمال نمایند ذرور ادویه خشک که بسایند و در چشم پاشند یا بر جراحت پاشند
بخور آنکه ادویه را بسوزانند تا بوی آن بدماغ رسد یا دود آن بعضو دهند بطریق
مخصوص ضماد آنکه چیزی ترکه تند را باشد بربدن گذارند طلا آنکه چیزی ترکه تنک باشد
بربدن گذارند آبزن آنکه آبی که در وی ادویه پخته باشند در ظرف کلان اندازند
و بیمار را دران نشانند یا شویه آنکه زر آب گرم یا در آبی که در و سبوس و گل خطمی و گل
بنفشه و بابونه و برگ بید امثال آنها تنها یا مرکب جوشانیده باشند پایهای بیمار بگذارند
بنوعیکه تا زانو در آب بود و دستهای گرم که برای ازاله صداع و بخار دماغ بکار برند باید که سر را
بطرف پشت مایل دارند تکیه داده و حجابی درشت در پیش گذارند تا بخار آن بدماغ
نرسد که بعضی جا دیده شد که از گرمی بخار وی خلل دماغ و خفقان عارض شد شمومیکه
بیماریهای گرم را نفع دارد صندل سپید سائیده سرکه و آب کشنیز تر و گلاب با هم آمیخته
ببویند و اگر بخلخله سازند بهتر است و آنجا که بیخوابی باشد سرکه نباید آمیخت و اگر گرمی بسیار
باشد کافور اضافه نمایند و بوئیدن خیار پاره کرده و میوهای دیگر و گلهای سرد اثر تمام
دارد و آن را که بوی کشنیز تر خوش نیاید بجای وی آب تربز یا آب کدوی
پخته کنند شمومیکه بیماریهای سرد را نفع دارد مشک عنبر دارچینی جند بیدستر
قرنفل زعفران شونیز است حسب حاجت هرچه خواهند بکار برند سعوطی بارد
که امراض گرم و خشک دماغ را نفع دارد آب کاهو روغن نیلوفر هر یک یکجزو
شیر دختران دو جزو اگر بجای روغن نیلوفر روغن تخم کدو یا بادام کنند می شاید
و آنجا که بیخوابی باشد روغن خشخاش بهتر از همه روغن هاست سعوطی

که امراض سرد و تر و دماغ را سود دارد ضمیمه کنند حضض چند بید ستر زعفران با آب
ریحان یا آب مرزنجوش یا آب فقط بکار برند نفوخی که مسکوت را بهوش آرد و
سدهٔ دماغ را بکشاید کندش خربق سپید کوفته و بیخته اندک اندک در بینی دمند
وجور که ام الصبیان را نافع ست صعتر جند بید ستر زیرهٔ کرمانی مساوی در شیر
حل کرده در گلوی طفل ریزند وجور که مصروع را بهوش حلتیت جند بید ستر در سکنجبین
عسلی حل کرده بکار برند سنون که ضعف دندان را نفع دارد سورنجان قرنفل
سعد گزمازج پوست هلیلهٔ زرد صندل سپید گل سرخ مساوی بگیرند و بکار برند
و اگر حرارت باشد قرنفل نه اخل بسازند قطور که درد گوش که از گرمی باشد سود
دهد روغن گل شش درم روغن بادام سه درم سرکهٔ انگوری ده درم بر آتش
نرم جوشانند تا سرکه برود روغن بماند قدری در گوش چکانند و آنجا که درد مفرط بود
قدری افیون نیز آمیزند قطور که جراحت قضیب و سوزش بول را مفید ست سفیده
کندر انزروت صمغ عربی نشاسته دم الاخوین جمله مساوی کوفته بیخته با شیر دختران
در احلیل چکانند نطول که خواب آرد و درد سر سام گرم را نفع دهد بنفشه تخم کاهو هر یک
پنج درم پوست خشخاش گل سرخ نیلوفر پوست کدو تر بابونه هر یک ده درم کشک
جو پنجاه درم در پنج من آب بپزند و بعمل آرند نطول که امراض سرد سر را نفع دهد
بابونه اکلیل الملک تمام مرزنجوش برنجاسف صعتر ورق الغار جمله برابر بجوشانند
و بر سر ریزند و انکباب سازند **فائده** در امراض گرم دماغی مهما امکن
بنطول نباید پرداخت مگر بعد تنقیه نطول که ریح را از عضوی به تحلیل
برد بابونه اکلیل الملک برگ کرفس رازیانه تخم کرفس زیرهٔ کرمانی

مرزنگوش شبت صعتر در آب بجوشانند و بعمل آرند خصوص در حمام و اگر ازین ادویه
انکباب سازند صداع ریحی را نفع دهد کماد خشک که با دارغ عضو تحلیل برد گاورس و
نمک و ارزن بسته گرم نمایند و بر بدن گذارند و ریگ گرم کرده و سبوس گرم کرده و
خشت گرم کرده همین عمل دارد کماد تر که عضو را نرم کند و تسکین درد نماید بنفشه
بابونه تخم شبت بجوشانند و آب صاف وی در شانه گوسپند یا گاو اندازند گرم باگرم
بر عضو نهند و اگر اسفنج بدان آب تر کرده بعمل آرند بهتر عمل کند و تدهین و تمریخ و کحل و
برود و ذرور حسب احتیاج از آنچه در محل خود ذکر یابد در هر مرض بکار توان بست
بخور که مقوی ذهن و دماغ است و خفقان و غشی و ضعف حواس را نافع است
عود قسط شیرین صندل سپید هر یک یکدرم مشک کافور هر یک نیم درم کوفته و
بیخته بگلاب بسرشند و گلولها سازند و بخور کنند بخور که عرق آرد چون بیشتر میکرده
باشند غب غیر خالص و تپهای بلغمی را بکند اما بعد پختن ماده پوست بیخ بادیان و تخم
آن بر مجمر سوزند و دود آن بگیرند جامه پیچیده تا عرق آید طلا و ضماد و حقنه و فتیله و شافه و حمول
و فرزجه نیز موافق تقاضای وقت بعمل آرند مزاج مرض و طبع دوا دانسته و هر یک در محل لائق
گفته آید انشاء الله تعالی آبزن که خشکی بدن دور کند و تپ دق را سود دهد کدو خیار خرفه
کاهو تربز گل نیلوفر گل بنفشه جو مقشر حلبه یا هر چه ازینها بهم رسد در آب بجوشانند
و در ظرفیکه چون بیمار دران نشیند آب تا بگلو برسد انداخته بیمار را بنشانند و ساعتی
بماند پس بیرون آرند و بروغن بنفشه یا کدو تدهین نمایند و دیگر آبزنها که برای هر
مرض مخصوص است در همانجا گفته شود انشاء الله تعالی پاشویه که در جذب ماده از
سر اثر تمام دارد و طریقش گفته شد و دستها دران داشتن نیز سود دارد فایده

عود مراد عود هندی است که بهندی اگر نامند گرم است در آخر دوم و خشک در سوم ۱۲
قسط بضم قاف معرب کُته هندی گرم و خشک است در سوم ۱۲ مخزن
کدو بعربی قرع گویند سرد و تر است در دوم ۱۲
تربز بطبیخ زرد و در هندی مشهور خربوزه است سرد و تر است در اول دوم و در آخر دوم ۱۲
جو مقشر جو بی پوست برآورده ۱۲
مخزن

بستن ساقها و مالیدن کفها در جذب ماده از سر قائم مقام پاشویه است بلکه در بعضی
وقت ازان نافع تر اما باید که بستن از بن ران آغاز کنند و گشادن از جانب اقدام
و هنگام گشادن پای را در آب گرم نهند تا بخار منجذبه باز صعود نکند **فصل** در فصد بدانند که
فصد استفراغ کلی است یعنی هر قسم خلط درین بر می آید زیرا که خون مرکب از دیگر اخلاط است
یعنی در رگها همچنانکه خون میباشد صفرا و بلغم و سودا نیز میباشد با خون مختلط شده پس هرگاه
رگ زنند هر چه در رگهاست بالضرور استفراغ میشود و غایت آنکه خون بسیار بر می آید
و دیگر اخلاط کم بخلاف تنقیهٔ دیگر که این نفع ندارد و پوشیده نماند که فصد را بهترین
استفراغ مقرر کرده اند برای چند چیز یکی خود گذشت دوم آنکه فصد استفراغ اختیاری است
هرگاه رگ زنند و معلوم کنند که فساد ندارد فی الفور بند میتوان کرد بخلاف مسهل
که بعد شرب آن اگرچه مادهٔ غیر مقصود بر آید حبس نتوان کرد و پیش از عمل دوا
و اگر کنند ضرر دهد سوم آنکه فصد محتاج بنضج نیست بخلاف دیگر تنقیه که تقدم نضج در آن
شرط است و باید دانست که پیش از دوازده سال فصد ممنوع است بعد ازان تا تمام عمر مجوز بشرط ارتفاع
مانع بخلاف حجامت که بعد شصت سال منع کرده اند **فائده** گاه باشد که غلبهٔ خون
محسوس شود و فصد کنند اما خون کمتر گیرند و بدان سبب ماده در حرکت آید و تب
آرد و درینوقت دو فصد باید کرد و هرگاه مسهل دهند و عمل نکند و ضرری بدل و دماغ رسد
و کرب و غشی افتد فی الفور فصد باید فرمود اما انجا که زهر داده باشند یا حیوانات زهردار گزیده باشند
فصد نشاید کرد مگر در لدغ عقرب جراره که قسمی از کژدم است که هنگام رفتن دم خود بر زمین
کشان میرود و از خواص اوست که چون کسی را بگزد از هر بن موی خون آید و ان شیخ فصد بعد لدغ و
البته باید کرد و فصد کردن در طاعون اکثر منع کرده اند اما انچه بتجربه رسید اگر مادهٔ دم کثیر باشد در سمیت

سمیت باعضای رئیس سرایت کرده باشد البته فصد باید کرد و نشان سرایت سمیت
باعضای رئیس از اختلال دماغ و ضعف و غشی و امثال آن هویداست و بیان اوقات فصد آنکه
کرا کنند و کرا نه از مطولات جویند و قول بعضی که علی الاطلاق منع از فصد کردن اندر مرد و دو شنا باشد
اکنون انچه لابدست مذکور میشود کسی اکه از فصد غشی می افتاده باشد پیش از فصد شربت لیمو یا آب
انار ترش و مانند آن و هندگاب آمیخته و بعد از فصد چون اندک خون برآید دست بر جراحت
گذارند تا خون باستید و مقصود از استاده و قدری حرکت فرموده بار دیگر همینسان و سه بار
وقفه کرده بگیرند اغلب که غشی نشود و هرگاه بعد فصد غشی افتد بهترین تدابیر افاقه ی
کنانیدن است پر مرغ در حلق انداختن و دیگر تدابیر مشهورست و دوا المسک در آب حل کرده در
حلق چکانیدن نافع و آن روز که فصد کنند غذای غلیظ ندهند و انچه در عوام مشهورست
که حریره و تنبول بعد فصد بهر کس میدهند و همچنان انچه در بعضی اطبای جاهل
رواج یافته که البته سردی می نوشانند خوب نیست اگر گرم مزاج باشد سردی باید داد
تا صفرا را که بعد از خون غلبه کرده فرو نشاند و اگر سرد مزاج بود گرمی باید داد تا قوت را
مدد دهد و بحاجت هیچ نباید داد و در منولا رگها که بیشتر میزنند مرقوم میگردد قیفال اکحل
باسلیق حبل الذراع اسیلم ابطی صافن عرق النسا ما بعض چهار رگ قیفال
راسر ارو گویند و وی برابر ابهام یعنی نر انگشت است و علتهای سر و رو را نافع
اکحل را هفت اندام گویند و نهر البدن خوانند و وی برابر سبابه واقع است علتهای همه بدن
را مفید باسلیق برابر وسطی است علتهای فروتر از گردن را که تنوره بدن گویند
سودمند و امراض جابین را مفید و بدانند که زیر این شریانست و جهیدنش محسوس
میشود با احتیاط باید کشود تا نیش بشریان نرسد حبل الذراع در بعضی دستها گ

باسلیق ست و در بعضی با رگ اکحل آمیخته و گفته اند که منفعت وی چون منفعت قیفال ست
اما قیاس و تجربه نفع آنرا به نفع باسلیق قرین یافته اسیلم برابر خنصر ست و آنرا اسیلم نیز گویند
بروزن افعل و وی علتهای احشا و امراض سفلی را نافع و اسیلم بتصغیر اسیلم است و از
ابطی متصل ست گویا شعبهٔ آنست آنرا ما بین خنصر و بنصر میزنند و بعد کشادن دست
در آب گرم میگذارند و از دست راست امراض جگر و از دست چپ امراض طحال
و دل را نافع ست و نشتر از هر طرف که باشد و چون ازین رگ خون از جگر و دل
بیشتر می آید منع کرده اند که خون ازین رگ بسیار نباید گرفت صافن برشتالنگ واقعست
برابر انگشت حیض بکشاید و جراحت و خارش ران و خصیه و قضیب اسود دهد
و ماده را از سر فرود آرد ما بالقبض نیز از وست و نافع تر از صافن ست و درد احشا
و پشت را مفید بود و درد مقعد و بواسیر و رحم را نافع عرق النسا رگیست گره دار
که از بستن پای معلوم میشود اگر بر ساق پای یابند بهتر و الا ما بین خنصر و بنصر
پشت پای بکشایند از برای عرق النسا که مرضیست نفع دارد و قریب بمنافع صافن ست
چهار رگ عبارت از آن چهار رگ ست که دو بر لب زیر و دو بر لب بالا واقع اند در
باطن لبها میکشایند از نشتر گردن امراض دهان و لثه را نافعست و دیگر رگها که زیر زبان
و بر سر بینی و پس گوش و در گوشهٔ چشم واقع اند چون کمتر میکشایند مفصل مرقوم نگردید
فائده هرگاه نشتر بشریان رسد نشانش آنست که خون سرخ خالص برآید و بدفق خارج
شود و ضعف دل آنرا فاناً ترقی کند چون چنین شود فوراً سر رگ بگیرند و لازورق بران گذارند
در فاده نهاده محکم بندند و دست بر بالش بزرگ راست بدارند و اصلا حرکت ندهند و تا ده روز بسته دارند
و پس از ده روز برفق باید کرد و باز باید بست همینسان باید کرد تا یقین شود که جراحت محکم بسته شد

ودرین میان محافظت طبع باید کرد تا باعتدال باشد صفت لازق دم الاخوین زرد
(که نه دفع شود و نه اسهال ١٢)
شب یمانی قلقطار اقاقیا جلنار صبر کندر هر یک یکدرم صمغ عربی دو درم همه را کوبند و
بحریر بیزند و بسپیده بیضه مرغ بسرشند و باپشم خرگوش یا با خانه عنکبوت که پاک
کرده باشند بیالایند و در جراحت فروگذارند و در میان پوست بامیل فرو کرده و
بالای پوست نیز بگذارند گرداگرد پس ببندند بعصابه و پایها و دست دم ابسته دارند تا خون
بدانجانب مائل باشد فصل سوم در حجامت و ارسال علق بدانکه حجامت و علق کودکانرا
بجای فصدست و بی ضرورت نشاید کرد و بالا گفته شد که بعد از شصت سال حجامت منع کرده
و پیش از دو سال نیز جائز نیست بهتر آنست که روز چهاردهم و پانزدهم از ماه حجامت نکنند و بهترین
ایام شانزدهم و هفدهم باشد و بهترین احیان ساعت سوم از روز یعنی یکپاس روز برآمده
و پس از حمام حجامت نکنند مگر کسیکه خون او غلیظ باشد که چون از حمام برآید یکساعت بیاساید
باید که وضع محاجم نماید و هرگاه در عضوی ماده جمع آید و کثیر باشد تا که فصد نکرده باشند
تنقیه بعض عضو نباید کرد و حجامت پس سر سر را پاک کند و بر نقره گردن خلیفه اکحل باشد اما نسیان آرد
بهتر نیست که فروتر از نقره کنند و میان شانها خلیفه باسلیق ست لیکن معده را ضرر دارد و خفقان آرد
اندکی بالاتر باید کرد و بر ساق خلیفه صافن ست حجامت بلا شرط بهر جذب بخار بکار آید و اماله
ماده نیز نماید اما علق آنجا بکار آید که حجامت نتوان کرد و تحمل شرط زدن نباشد فصل در
منضجات بدانکه نضج پختن را گویند و پختن اخلاط آنست که هر خلط باید که بقوام معتدل آید
تا از تنقیه وی بدر و با آسانی برآید پس خلطی که غلیظ ست چون بلغم غلیظ و سودا نضج وی
آنست که قوام او از ان غلظت فروتر آید و خلطی که رقیق ست چون صفرا و بلغم مائی
نضج وی آنست که میل بغلظت نماید نسبت برقتی که دارد و صفرا رقیق تر از جمله

اخلاط ست فی حد ذاته و غلظتی که دران محسوس میشود بعد خروج آن بسبب کثافت
لاحقه است چنانچه در خون نیز مرئیست و سبب این بستن سردی هوای آنجاییست
مر آنرا زیرا که گرمی معتدل باعث ترقیق ست و برودت موجب کثافت ست اگرچه اندک
باشد و باید دانست که خون محتاج بنضج نیست لهذا در تب خونی روز اول فصد میکنند
اما هرگاه فساد خون بسبب آمیزش اخلاط دیگر در وی بوده باشد احتیاط آنست که موافق
غلبهٔ خلط منضج داده بعده فصد نمایند تا اخلاط دیگر نیز پخته شده همراه خون تمام برایند
بی تصدیع و ضرری نرسانند خصوص آنجا که سودا مرکب شود با خون تقدم نضج ضرورست
بعد فصد کردن منضج صفرا عناب هفت دانه گل بنفشه دو درم گل نیلوفر دو درم شاهتره
دو درم تخم کاسنی نیمکوفته سه درم بیخ کاسنی نیمکوفته دو درم گل سرخ از پوست سبز
که زیر گل میباشد و از تخم پاک کرده دو درم جمله یکجا کرده نقوع نمایند یا مطبوخ نقوع آنست
که ادویه را در آبی که موافق نوشیدن بود تر نمایند یک شبانروز پس مالیده و صاف کرده بنوشانند
فقط یا همراه سکنجبین یا ترنجبین و امثال آن و بدانکه هرچه معدل ست منضج ست و ذکر منضج
جدا بنابر فوائد چند ست که در ضمن آن گفته آید و مطبوخ آنست که ادویه را در انقدر آب
بجوشانند که بعد سوختن سه حصه آب قدری آب که توان خورد بماند و آنجا که خواهند
قوت دوا تمامتر برآید نخستین نقوع نمایند پس بجوشانند لیکن بدانند که دوا از جوشانیدن
گرمی پیدا میکند پس آنجا که حرارت مزاج بیشتر بود زنهار مطبوخ نباید داد و هر نقوع و شیرها و
تخمهای شیره که مذکور شد بلند باید کرد و ازین ادویه منضجه هرچه بهم رسد توان داد و ازانکه صفرا
اقسام ست در نضج وی موافق آن ادویه کم و زیاده توان کرد و انچه از اوزان ادویه
نوشته شد مد نظر شخص معتدل العمر و معتدل الکثافه است پس اگر مریض طفل باشد

باشد موافق همان در اوزان نیز تقلیل نمایند اگر مرد عظیم الجثه باشد حسب آن تا کثیر فرمایند

واین تصرفات بر عقل طبیب است فائده صفرا در سه روز پخته میشود اگر منضج داده شود

بشرطیکه صفرای خالص بود واگر صفرای غیر خالص باشد در پنج روز یا زیاده بران

حسب ماده پخته میگردد منضج بلغم مویز دانه برآورده یازده دانه بادیان نیمکوفته

دو درم واگر بادیان رومی بجای بادیان کنند قوی تر باشد اصل السوس که بیخ مهک

گویند از پوست که بالای وی است تراشیده وجوکوب نموده سه درم سنکاعی نیمکوفته

دو درم پرسیاوشان پنج درم انجیر زرد پنج عدد گل سرخ سه درم مطبوخ سازند چنانچه گفته شد

گلقند عسلی هفت درم بآن افزوده تناول کنند واگر سکنجبین نیز ضم کنند بقدر دو توله

اعانت تمام کند در نضج اما آنجا که سرفه باشد سکنجبین نباید داد وهرگاه بلغم شور باشد وشوری

بلغم از آمیختن صفرا میشود لهذا بعضی آنرا در صفرا شمرده اند باید که در منضج وی نیز رعایت

کنند ومنضجات صفرا با منضجات بلغم مخلوط سازند واین قاعده در جمیع مرکبات یاد

دارند ونخود آب در منضج بلغم وسودا اثر تمام دارد اما آنجا که تپ باشد نتوان داد

مگر آنگاه که تپ کهنه شود وهرچه معدل آنست منضج آنست فائده بلغم در سه چند

ایام نضج صفرا نضج میباید یعنی در نه روز پخته میشود از دادن دوا بشرطیکه از جمله اقسام غیر

غلیظه وغیر رقیقه باشد والا ممکن است که در پنج روز پخته شود یا در زیاده از نه روز نضج یابد

حسب ماده کم وزیاده کردن ادویه برای طبیب است منضج سودا سپستان بیست آن

عناب ده دانه گاوزبان دو درم بادرنجبویه دو درم بیخ مهک سه درم اسطوخودوس دو درم پرسیاوشان

دو درم بادیان دو درم شاهتره دو درم مطبوخ ساخته بدهند بنوعیکه گفته شد بقند

سفید یا ترنجبین یا گلقند شیرین ساخته واین دوا منضج سودای خالص است

اما اگر از سوختن خلطی دیگر شده باشد قدری ازین ادویه بگیرند و با ادویه که برای نضج هر خلط مخصوص است آمیخته بدهند و بدانند که هر خلط که میسوزد یعنی اجزای رقیق وی بسبب حرارت خشک میشود و باقی غلیظ شده از نوع خود بر می آید آنرا سودای غیر طبیعی میگویند و مراد از سودای دموی و سودای صفراوی و سودای بلغمی همین است و سودای طبیعی که بسوزد آن نیز مسمی بسودای غیر طبیعی میگردد پس هر گاه از هر خلط که شده باشد در نضج وی مراعات آن خلط و صحبت **فائده** ماده سودای خالص در پانزده روز نضج میپذیرد باشد که تقدم و تاخر کند و مراد از نضج اخلاط در مجمل آنست که هر خلط در مدت که مذکور شد برای هر واحد شایسته آن میشود که مسهل باید داد یعنی قابل انفعال فعل او میگردد نه آنکه ماده در مزاج نضج یافته و قابل تحلیل و دفع طبیعت میشود کما ینبغی چنانچه از امراض مزمنه ظاهر میگردد پس معلوم شد که اثر منضج بتدریج در ماده ظاهر میشود و ادنی مدت ظهور نضج در ماده آنست که گفته شد لهذا در امراض که از مواد غلیظ میشود انضاج بدفعات کرده میشود و بعد مسهل تا که نضج ظاهر نشود مسهل دیگر ندهند و بدانند که آنچه از تعیین ایام نضج گفته شد مشروط باستعمال ادویه منضجه است لیکن لازم نیست که بی دوای منضج پخته میشود زیرا که حکیم مطلق طبیعت را قوت تعدیل و انضاج و دفع آن بخشیده است وی همیشه در کار خود است لهذا می بینیم که اکثر امراض بی علاج نیز زائل میشوند پس علاج بیش از معاون طبع نیست فتبارک الله احسن الخالقین

فصل ۵ در مسهلات و ملینات بدانکه مسهل آنست که ماده را از عروق و اعضای دور فرود آرد و ملین آنکه آنچه در فضای معده و امعا و نواحی آن بود بیرون آرد و در مسهل دادن شرطست که اول منضج دهند بخلاف ملین که در وی منضج در کار نیست لهذا بیشتر ادویه منضجه ملین ارند کما لا یخفی

اما اگر در تلیین دادن هم رعایت منضج خورانیدن نمایند بهتر است تلیین مبارک

که اکثر امراض باطنیه و ظاهره را مفیدست و با بیشتر مزاجها موافقت دارد حتی که زنان

حامله را نیز میدهند و طفلان شیر خوار را بدستور و تنها و در مهات اختیار الغایت نافع و با همه تو مزاج

موافق بود و صفت آن مغز فلوس خیارشنبر بقدر حاجت بگیرند و در گلاب یا آب گرم

بمالند و صاف نموده بدهند و آنجا که حرارت باشد با آب کاسنی یا شیره تخمهای دیگر

باید داد و اگر ورم در حشا بود با آب عنب الثعلب باید داد و آنجا که شائبه نفخ بود شیره

بادیان و گلقند آمیزند و بهترین چیزها در دفع بوی خیارشنبر با نبات و گلاب و هرگاه خواهند

تلیین مذکور قوی شود شیرخشت اصیل و ترنجبین اصیل ممزوج سازند و اگر عناب و سپستان

و گل بنفشه و مویز و گاوزبان و امثال آن حسب حاجت بجوشانند و با طبیخ او مغز فلوس حل کرده

دهند اولی است و گفته شد که چون حرارت قوی تر بود هیچ دوای مطبوخ نباید داد

و باید دانست که کسی را که روده ضعیف باشد و مهیا پیچش بود مغز فلوس را بی روغن

بادام زنند بدهند کذلک زنان حامله و پیران را بی روغن بادام نباید داد تا ایمن باشند از پیچش

اما اطفال شیرخواره را چون مغز فلوس دهند حاجت بروغن بادام نیست زیرا که در شیرخوارگی

که سطح روده بدان ملاست دارد و مغز فلوس بسبب در جرم وی نمیتواند کرد تا محتاج

بروغن باشد و مقدار مغز فلوس در حق مردکلان که طبعش سخت باشد چهار فلوس

عالمگیری است و هر فلوس چهار درم هر درم سه و نیم ماشه زیاده ازین نباید داد

که احتمال ضرر دارد خصوص در معتدل المزاج فائده چون مقدمه اسهال مذکور شد

و چند چیز که درین باب نفع دارد مرقوم میگردد بدانکه مسهلی که برای ضرورت

قوی دهند چنانچه در قولنج و جز آن آنجا نضج حاجت نیست و شب اربعانه

مانع نه وهر مسهلی که مطبوخ باشد یا نقوع بالای وی آب گرم نباید داد که عمل باطل میکند اگر شکم بپیچد اندکی آب گرم باید داد و بالای دیگر مسهلها چون حبها و سفوفها لازم است که آب گرم بدهند تا مدد کند و در اثنای عمل آب سرد منع است اما اگر تشنگی غلبه کند آب تازه جرعه جرعه توان داد اما محرور مزاج را که از تشنگی عاجز باشد آب سرد باک نیست همچنان در بعضی ادویه آب سرد نوشیدن لازم داشته اند چنانچه با شربت گل و هرچه در روی حب الملوک باشد و کذلک بر سفوف و حب که از تربد و نمک ساخته باشند آب سرد نوشیدن بهتر ست زیرا که آب گرم مبطل عمل سقمونیا و درین ترکیب چنانچه قرشی نوشته و آنرا که از خوردن دوا نفرت باشد هر دو بازو لبسته و بینی گرفته بنوشند و بغرغره دهن پاک نمایند و قدری پودینه بخایند و آنجا که رواج تنبول باشد مضغ وی بهتر اشیاست و خوردن خیر لوا بدستور و هرگاه هیچ تدبیر سود ندهد و بدانند که مسهل را بقی خواهد بر تافت باید که نخستین قصداً قی فرمایند بعده دوا نوشانند و اغلب آنست که بدین حیله نخواهد بر تافت و چون مسهل خورده شود خواب نباید کرد و بجای محفوظ باید نشست و استنجا بطبیخ ریشه خطمی باید کرد تا سبز از ضرر ماده محفوظ باشد و آب استنجا نه سرد باید کرد نه گرم و چون مسهل عمل نکند منعست که بالای وی مسهل دیگر خورند همانروز بلکه بشافه مدد کنند اما اگر چیزی مزلق چنانچه آب آلو یا تمر هندی همراه قند یا ترنجبین بدهند باک نیست تا مدد کند و مغز فلوس خیار محور ست و مصطگی کوفته بیخته یک بهره هم او بنبات آمیخته در آب گرم مدد تمام کند و هرگاه مسهل قوی داده باشند و عمل نکند و بیهوشی آرد زود قی فرمایند و اگر کفایت نکند و مانع نبود فصد باسلیق یا اکحل نمایند که زود نفع بخشد و هرگاه عمل کرده باشد و حرارت در معده و امعا یابد لعوق و لعابها یعنی لعاب بهدانه و اسپغول دهند

ومعتدل المزاج را تخم ریحان در شربت قند و گلاب بعد ازین چون ساعتی رود
غذای ملائم نوش کنند و بدانند که مسهل ناقص ضرر تمام دارد همچون فصد ناقص
پس اگر قوت کفایت کند باز مسهل دهند تا ماده مقصود تمام برآید و اگر ضعف باشد
تنقیه باقی باید داد دیگر روز دو روز در میان نضج ادویه مسهل باید داد تا از کثرت اسهال
بحال نسازد و هرگاه اسهال افراط کند و قبض مطلوب شود و حرارت و تپ نباشد
ماست و برنج نیک چیزیست و اگر تپ باشد تخم ریحان بریان ساخته و شیره خرفه بریان و
بارتنگ بریان دهند و آنچه در باب اسهال مذکور است بعمل آرند **مسهلات صفرا**
این ادویه اند هلیله زرد و تمر هندی ترنجبین بنفشه افتیمون سقمونیا لبلاب اجاص
شاهتره صبر گل سرخ شیرخشت بعضی قوی العمل اند و بعضی ضعیف هر کدام از اینها که
خواهند تنها یا مرکب نموده حسب حاجت و بقدر طاقت بدهند و سقمونیا را تا مشوی
نسازند بعمل نیارند مسهل مرکب که باخراج صفرا مخصوص است پوست هلیله زرد شش درم
آلو سیاه پانزده عدد سپستان بیست دانه شاهتره سنای مکی هر یک سه درم عناب
نه دانه تخم کاسنی دو درم تخم کشوث کمی نیم درم شیرخشت یا ترنجبین یا هر دو حسب
حاجت هر واحد از دو درم تا پانزده درم بکاهیدن و افزودن مقدار ادویه
برای طبیعت و آنجا که طبع باین دوا نیاید مغز فلوس باید آمیخت خواه مطبوخ
سازند خواه نقوع مختارند و باید که روغن بنفشه یا بادام تقریبا یک درم
درین مطبوخ آمیزند خصوص وقتیکه مغز فلوس ممزوج باشد **فائده** هیچ دوا
نیست که هیچ یک خلط خالص بی آمیزش دیگر از اخلاط تنها بیرون نیارد و آنچه مخصوص گردانند
باخراج صفرا یا بلغم یا سودا بنا بر آنست که وی بیشتر آن خلط بر می آرد **انتباه**

در تپ نو یعنی قبل از دو هفته هلیله دادن منع کرده اند که اسهال کبدی می آرد

پس اگر ضرورتی بدادن وی افتد اصلاح کرده باید داد و بهترین اصلاح آنست که

بروغن بادام چرب نمایند و همراه لعابین یا نقوع اشیایی که مفرق و مقوی جگر باشد

بدهند که ضرر نخواهد کرد انشاء الله تعالی مسهلات بلغم شحم حنظل قنطوریون

با تسیر برنج غاریقون حب النیل تربد حرمل حسک دانه بسفایج شونیز شکاعی مسهل

مرکب که اخراج بلغم نماید ایارهٔ فیقرا تربد سفید حب النیل هر یک دو درمی غاریقون

انیسون هر یک نیم درم شحم حنظل نمک هندی هر یک انگی و نیم بکوبند با آب

بادیان بسرشند و جمله یک شربت ست مرد کلان را و بدانند که غاریقون

نباید کوفت زیرا که در وی چیزی درشت مانند ناخن باشد و او زهرست اگر

کوفته شود ضرر میرساند لهذا آنرا بغربال موئین می مالند تا اجزای صغیر غاریقون

مستخرج شود و آن جسم غضروفی سمی سلامت ماند بالای غربال و در استعمال

نیاید نوع دیگر که بلغم بیرون آرد و در تپ ها نیز میتوان داد بسرفه کهنه نفع دارد

عناب سپستان هر یک بیست دانه زوفای خشک نیلوفر بنفشه پرسیاوشان

رازیانه نیمکوفته هر یک سه درم مویز دانه برآورده پانزده درم انجیر خشک هفت

دانه اصل السوس خراشیده نیمکوفته چهار درم در سه رطل آب بجوشانند چون

یک رطل بماند صاف نمایند خیارشنبر ترنجبین گلقند هر یک ده درم در آن

بمالند و مکرر صاف کرده و یک درم روغن بادام اضافه کرده بنوشند

سفوفیکه بلغم برآرد تربد سپید بروغن بادام چرب کرده و کوفته و بیخته

سه درم زنجبیل مسحوق یک درم نمک سپید نیم درم با آب سرد بخورند

و اگر بجای نمک شکر سپید آمیز نیز هم چنین دواعتبار زند و اگر تشنگی افزاید نیز روست اما آنجا که نمک یا ترید مزیج نباشد با آب گرم دهند مسهلات سودا
هلیلهٔ کابلی هلیله سیاه سنای مکی بالنگو افتیمون اسطوخودوس حجر لاجورد حجر ارمنی
آمله مسهل مرکب که اسهال سودا نماید ایارج فیقرا پنج درم افتیمون ده درم
لاجورد شسته هفت درم حجر ارمنی نه درم سقمونیا شحم حنظل خربق سیاه هر یکدو درم
سنبل الطیب انیسون هر یک یکدرم کوفته و بیخته با آب کرفس حب سازند شربتی
دو نیم درم نوع دیگر که بازالهٔ امراض سوداوی مخصوص است هلیله سیاه ده
درم بسفایج نیم کوفته پنجدرم افتیمون نه درم سنای مکی اسطوخودوس هر یک هفت
درم گل سرخ چهار درم گاو زبان بادرنجبویه هر یک سه درم انیسون بادیان
هر یک دو درم خربق سیاه دو دانگ ترید سپید خراشیده یکدرم زنجبیل نیم درم
چنانچه رسم است بجوشانند و صاف نمایند و غاریقون و حجر ارمنی و حجر لاجورد و
ملح نفطی هر یک دو دانگ نرم کوفته بیخته در مطبوخ آمیخته بیاشامند و اگر قوی تر
خواهند شحم حنظل و صبر سقوطری قدری اضافه نمایند **فائده** در مطبوخی که
افتیمون افتد باید که افتیمون را در لته بسته بدارند و ادویه بجوشانند و
چون خواهند که فرود آرند افتیمون بسته بیندازند و دو جوش داده فرود آرند
و دران بمالند و پوشیده نمایند که حقنه و شافه در باب اسهال اثر تمام دارد
اما ازانکه عمل حقنه درین دیار کمتر مستعمل است و چون مطابق ماموره واقع
نشود ضرر رسید درین مختصر بیان آن ننمودیم و بذکر شافه که قائم مقام اوست
اختصار کردیم هر گاه که مسهل دهند و عمل نکند باید که بشافه تحریک کنند و کذلک

هرگاه قولنج افتد تا از شافه اخراج نکرده باشند مسهل نشاید داد و همچنان هرگاه
که اندک قبض محسوس شود و شربت ملین و مسهل خود مهلت نخواهد داد انجا نیکوترین
تدبیر شافه است اما تا ضرورت نباشد بسیار بر این عمل نباید شد که کثرت استعمال
شیاف احداث بواسیر میکند و در اینجا چند شافه مجرب مذکور میشود شافه که قولنج را
بگشاید و طبع را نرم کند و در تهیه او تکلف نیست گل بنفشه دو درم گل خطمی سه درم سنا
مکی پنج درم نمک هندی یک درم تخم خیار شنبر شکر سرخ هر یک ده درم شیاف سازند
و هر شافه در طول شش انگشت مضموم صاحب حاجت باید نشست تا اثر آن بنماید
برسد شافه که در عقب مسهل استعمال کنند اگر در اسهال تقصیری شده باشد گرم مزاج
را موافق است ترنجبین پنج درم صابون رقی و خطمی و نمک طعام هر یک دو درم
شکر سرخ پنج درم شیاف سازند شافه که زود عمل کند قطع از صابون بشکل خسته خرما
تراشند و بردارند و اگر بروغن گل چرب ساخته بردارند بی اذیت باشد شافه که
طفلان و ضعیفان را سود دهد موم آب نادیده دو درم نمک و بوره ارمنی هر یک
نیم درم هر دو را کوفته در موم بسرشند و شیافها سازند و بروغن گل چرب
نموده استعمال نمایند و هرگاه شافه زود برآید اعاده نمایند فصل در مقیات چون
ادویه قی آور مذکور میشود نخستین تدابیری که پیش از قی لازم است بیان نموده می آید
بدانکه هرگاه خواهند قی کنند باید که یک روز پیشتر از ان غذای نرم خورند و اگر حرارت و مانعی
دیگر نباشد روغن خوشبو بر بدن بمالند و در وقت قی چیزی نرم چون اوگرا ماش و برنج بنوشند
و بعد از ان مقیات بنوشند حسب حاجت قی کنند اما مرطوب مزاج را حاجت بنوشانیدن
اوگرا نیست بلکه آب زلال تنها بهتر است و کسی را که قی باسان نیاید بعد از حمام رود

رود و تدهین نماید و شوربای چرب بعد غذا سازد و طعامهای مختلف نخورد و پیش حمام
یا در خانه گرم قی کنند اگر هوا سرد باشد اما در وقت قی رفادة بر پشت چشم نهاده
عصابه بر بندند و بر آستانه بنشینند و شکم و کمر بگیرند بلائم و مدد کنند و بعضی گفته اند که قی
استاده و سر فرود داشته کردن اخلاط را از قعر معده بر می آرد بدین هیأت تا بآسانی
می آید و باید که بعد دفع قی کنند باندک فصل تا تنقیه معده بتمامه شود اما بعد از قی اگر وقت گرما
باشد و قی کننده گرم مزاج بود چشم و روی را بآب سرد بشوید و دهان را بآب گرم و سکنجبین قندی
یا سکنجبین تغرغر نماید تا حلق را پاک کند از ماده متصاعده اما در وقت سردی و قی کننده سرد مزاج
چشم و روی را نیز بآب گرم باید شست و تغرغر به سکنجبین عسلی باید کرد و اگر بآب گرم بشویند
کافیست و بعد از قی چون از غرغره فارغ شود بقدر یک مثقال مصطکی یا یکدرهم با یک سیب پخته
با شکر آمیخته یا بی شکر بدهند و در آب سیب بسرشند و اگر بجای مصطکی گلقند و اطریفل
صغیر بدهند رواست و هر گاه از مقیات شورشی در معده پدید آید نوشیدن شوربای
مرغ فربه آنرا زائل میکند و اگر فواق رنج دهد آب گرم جرعه جرعه بدهند و عطسه آورند و اگر
سینه و پهلو درد خیزد و نفخ گیرد روغن گل یا روغن بابونه و مانند آن بمالند و بآب گرم تکمید
نماید و منافع و مضار قی و آنکه شایسته بدانست یا نیست بر تطویلات در شرح قانونچه مفصل
گفته ایم و درینجا همین قدر اکتفا کردم و پوشیده نماند که در شرائط قی آنچه در ما تقدم
گفته شده بر تقدیر آنست که قی اضطراری نباشد زیرا که در قی اضطراری بلا تأمل قی باید
و آنکه چیزی زهر خورده باشد پس اگر قی بنا بر امتلای معده باشد چندان باید کرد که شکم پاک
شود از طعام فاسد و اگر عیاذا بالله بواسطه شرب سم باشد هر چند معده خالی شده باشد باز هم چیزهای
مناسب چون شیر و روغن و امثال آن که در بحث سم مسطور است بنوشند و قی همی کنند

بدفعات اکنون بحسب هر سه خلط منقی مرقوم میشود منقی که صفرا را لقی دفع کند
سکنجبین قندی دو مثقال در چهل مثقال آب اسفاناخ یا آب کشنک جو یا آب
نان کلاغ حل کرده نیمگرم بیاشامد و بدستور قی کند منقی که بلغم برآرد تخم ترب دو درم
تخم شبت یکدرم بوره نان نیمدرم همه ابکوبند و با عسل بسرشند و بدهند پس اگر
خود بخود قی آید فبها والا آب نیمگرم مدد کنند منقی که سودا برآرد بگیرند ترب و بشگافند
و خربق سیاه در وی پر سازند پس آن ترب را در سکنجبین تر نمایند یک شب بعد از آن
ترب بخورانند و سکنجبین عسلی با آب لوبیا آمیخته عقب آن بنوشند و مدد کنند که قی
شود منقی که بلغم و صفرا برآرد سکنجبین عسلی ده مثقال آب ترب چهل مثقال
بهم آمیخته نیمگرم بنوشند منقی که صفرا و سودا و بلغم برآرد و بیخ سوسن تراشیده و نیمکوفته
و تخم شبت هر یک پنج مثقال تخم نان کلاغ و کشنک جو هر یک مثقال همه را در
یک کاسه آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و بده مثقال شربت افتیمون
شیرین نمایند و بسرکه انگوری ترش کرده نیمگرم بیاشامند و بدستور قی کنند فائده
تا ضرورت قوی نباشد خربق سیاه استعمال نباید کرد که سمیت دارد و گاهی
خناق می آرد و ایضا بضرورت قوی غیر معتاد بقی را قی نباید فرمود فصل ۹ در
مدرات بدانکه مدر آنست که ماده را از راه بول دفع کند و برای آوردن ماده
عروق ادرار نفع تمام دارد اما آنجا که خلط بیشتر باشد تا تنقیه بفصد و اسهال نکنند ادرار
نفرمایند و اطبا مقرر کرده اند که اگر ماده در جگر باشد ببینند که مائل بجذب است یا مقعر اگر
بحدبه مائل باشد ادرار بهتر است الا اسهال تقویه نیست که ادرار بول اسهال موثر در عروق باز
میدارد و کذلک اسهال ادرار در عروق مانع ادرار بول میشود برای توجه ماده بطرف مخالف و شکست

که بادرار انچه رقیق ست اندفع میگردد پس تا مرض طولانی نبود مدرات ندهند از انست
که در استسقا و فالج و وجع المفاصل ملاک امر بر ادرار بول داشته اند و ایضاً قبل از نضج
تشرب رات نیز منع فرموده اند و درینجا مدرات بارد و حار و معتدل و مدرات رطوبت
خون مفصل مرقوم میگردد و حسب حاجت صرف نمایند مدرات بارده اینست تخم کاسنی
تخم خیارین سکنجبین ماء القرع تخم عرفه خسک کاکنج ماء البطیخ و امثال آن مدرات حار که
اینست تخم کرفس زیان انیسون برنجاسف زوفا خشک کبابه نانخواه سداب
تخم گندنا و امثال آن مدرات معتدل پرسیاوشان تخم خربزه است و اگاه
که بارد و حار باهم ضم کنند چنانچه کاسنی و بادیان یکجا بدهند دوای معتدل که ادرار بول
کند انیسون بادیان هر یک ده درم نیکوفته در یک پیاله آب بجوشانند چون بقدر
خوردن بماند صاف نمایند تخم خیارین و تخم خربزه هر یک سه درم کوفته در طبخ مذکور شیره
از ینها بستانند و قند سفید شیرین سازند و بنوشند یا ده بار درار آرد و بول بسته بگشاید
و اگر انیسون و بادیان کوفته و بیخته سفوف سازند و عقب آن بشیره سه تخم یعنی
خیارین و خربزه مدد کنند همان عمل کند دوائیکه حیض را بگشاید سلیخه شونیز هر یک دو
مثقال جند بیدستر ابهل هر یک دو درم همه را کوفته بیخته بدو چندان عسل کف گرفته
بسرشند و هر صباح از یک مثقال تا دو مثقال غلوله کرده فرو برند و عقب آن
چهل درم عرق بادیان بنوشند حیض بسته بگشاید و اگر کم می آمده باشد فراغت آرد
بشرطیکه سبب احتباس حرارت و قلت خون نبود و الا مضرست طبخ که حیض را ند
و منی مردان که از جای خود لغزیده باشد و در میان بند شود و یا در رگها خود
افسرده محتبس شده باشد بیرون رود افسنتین رومی بنه ترکی ترمس سداب رازیانه تخم کرفس

هر یکی ده درم انجیر ترنج عدد گلقند ده مثقال ادویه مذکور بجوشانند و گلقند آمیخته بدهند سه روز بهمین دستور مهلت داده بعد سه روز دیگر دهند تا ادرار تمام کند و حیض در ایام حیض پدید آید و تا موثرتر باشد **فصل** در مقویات اعضای اربعه یعنی دماغ و دل و جگر و معده و هر یک چند گفته شود حسب حاجت برگیرند مقویات دماغ مروارید آمله بهاره بهار سیب به امرود گل سرخ ماء الورد نارنج بلادر بندق بالنگو زنجبیل سعد سنبل الطیب مشک عود عنبر غالیه قرنفل کندر روغن عنبر دماغ حیوانات گوشت ماکیان دراج و تیهو مقویات دل و مفرحات آن امرود انار شیرین آمله تمر هندی سیب صندل طباشیر گل مختوم ریباس پسته کهربا کافور گاوزبان کشنیز خشک گل سرخ مروارید نیلوفر نارنج بادیان یاقوت ورق نقره ورق طلا فستق اترج اسطوخودوس ابریشم بهمنین بسفایج بالنگو بادرنجبویه جدوار دارچینی درونج زرنباد زعفران سنبل سعد سلیخه شقاقل عود عنبر فرنجمشک قاقله لاجورد نعناع مقویات جگر کاسنی انار شیرین اظفار الطیب جوزبوا حماما حب بلسان دارچینی غافث قرفه قرنفل کشوث مصطکی رومی ناردین و بباشند که ضعف جگر بیشتر از سردی و تری میباشد لهذا ادویه مقوی جگر اکثر حارند مقویات معده آمله انار دانه هلیله سماق سفرجل طباشیر گل سرخ هلیله بخصوص مربا اذخر پوست ترنج بالنگو جوزبوا دارچینی زرنباد سعد سلیخه ساذج هندی قرفه قرنفل قاقله کندر کردیا مصطکی شکاع اشنه نعناع عود و بدانکه هر چه مقوی معده است تقویت هر دو اعضا نیز نماید و هر چه مسهل است مضعف معده است مگر هلیله و سنای مکی اختلاف است بعضی بر انند که

سنامکی نیز مقوی ست **فائده** ادویهٔ مقویهٔ سر داول مرقوم شده اند
و عقب آن گرم و جهت امتیاز دوا گرم از انجاکه شروع شده اند نخستین دوا
لشکر فته مسطور شده است **فصل ۹** در اغذیه که بمریضان توان داد حسب حاجت
اسفیدباج طعامیست که بمحرور مزاج نیز دهند و طریقش آنست که گوشت را
بی مصالح گرم و بی ترشی پزند و شوربای آن بکار برند ماء الشعیر غذا بسیار موافق ست
در امراض حاره توان اگرچه هم دوا ست هم غذا طریقش آنست که آب چهار چند جو با شدو
طبخش معروف ست و اگر نخست جو را بریان سازند پس مطبوخ نمایند شکم قبض کند و آنرا
ماء الشعیر محمص گویند و اگر در ماء الشعیر عناب و سپستان و مانند آن چیزهای حلو بفشرند
ماء الشعیر مربا شد آنجا که تقویت مطلوب باشد پارچه گوشت در ماء الشعیر توان پخت و قطعات
ماء الشعیر با سکنجبین جمع نمایند در معده قریص گوشت که همراه سرکه و بقول و ابازیر پزند
قریب باعتدال است مصوص قریب ست که از کبوتر بچه پخته باشند زیرباج شوربای گوشت
که از سرکه و از فواکه خشک بالفتح پزند و زعفران خوشبو کنند و زیره چیزی شیرین آمیز
امراض مرکبه اسود دارد **مقالهٔ سوم** در بیان امراض و علاج آن و این مقاله مشتمل ست
بر چند باب هر باب متضمن ست بر چند فصل **باب ۱** در امراض راس یعنی بیماریهای سر
فصل ۱ در صداع یعنی درد سر اگر از خون باشد فصد قیفال کنند یا پس سر حجامت نمایند
و شربت لیمو نوشانند و بعد برآوردن خون اگر طبع قبض باشد بنقوع حاجتی بملین مبارک طبع
گشایند و بعد آن خون بکار برند و اگر از صفرا باشد مسهل صفرا دهند و منضجات و داد
مسهل تلافی نمایند و صندل سفید با آب کشنیز تر طلا سازند و اگر از بلغم باشد تعدیل
وی نمایند و بادیان بقدر حاجت جوشانند و شهد آمیخته دهند و روغن قسط بر سر مالند و

بعد نضج مسهل بلغم خورانند و بیخ بید انجیر در بجبیل طلا کردن تا سبب آید سودمند است و اگر از سودا باشد بتعدیل و انضاج و اسهال وی کوشند و روغن بابونه و بادام طلا نمایند
فائده با شوربه در صداع مادی از هر قسم که باشد نافع ترین چیزهاست و در درد سر زنهار سر را نباید مالید که اگرچه فی الفور سود میدهد اما آخر ضرر میرساند بلکه با بسیار باید و کفها مالند که فهست و اگر سر انگیز بدست بی مالیدن و کوفتن باک نیست و تنقیه با آهستگی مالیدن هم مضایقه ندارد فائده صداع که از گرمی فقط رسیدن یا از سرمای فقط رسیدن عارض شود بی غلبه خلطی آنرا ساذج گویند و درینجا حاجت تنقیه نیست تعدیل کافیست اگر از گرمی ست سردی نوشند و بویند و اگر از سرد است گرمی استعمال نمایند هرگاه صداع باتپ باشد بعلاج تپ متوجه شوند همچنان اگر بسبب مرض دیگر وارد شده باشد بتدبیر آن مرض کوشند و قسمیست از صداع که آنرا شقیقه گویند و آن در نیمه سر میباشد و دیگر با طریق علاجش بحسب سببهاست که در صداع مطلق گذشت و این طلا نفع دارد صمغ عربی یکدرم افیون نیمدرم زعفران ربع درم باریک ساخته با سپیده بیضه مرغ یا گلاب بسرشند و بر کاغذ نهاده بر بناگوش چسپانند خصوص بزرگی که بسیار جهنده باشد و این مرض را زود علاج کنند که بعد استحکام تصدیع تمام میشود فائده عوام در درد سر اکثر مخدرات طلا میسازند چون افیون باشد آن شک نیست که فی الفور نفع میدهد اما بدانند که حکما منع کرده اند که گاهی بهلاکت می انجامد و عندالضرورة اگر استعمال نمایند صلاح میدهند زعفران یا بابونه مصلح افیون است و آنجا که گلاب بر سر ریزند در درد سر باید که بسیار نریزند تا سر تر دارد و اگر نه چنان کنند ضرر دارد و هرگاه خون از بینی صاحب صداع برآید بند نکنند که علامت نیک است مگر آنکه صداع خونی نباشد و خون بسیار برآید و خوف ضعف شود آنوقت توان بست

فصل ۲ در سرسام یعنی آماس و برآمدن ریم از بینی یا از گوش در بیماریهای سر محمود است که در پرده‌های سر یا در جرم دماغ واقع شود و وی اگر از خون باشد بیمار خندان بود و اگر از صفرا باشد بدخو و ترشرو بود و اگر از بلغم باشد حیران و سست بود و اگر از سودا باشد وحشی بود و سرسام از سودا کمتر افتد و هم علامات که بهر خلط مخصوص است شاهد بر آن است و دموی را قرانیطس و صفراوی را قرانیطس خالص و بلغمی را لیثرغس گویند و باید دانست که در دموی و صفراوی تپ سخت گرم میباشد و در بلغمی و سوداوی کمتر و هذیان و عدم هوش در جمله لازم و علامات از مبحث صداع روشن شود و چون تپ لازم این مرض است تدبیر تپ نیز مد نظر دارند و حجامت ساقین با شرط در خونی و بی شرط در غیر خونی نافع ترین تدبیر است و استعمال نخلخه اسرع در اثر و مالیدن و بستن پایها در جذب بخار بغایت سودمند در جمیع امراض دماغیه یا شوبیه بدستور و بالجمله در سرسام فصد بتعجیل تمام باید کرد حتی اگر شب باشد انتظار روز نکنند و در صفراوی نیز بفصد امر کرده اند جهت آنکه صفرای سرسام مرکب با خون میباشد و بعضی محققان در بلغمی و سوداوی نیز بفصد تجویز کرده اند اگر مانعی قوی نباشد و در تجربه نیز مفید آمده اما خون کمتر گیرند **فائده** هذیان و یاوه گوئی و خبط آن که از لوازم سرسام است گاهی بی ورم دماغ نیز ظاهر میشود چنانچه در تپهای نوبت خبط آن مشهود میشود که وقت شدت مرض اختلال در دماغ می افتد و هنگام راحت هیچ نمیباشد و اینحالت را سرسام غیر حقیقی گویند زیرا که ورم دماغ را عارض لازم میباشد تا انقضای آن و علاج این سرسام که عارض مرض است تدبیر مرض است او و تقویت دماغ کوشیدن

فصل ۳ در جمود و این مرضیست که یکبارگی واقع شود و آدمی بیحس و حرکت گردد و بماند خفته یا نشسته یا ایستاده بهر شکلی که بوده باشد وقت حدوث و علت و سبب این ماده سوداست که در موخر دماغ سده آرد یکبارگی

علاج در حالت بی شعوری شیاف گرم بکار برند یا حقنه مخرج سودا و روغن خیری و روغن بادام

زنجبیل دران آمیخته نمایند و اگر جند بیدستر آمیزند بهتر باشد و هنگام شروع منضج و مسهل سودا

دهند و از شیر و اغذیه گرم و تر بکار برند و پس سر را بموم روغن چرب دارند و آنجا که خون

غالب باشد رگ زنند و بر ساقین حجامت نمایند و اگر رگ زنند فراخ باید زد و چون کسی

برارند و جو در انخوص آغنده بدر که نیز نامند **فصل ۴** در سکته و این مرضیست که حس و

حرکت باطل کند و بیمار بر پشت افتاده بود و مرده ماند و اگر نفس آمدن نمایان نباشد

وی سده تامه است که در سائر بطون دماغ افتد علاج اگر غلبه خون باشد لا محاله رگ قیفال

زنند و الا حقنه و شیاف که بلغم برآرد استعمال نمایند و تکمید سر نمایند موی سر تراشیده و نفوخ و

سعوط بکار برند و اگر قی توانند آورد اثر تمام دهد و مالیدن و خاریدن و بستن دست و پا نفع

دارد و اگر بر تارک سر شرط زنند و سیماب بران مالند یا بیش که مستعمل میشود بار یک ساخته

بران ریزند خوبست و بعد افاقت تعدیل و نضج و تنقیه خلط بلغم کوشند و درین علت

هرگاه نفس زدن محسوس نباشد خلاصی ممکن نبود و آنچه درو تنفس نمایان

بود آن نیز کمتر علاج پذیرد و فرق در سکته و موت آنست که در حالت سکته

عکس در چشم مسکوت دیده میشود و در میت نه و اگر سکوت آیا هفتاد و ساعت که شایع

می شود کسی کم دفن نکنند اگرچه امید خلاصی نباشد زیرا که مسکوت درین مدت

زنده میباشد گاهی میتواند که بفضل الهی بکشاید اما اگر بدن گنده شود و نفخ

کند یا کبود گردد مرده باشد تعذیب بعلاج نباید کرد **فصل ۵** در سبات و

آن خوابیست غیر طبعی در غایت گرانی و سبب آن استیلای رطوبت بر

دماغ خواه سادج بود خواه از ماده بلغم یا خون علاج تعدیل و تنقیه نمایند حسب سبب

و سرکه بو یانند و هرچه مجفف باشد خورانند و اطریفلات سریع الاثر است و آنجا که سبب سبات بخار معده باشد سبوق تخمه و خفت در حالت جوع پدید بود و تدبیر وی تنقیه معده است و اطریفل کشنیز نفع تمام دارد و کشنیز خشک کوفته بیخته بالای طعام سفوف نمایند بود

فصل ٦ در سهر یعنی بیخوابی و سبب آن غلبه یبوست است در دماغ ساذج بود یا مادی و مادهٔ سهر آور سودا است و صفرا لامحاله و بلغم شور نیز علاج در ساذج تبریز و طیب دماغ کوشند با شربه و اغذیه و نطول و سعوط و همه معدله مرطبه و در مادی حسب ماده تنقیه نمایند و سرکه نشاید که بو کنند که سهر افزا است و ادویه خواب اینست تبریز شیبت در زیر بالین نهند و در بلغمی بر سر نیز بچینند و ریحان بگلاب فشانده بو نیند و بخلخه بشتر بکار برند شموم نمودن ١٢ و افیون بروغن بنفشه حل کرده بر تارک سر مالند **فائده** هرگاه باعث سهر تپ باشد یا بخارهای گرم بهترین تدابیر پاشویه است و دلک اطراف و از مالیدن و غنها بر سر دور بودن و در قطع سبب کوشیدن

فصل ٧ در سبات سهری سباتی و این مرض از اجتماع اسباب سبات و سهر حادث شود و بعضی بر آنند که ورم میست ماغی مرکب از صفرا و بلغم بالجمله نشان علت مذکور آنست که گاهی خواب طبیعی باشد و ثقل و کسل و گاهی بیداری مفرط بود و آنانکه ورم میگویند هذیان و فتح عین نیز لازم داشته اند هنگام بیداری بهر تقدیر اگر جهت خواب غالب باشد سبات سهری گویند و اگر جهت بیداری غالب باشد سهر سباتی نامند و تعادل هر دو جهت کمتر یافته میشود تا جهت خواب مساوی بود بجهت بیداری و اگر یافته شود مختار اند که سبات را مقدم دارند یا سهر را زیرا که وجه تقدم مرتفع میشود و علاج آنچه در سهر و سبات مذکور شده است حسب اجتماع مادتین ادویه نیز مرکب ساخته استعمال نمایند و در وقت غلبه بلغم شمومات حاره خفیفه و هنگام غلبهٔ صفرا شمومات بارده بکار برند و کذلک

دیگر تدابیر و بر تقدیر وقوع ورم تدبیر سرسام صفراوی تا غمی نمایند و حق آنست که ورم
لازم این مرض نیست اما می تواند که از ورم مرکب نیز واقع شود **فصل ۸** در کابوس
و این مرضی ست که آدمی در خواب تخیل کند که چیزی گران بران افتاده یا کسی
آنرا بخسپ میکند پس نفس او تنگ شود و آواز نگردد **علاج** اگر خون غالب باشد فصد
قیفال و حجامت ساقین و تقلیل غذا نمایند و اگر بلغم یا سودا باشد تنقیه آن باید کرد
و در تدبیر این علت تغافل نکنند که بصرع می انجامد **فصل ۹** در صرع و این مرضیست
که آدمی بیهوش بیفتد و دهن و دست و پای کج و متشنج گردد و اضطراب کند و گرانی سر
و سبزی رگهای زیر زبان لازم وی نیست بنوبت حادث میگردد و آنچه زود زود آید
مهلک ست مگر صرعی که طفل را افتد بسیار باشد که در یک روز هفت هشت بار واقع
شود و باز زائل گردد چنانچه دیگر عود نکند **علاج** در وقت صرع آنچه در غشی گفته اند بکار
برند و گرهی در دهن او نهند تا زبان نخاید و اطراف ببندند تا اضطراب نکند و در وقت
افاقت تنقیه ماده نمایند حسب اخلاط و از میوهای تر و گوشت بز و شیر و امثال آن پرهیز نمایند
و عود صلیب در گلو آویزند و بخور بکار برند **فصل ۱۰** صرع که اطفال را افتد اکثر آنرا ام الصبیان
خوانند و ریح الصبیان نامند و تدبیر وی نیز حسب ماده باید کرد و افراط در تسخین یا در تبرید
بی تحقیق سبب نباید نمود و دایه را نیز پرهیز باید فرمود و از جماع منع باید فرمود که جماع
مفسد شیر ست و فساد شیر محدث آفات در طفل و هرگاه طبع طفل قبض باشد بشافه
قبض کشودن اسرع النفع ست در دفع این حالت **فصل ۱۱** در مالیخولیا و این مرضیست که
آدمی را از فکر سلیم و ظن سالم باز دارد بوضعی و روشی متصف سازد که منافی خرد باشد
در بعضی امور و ازین قبیل ست حمق و رعونت و عشق و مناق **علاج** حسب اخلاط

تنقیه نمایند و مفرحات خورانند و نوشدارو نفع تمام دارد و بعد تنقیه در تعدیل کوشند
و اغذیه لطیفه دهند و تنقیه بکرات نمایند مهلت داده تا ماده برآید و قوت نگاه دارد و
ازانکه اثر تنقیه و تعدیل دیر ظاهر میشود در امراض سوداویه ملول از تدبیر نشوند بتحقیق سبب
تدبیر یکه در خوردن آنها لازم شناسند که نفع خواهد انشاء الله تعالی و در عشق بهترین تدبیر اوصل
معشوق است اگر ممکن باشد و الا بطریقیکه باز دارنده اندیشه آن باشد متوجه باید بود و جماع را
در ازاله عشق اثر تمام است خاصه اگر با محبوب بود **فصل ۱۲** در جنون یعنی دیوانگی پوشیده
نماند که جنون اقسام است اگر با غضب و ایذا بود مانیا گویند و اگر با خنده و بازی و ایذا
بود داء الکلب و اگر با ترشروئی و فرار از مردم بود قطرب هر جنونی که باشد مرتبه جنون
بالاتر از مرتبه مالیخولیاست و بعضی در اقسام مالیخولیا شمرده اند اما فی الحقیقت وی
غیر آنست زیراکه در اسباب جنون احتراق خلط غیر طبعی شرط است چه خلط طبعی اگر
بسوزد مالیخولیا احداث کند نه جنون علاج وی در مالیخولیا گفته شد بکار برند و در ترطیب
بیشتر کوشند و بدوشیدن شیر زنان بر سر و ریختن آن در بینی و مالیدن روغن بنفشه و بادام
بر سر و بدن و استحمام و نطول ساختن آب گرم بر شکم نفع دارد و معجون نجاح اکثر سوداویه را
بعد از نضج تمام **فصل ۱۳** در سدر و دوار هرگاه آدمی برخیزد یا حرکت کند چشم تاریک شود
آنرا سدر گویند و چون اشتداد کند و سر بگرداند و همه چیز در نظر گردنده نماید دوار نامند
علاج حسب خلط استفراغ باید کرد پس اگر ماده در دماغ باشد از لزوم آفت در دماغ
توان دانست و اگر ماده در معده باشد از غثیان و دیگر آفات در معده مهیا بود
و همچنان هر عضوی که مبدء ماده باشد از آفت آن عضو توان یافت و تنقیه
عضو مذکور واجب باید دانست و تقویت وی مع تقویت دماغ باید کرد و دوا

که از نقاهت میشود اغذیهٔ لطیفه و مفرحات مناسبه مزاج آنست و مروارید صلایه کرده
با شربت لیمون و صندل یا شربت انارین و امثال آن مفید و اگر رسیدن سرما
بر سر باعث دوار بود تکمید و تضمید باشیاء گرم نمایند و اغذیه که دران توابل گرم باشد
بخورانند **فصل ۱۴** در نسیان یعنی فراموشی و این بیشتر از غلبهٔ بلغم بر دماغ و بسبب سودا
و بواسطه سوء مزاج حار ساذج نیز عارض میشود علاج در بلغمی و سوداوی تنقیه نمایند بعد نضج
خصوص بحب توقایا و امثال آن که در تنقیه سریعست و معجون فلاسفه و مربای
زنجبیل مربا و کندر با شکر سفید ست و از آب سرد اجتناب لازم و ترطیب با دهان
در سوداوی اجب و در سوء مزاج حار ساذج تعدیل بمبردات و مرطبات کافیست **فصل ۱۵**
در فالج و این مرضیست که نصف بدن در طول بیحس و حرکت شود و این بیشتر از رطوبت
بلغم افتد و گاه باشد که از خون حادث شود بواسطه توریم او مر مبدء الاعصاب را علاج
در بلغمی تا چهار روز ادویه قویه ندهند و از غذا باز دارند و اگر ممکن نباشد اندکی آب گوشت
با زیره و دارچینی توان داد و بجای آب بر ماء العسل اکتفا باید نمود و بعد روز چهارم منضج
بلغم دهند و نخود آب گوشت کبوتر بچه با دارچینی و فلفل غذا نمایند و پس از نه روز
تا چهارده روز که مادهٔ نضج یافته باشد مسهل وقی دهند و بعد از تنقیه بروغن قسط و نحو
آن تدهین نمایند و جوارش عود و تریاق کبیر و شرودیطوس نافع ترین ادویه است و مشک
و کندش و فلفل و نوشادر بعد تنقیه نفوخ سازند که سریع الاثر است و آب گرم بر بدن زدن
که مضرتر از آب سرد است و اگر با فالج نیز خون غالب باشد فصد جائز است و آنجا
که فالج با حرارت باشد ادویه گرم نشاید داد و نخستین ازاله حرارت باید کرد و بعده
بمعالجه فالج باید پرداخت و آنجا که سبب فالج وقوع ورم باشد بر مبدء اعصاب از ماده

ماده خون تنقیه دم نمایند و بمعالجه ورم توجه فرمایند فائده بطلان حس و حرکت اگر
بعضوی افتد بی تخصیص وقوع آن در نصف طولانی آنرا استرخائی گویند یا بلفظ مطلق
و فالج با استرخاء نصف بدن مختص ست نزد جمهور **فصل ۶** در خدر و این ضعفیست که حس عضو
باطل یا ناقص شود علاج اگر از غلبه خون باشد فصد کنند و تقلیل غذا نمایند و اگر از
غلبه بلغم باشد تنقیه بلغم نمایند و اگر بسبب یبوست بود علاجش علاج تشنج یابس جوید
و اگر سبب ضغطه ورم یا بستن عضو باشد ازاله سبب باید کرد **فصل ۷** در لقوه
یعنی کج شدن روی و سبب این علت یا استرخاست یا تشنج که در یک شق وجه افتد نشان
استرخا کدورت حواس ست و نقصان ذائقه و فرو هشتن پلک زیرین و کام و نشان
تشنج پوست پیشانیست و قلت آب دهن علاج در استرخا بعلاج فالج و در تشنج بعلاج
تشنج کوشند فائده تا چهار روز بلکه هفت روز نگذرد علاج هیچ نکنند و از غذا باز دارند و از
آب نیز اگر ممکن باشد و در خانه تاریک نشانند و آئینه چینی پیش نظر دارند تا بتکلیف در آن
پیوسته همی بیند و جوز بوا در دهن دارند و بیخ کبر در ماء العسل جوشانند و تغرغر همی کنند
و آنرا که غلبه خون بود فصد مجوز ست و در تدبیر تعجیل ننمایند که چون سه ماه بگذرد کمی در نمیشود
و آئینه چینی عبارتست از آئینه که از نقره و مس و برنج ساخته باشند چون وی در آن
بتکلف دیده میشود کثرت نظر در آن باعث استقامت معوج میگردد **فصل ۸** در تشنج یعنی
در هم کشیدن عضو و این اگر از بلغم باشد تشنج رطب و امتلائی گویند و نشان وی آنست که
یکبارگی افتد و علامات بلغم پیدا بود و اگر بسبب حدوث یبوست باشد تشنج یابس گویند و نشان
وی آنست که بتدریج افتد بعد از استفراغ مفرط یا حمیات حاره یا بیداری و غم
مفرطین اتفاق شده باشد و عضو لاغر شود علاج در امتلائی بعلاج فالج کوشند

ودر مسهی تبر طیب ظاهریه و باطنیه انانچه بهر سود مزاج یا بلس معدلات ذکر یافته و موم
روغن و روغن بنفشه با دام بهم آمیخته بمالند و بشیر زنان استنشاق نمایند فائده
تشنج که از رسیدن نیش عقرب یا از وقوع قرحه بر عصب یا گرم امعا حادث می شود
بتدبیر دفع زهر و اصلاح قرحه و اخراج دیدان و رفع اذیت عصب کوشند و تشنجی که
در صرع افتد عرض آنست چون صرع زائل شود آن نیز زائل میگردد و اگر با وجود گشودن
صرع تشنج بماند روغن گل یا روغن دیگر بحسب حال نیمگرم بمالند و بعضی مردم را که وقت فاژه
دهن کشاده میماند بسبب تشنج شدن کوزه دهن تدهین کافیست اگر کفایت نکند بعلاج
امتلائی بادیه پرداخت فصل ۱۹ در تمدد یعنی راست ماندن عضو و این آنست که عصب از
هر دو جانب کشیده شود فصل ۲۰ در کزاز یعنی تشنجی که در چنبر گردن افتد و مانع تمایل شود
علاج اینها از مبحث تشنج جویند حسب سبب در معالجه مبادرت نمانید که اینها قوی‌تر از
تشنج اند فصل ۲۱ در رعشه یعنی لرزیدن عضو اگر از ماده بلغم افتد نسیان و دیگر آثار
بلغم پیدا باشد علاجش تنقیه آنست و اگر از کثرت جماع یا از کثرت شرب شراب باشد
ترک سبب نمایند و در رعشه جماعی شیر تازه نوشیدن و تدهین بدن نمودن و بیضه نیم برشت
خوردن مفید است فصل ۲۲ در اختلاج یعنی پریدن عضو و دوام او در وجه منذر
بلقوه و در شکم مقدمه صرع و در پهلو بورم سینه و سینه و پهلو و در جمیع بدن بسکته و در
عضله شکم بمقدمه مالیخولیا گفته اند علاج نمک گرم کنند و تکمید نمایند و اگر دور نشود تنقیه
بلغم فرمایند و آنجا که احتباس طمث و نابرآمدن خون باعث اختلاج شود از فصد
زائل گردد فوراً فصل ۲۳ در لوی که وی را فیجدج نیز گویند و این حالی باشد
که اعضا گران و رنگ روی و چشم سرخ شود و فاژه و خمیازه بسیار آید و آدمی

خود را همی پیچد گویا مقدمه حمی ست حال آنکه تب نیاید و بعد از چندی آن حالت رفع
گردد و باشد که عود کند بکرات علاج اگر آن حالت ثابت باشد یا عود میکند تنقیه بخون و صفرا
باید کرد و تقلیل غذا باید نمود و گرم مزاج را آب سرد نوشیدن و غسل بدان کردن فایده
نفع میدهد و تخم کشنیز سفوف ساخته یا نقوع کرده همراه شکر سوده دهند ست **فصل**
۲۴ در حکه و این مرضیست که دماغ خارش کند بی درد و علاج در تبرید و ترطیب
کوشند زیرا که ماده این بخار صفراست و اگر تعدیل کفایت نکند مسهل صفرا باید داد
و آنجا که خون غالب باشد فصد توان کرد **فصل ۲۵** در عصابه و این دردیست
که در ابرو پیدا آید و سبب آن اگر گرمی ساذج بود که بدان محل افتد بمجرد طلوع آفتاب شروع
کند و غلبه میکند تا دو پهر پس تا زوال آفتاب این نیز کم میگردد و تمام شب اثری از آن
نباشد باز صبح شروع کند علاجش آنست که کافور در روغن گل حل کرده در بینی چکانند و
از خارج بتفتیح مسام کوشند و اگر تصاعد بخار باشد از بدن مریض بر ابرو افتاده باشد و
پیشانی کشیده بود علاجش رعاف آوردن ست بخاریدن در درون بینی از چیزی خشن و اگر
رعاف نیاید رگ قیفال زنند و سرکه و کافور بویانند و اطراف بمالند **فصل ۲۶** در زکام
و نزله بدانکه فضله دماغ اگر از بینی بر آید بطریق مرض آن را زکام گویند و اگر بجانب حلق
ریزد نزله خوانند علامت حرارت رقت و حرقت ماده ست و نشان برودت غلظت یا
رقت بی حرقت علاج بتعدیل مزاج کوشند و در ساذج تنقیه نمایند حسب ماده بالجمله در زکام
قبل از تنقیه تمام چیزیکه ماده را از بر آمدن باز دارد نباید داد و طبع نرم باید برداشت
و سر پوشیده چه حاره چه بارد و در خواب تق و خفتن بر پشت و خوردن حموضات و لبنیات و بحوم و
سر نگون کردن و حرکت عنیف مؤذن منع باید کرد و اگر سرفه با زکام بود در غایت نیز نمایند

فائده ما شتری و باد شنام که در رومی افتد به تنقیه دفع میگردد و در آخر کتاب در امراض متفرقه گفته آید انشاء الله تعالی باب ۲ در امراض عین روشن باد که چشم مرکبست از هفت طبقه و سه رطوبت و یک عصبه مجوفه که محل نور ست در وسط آمده و تا جلیدیه رسیده اشباح که درین رطوبت منطبع میگردند و در عصبه متادی میشوند و باصره درک آن مینماید باذن الله تعالی و دیگر طبقات و رطوبات گرد و پیش پناه مانند واقع اند اکنون بدانکه آنچه مماس هواست و ملمس می آید طبقه ملتحمه و طبقه قرنیه است تا آنجاکه سپید ست ملتحمه است و آنجاکه سیاه قرنیه هر دو باهم ملتحم شده اند و بعد ایشان طبقه عنبیه است و طبقه مذکور رنگین ست و تلون حدقه ازوست والا قرنیه شفاف و سپید واقع شده و در وسط عنبیه ثقبه است جهت خروج نور و عبور اشباح بر جلیدیه و محل حدوث نزول الماء همین ثقبه ست و بعد عنبیه رطوبت بیضیه است و پس از بیضیه طبقه عنکبوتیه و پس از عنکبوتیه رطوبت جلیدیه است و بعد او رطوبت زجاجیه پس طبقه شبکیه پس طبقه مشیمیه پس طبقه صلبیه که مماس مقعر کاسه چشم ست هر طبقه و رطوبت مرضها کثیر مختص شده آنچه نام دارد درینجا مذکور میشود

فصل ۱ در رمد و آن ورم ملتحمه ست اگر از خون باشد چشم سرخ و گران و پر درد بود و چرک بسیار آید و اگر از صفرا بود سوزش بسیار کند با درد و چرک بسیار نیاید و اگر از بلغم بود ورم سپیدی زند و منتفخ باشد چرک و اشک بسیار آید و اگر از سودا بود ورم صلابت زند و منتفخ نباشد و چرک هیچ نیاید اما پلک بر هم نرسد و چشم گران باشد و با صداع بود و اگر از ریح بود ثقل صلا نباشد و چرک نبود علاج تنقیه حسب آن ماده نمایند و پیش از فصد و مسهل دوا بچشم نرسانند اما آنجاکه سبب خفیف است

خفیف باشد دو سه روز بعد از دوا مالیدن فی تنقیه مجوز است و بهترین طلیه در

رمد گرم حضض مکی است با شیر دختران حل کرده در چشم و بالای او طلا کنند و آنجا که درد

شدید بود افیون اندکی نیز ضم نمایند و ذرور چشخام در همه اقسام رمد نفع تمام دارد

پس از چند روز استعمال باید کرد و اجتناب از گوشت و هر آنچه بخار انگیزد لازم دانند

صفت ذرور چشخام که بهندی چاکسو گویند مقشر کنند و در سرگین خر پخته یا بدون آن

دو حصه بگیرند و از نبات مصری و از مامیران چینی یک یک حصه و همچون غبار ساز ند

در چشم اندازند بطریق ذرور و انزروت مدبر با شیر خر اگر بدل مامیران کنند می شاید

فائده رمد عظیم که در چشم اطفال افتد مسمی است بوردیج و حجامت پس سر و زلو چسپانیدن

بر بناگوش اثر کلی دارد و ذرور انزروت مذکور سود مند **فصل ۲** در طرفه و آن نقطهٔ خونست که

بر ملتحمه افتد علاج قطرهٔ خون بال کبوتر یا بط تنها یا با گل ارمنی آمیخته بچکانند و کندر

بسوزند و دود آن برسانند اما اگر سبب قوی بود نخست رگ زنند و محاجم نهند و مسهل دهند

فصل ۳ در ظفره یعنی ناخنه علاج از نمک طبرزد که نمک لاهوری مشهور است میل بسازند فقط

همان را در چشم روزی چند بار میگردانیده باشند و اگر ماده موجبه کثیر بود قیفال کشایند و بحب

ایاره تنقیه نمایند و از مولد بلغم پرهیز ند و اگر ظفره غلیظ باشد به سنکاری بردارند و هم

این کار دستکار هشیار درکار است تا آفتی دیگر لاحق نشود **فصل ۴** در بیاض و آن سپیدیست

که بر سیاهی چشم افتد از حدوث جسم غریب بر قرنیه علاج کف دریا آب بسایند و در چشم

رسانند در چند کرت زائل شود و اگر ماده قوی بود تنقیهٔ دماغ باید کرد و لیسیدن بیاض

بزبان ناشتا اثر تمام دارد **فصل ۵** در سبل و این مرضیست که رگهای چشم سرخ و ممتلی

میشوند بتدریج و چشم بخار دارد پس اشک اگر سیلان کند و پلک تر باشد سبل

رطب گویند و اگر رطوبت نباشد سبل یابس نامند علاج تنقیه نمایند و بهترین منقیات
فصد رگ قیفال ست بعده رگ پیشانی و رگ ماق زدن پس آنجا که سبل رقیق
بود شیاف دینار کشند و در سبل غلیظ شیاف احمر و باسلیقون و در یابس قبل از
اکتحال و بعد او استحمام لازم شناسند و اگر رمد یا سبل لاحق شود نه ادویه گرم استعمال
نمایند نه ادویه سرد و به استفراغ و جذب ماده قناعت کنند و زرده بیضه مرغ بر پشت
چشم گذارند که هر دو را نفع دارد و اگر بدو ازائل نشود لقط نمایند یعنی بردارند و برند
بطریقی که معروفست نزد کحالان فصل ۶ در انتفاخ ملتحمه یعنی بر دمیدن ملتحمه و فرق
در ورم و انتفاخ آنست که ماده ورم در جرم عضو سرایت میکند و انتفاخ در خلل عضو
پیدا آید و پس بعضی بر سبیل مجاز ورم را انتفاخ نیز اطلاق میکنند بالجمله انتفاخ اگر
از ریح باشد علامتش آنست که دفعةً پیدا آید و نخست در گوشه چشم سوزشی مانند آنکه از
گزیدن پشه و یا مگس میشود ظاهر گردد و اگر از بلغم باشد بتدریج افتد و در چندان نکند
و چون از انگشت غمز کنند اثر غمز دیر بماند اگر ماده غلیظ بود اما اگر مائی بود اثر غمز
نماند علاج تنقیه حسب الماده نمایند و بتدبیر رمد بار در جوع نمایند و در ریحی سه روز
هیچ دوا نکنند که در اکثر خود بخود میشود فصل ۷ در حکة الملتحمه یعنی خاریدن ملتحمه در این
بسیار باشد که پلک نیز سرخ شود یا ریش گردد علاج از طعام شور و تیز پرهیز دو
تنقیه بفصد و مسهل نمایند و جست بر قصب بسایند و بیای او در چشم بمالند و چشم
روی آب گرم می شسته باشند فصل ۸ در توثه ملتحمه و آن گوشتی نرم ست
که اکثر در موق اکبر پدید افتد علاج تنقیه فرمایند بعد غات پس دستکار
نمایند فصل ۹ در ودقه ملتحمه و آن بثور صلب ست سرخ یا سیاه که

که در چشم پدید آید و اکثر در موق افتد علاج تنقیه نمایند و بمانند بسیار باشد که ماده
و دو قوه سبب بود چون رفائد بگلاب تر کنند و بر نهند زائل شود تدبیر دیگر **فصل ۱۰**
در دمعه یعنی سیلان اشک اگر از گرمی بود شربه بکشند و اگر از سردی باشد سلیقون اگر
از ضعیفی عضله چشم بود هسته هلیله زرد سوخته و نمک هندی و مازو هر سه مساوی کوفته بیخته
بکشند و آنجا که در اندک زمانی قطرات اشک بر آید و منقطع گردد و آن را بوالتین نامند
تدبیر او تنقیه بدن است پس ادویه اشک آور و محلل چون سلیقون کشیدن ❊
فصل ۱۱ در حرقت عین سبب سوزش چشم اگر ماده گرم بود تنقیه نمایند و اگر بی ماده باشد توتیا
در غوره پرورده بکشند و کاسنی تر بکوبند و بر روغن گل ضماد نمایند و کافور انداختن
اثر تمام دارد **فصل ۱۲** در قذی یعنی چیزی در چشم افتادن هرگاه ببیند که چیزی در چشم افتاده
قطعاً چشم را نمالند زیرا که اگر شی درشت بود در چشم فرو آویزد از مالیدن تدبیر آنست که
چشم را آب گرم بشویند و شیر زنان چکانند و آنچه مرئی باشد به پنبه یا لته بردارند و اگر
غائص بود برین تدبیر نه برآید نشاسته باریک سازند و در چشم پر کنند و زمانی بدارند
تا قذی در نشاسته آویزد و از چشم تعلق بگذارد پس به پنبه بگیرند و اگر قذی جانوری
باشد خرد که اکثر در چشم می افتد و بر قرنیه می آویزد باید که طین فارسی سرخ که بفارسی
آن را گل سرشوی میگویند باریک سازند و در چشم اندازند و یکساعت چشم بسته دارند
تا حیوان بدان آلوده شود از حدقه جدا شود پس به پنبه بیرون آرند یا بانوک
که سرش پهلودار بود در چشم بند بعد تکمید چشم با آب گرم بشویند تا حیوان جدا
شود و از پهلو میل اندرونی بخارند تا تشبث اصلا نماند پس بردارند و اگر ریزه شیشه و
مانند آن تشبث کرده باشد در چشم با آلتی که مخصوص این کار است یا بهر حیله که تواند

بیاورد برآرند پس ازان شیر زنان با سپیده بیضه مرغ چکانند تا از مضرت قشبت
امین سازد **فصل ۱۳** در ضربه که در چشم افتد سرخی یا ورم آرد علاج رگ زنند وطبع نرم
دارند بقبوع فواکه وحجامت پس سر نمایند وبعد تنقیه سپیدی وزردی بیضه با روغن
گل بر چشم نهند وپس از زوال درد کبودی اگر بماند کشنیز وفودنج وسنگ پلپل یعنی
سنگی که در خریطه پلپل یابند وزرنیخ طلا نمایند تا کبودی او دور شود واگر به تیغ یا از
سنگ تفرق الاتصال افتاده باشد بر ملتحمه تدبیرش نیز فصد وتلیین ست در هر اندک
مدت وزرده تخم مرغ نهادن وباصلاح جراحت کوشیدن بنوعیکه در قرحه آید
فصل ۱۴ در قرحه عین بدانکه ریش در سائر طبقات ممکن الحدوث ست و
سالم ترین وی آنست که در ملتحمه بود وکم در دشبا وقرحه ملتحمه وقرنیه عنبیه دیده شود
بخلاف قروح دیگر طبقات که بجز درد شدید چیزی از آثار قرحه پیدا نمیشود مگر بعد
وعلامات مخصوص دارد
غلیان مده علاج بزودی رگ قیفال زنند وسر هر هفته خون قدری همیگیرند وطبع
نرم دارند واگر درد کند شیر زنان چکانند واگر زود پخته نشود لعاب حلبه مغسول چکانند
یعنی حلبه را در آب شیرین دو پاس اندازند پس برآرند ودر آب دیگر بجوشانند که پخته
باشد وچون نصف بماند بپالایند غسل او این باشد وبعد از پختن وتنگ افتن شهد
با عسل آمیخته چکانند تا پاک کند بعده شیاف کندر استعمال نمایند واگر اثر قرحه بعد اندمال
بماند آنچه برای ذهاب آثار قروح وجدری مخصوص ست بکار برند واستخوان بوسیده
بگلاب سائیده در ازاله اثر مجربست **فصل ۱۵** در کمنه بدانند که این لفظ مشترک
است زیرا که گرانی پلک که از باد باشد وصاحبش چون بیدار شود پندارد که در
چشمش ریگ افتاده است وریم را که پس قرنیه جمع آید وسرخی ملتحمه را که بعلت ضعف

ضعف بصر شود و اشیا غبار آلوده نماید هم بدین نام میخوانند علاج آنچه مخصوص

به پلک است گفته آید جدا اما آنچه بقرنیه مختص است تدبیرش نضج است باستعمال

لعاب حلبه و کتان و کثرت استحمام و بعده جهت نشف مار قشیشا هی قضبی باریک

ساخته کشیدن پس اگر سود ندهد و مانع ابصار بود دستکاری باید کرد الا تعرض نکنند

تا آفتی دیگر پیدا نکند و آنچه بملتحمه خصوصیت دارد بمعالجه رمد سوداوی دور شود و

بطبیخ حلبه و اکلیل و بابونه چشم را تکمید کردن نفع دارد **فصل ۱۶** در عشا یعنی شبکوری

علاج شهد بآب بادیان در چشم و دار فلفل در جگر بز خاصه که کوهی بود فرو اندر کنند و

آنرا بر آتش کنند و رطوبتی که از آنجا بر آید بمالند در چشم کشند که سریع الاثر است و اگر ماده

کثیر بود بمسهل و فصد بر آرند **فصل ۱۷** در جهر یعنی روزکوری علاج هریسه کله پاچه

و گوشت گاو و نان فطیر خورانند و شیر دختران بر سر مالند و در بینی چکانند و در

آب سرد چشم بگشایند غوطه زده و شربت عناب نوشند **فصل ۱۸** در صداع

حدقه و شقیقه عین و این مرضیست که در عمق چشم ضربان شود و وجع مسلی یا ضاغط بود

و گاه ساکن شود و ضربان و درد مانند شقیقه سر باز عود کند و آثار رمد هیچ نباشد علاج

آنچه در شقیقه سر گفته شد بعینه تدبیر اینست و در بتر شریان صدغ مبادرت کنند تا آن

دیگر نیارد **فصل ۱۹** در جحوظ العین یعنی بیرون آمدن چشم بی ورم علاج تنقیه ماده

نمایند و بعده هلیله در چشم کشند و تقلیل غذا انفع ترین چیزهاست **فصل ۲۰** در

نتوء القرنیه یعنی بلند شدن قرنیه علاج این تنقیه است از خلط غلیظ و بعده

ذرور اصفر کشیدن و آبهای گرم روشستن و بر بخار آن انکباب نمودن

و خاصه نتوء آنست که سخت می باشد و زیر میل منغمز نمی شود و معرا از دمعه

وضربان می بود بخلاف بثره که در قرنیه افتد زم وذی غمز وبا درد می باشد

فصل ۲۱ در بثور القرنیه بدانند که قرنیه چهار طبقه دارد وگاهی در جمله آنها بثور حادث میشود وگاهی در بعضی بالجمله در بعضی قرنیه سپیدی نماید بهمان موضع ودر بعضی وجهش در مطولات گفته ایم علاج فصد ومسهل بعمل آرند وابتدا روادع وانتها شیاف ابیض کندری واخلاط شیاف احمر لین کشند

فصل ۲۲ در مورسرج هرگاه قرنیه بسگافد وعنبیه از تحت او بیرون گراید بدین نام خوانند عموماً خواه آن بقدر سر مور بود یا زیاده باشد واگرنه بقدر حجم نامش مختلف نهاده اند چنانچه راس النملی وراس الذبابی وعنبی وتفاحی ومسماری وثولولی وفلکی نیز خوانند علاج پیش ازانکه کنارهای شق قرنیه سطبر شود در مراجعت نتو کوشند ومحافظت نمایند از کثرت قی وهیجان باشد که شادنه مغسول واقلیما نقره وصدف سوخته باریک نمایند ودر چشم اندازند واگر اکتین اندازند بهتر باشد وبالای آن رفاده مور بقدر خانه چشم بر چشم بگذارند وقطعه اسرب یا اسرب سوهان کرده در خریطه نهاده بربندند واگر سرمه سیاه باریک سازند ودر خریطه کرده بگذارند بهتر باشد وبعصابه محکم بربندند وهرگاه کنارهای قرنیه منشقه غلظت گرفته باشد علاج سود ندهد لهذا امر مبادرت کرده اند در تدبیرش

فصل ۲۳ در حول یعنی هر چیز دو نمودن زند وچشم انحراف اگر مولود بود علاج نپذیرد والا غیر مولود آنچه باطفال افتد از صرع یا از خوابانیدن به یک پهلو یا از صیحه وآواز مهیب که یکبارگی طفل بجنبش آرد وعلاجش آنست که چیزی بدانجانب که خواهند چشم را بگردانند آویزند تا طفل نظر پیوسته بدان دارد وبهیأت چشم بحال آید وآنچه بزرگان افتد اگر از تشنج عضله مقله بود نظر کنند که سببش یبوست یا امتلا نشان میسی تقدم امراض حاده است وعلاجش ترطیب چنانچه تشنج یابس مقرر است

وشیر خر و شیر دختر دوشیدن النفع و نشان امتلا تقدم صحیح است و جز آن که تشنج امتلائی لازم ست و علاجش تنقیه اگر از استرخای عضلات مقله بود بعلاجات و علاج استرخا رجوع نمایند چنانچه در امراض راس گذشت و اگر زوال طبقات و رطوبات بود چشم متحرک باشد بحرکت اختلاجی و علاجش تنقیه دماغ ست بایارجات و تنقیه معده نمایند و اگر اورام معدن ماده ذاهنند تجویز هضم فرمایند **فصل ۲۴** در اتساع و انتشار بدانند که اتساع گشاده شدن ست خواه عصبه مجوفه گشاده شود خواه ثقبه عنبیه و انتشار پراگنده شدن نور ست در اجزای چشم و این لازمه اتساع عصبه است و در اتساع ثقبه عنبیه نمیباشد و در اکثر با اتساع عصبه اتساع در ثقبه نیز پیدا میباشد بالجمله اتساع عصبه متعذر العلاج اما اتساع ثقبه حسب سبب تدارک توان کرد علاج تحقیق سبب نمایند و تدارک آن فرمایند مثلاً اگر از ضربه افتد امالهٔ ماده کنند و اگر از خلط افتد تنقیه نمایند و اگر از زیادتی رطوبت بیضیه افتد و این بصبیان بیشتر افتد یا از تورم طبقه عنبیه افتد ایضاً تنقیه نمایند اگر از خشکی عنبیه افتد علامت و علاجش از ضعف بصر بینی جویند **فصل ۲۵** در ضیق یعنی تنگ شدن ثقبه عنبیه اگر جبلی ست محمود باشد و باعث قوت بصر و اگر عارضی ست ضعف بصر می آرد و نظر کنند که سببش رطوبت عنبیه است یا خشکی عنبیه یا قلت بیضیه یا کیموس ردیه که در ثقبه گراید آثار رطوبت و یبوست از اسباب با تقدم پوشیده نیست و نشان قلت بیضیه کوچک شدن چشم ست و مبصرات تشخیص نمودن و علامت کیموس صلب فقدان ثقبه ست یعنی مردمک نماید علاج در یبوست عنبیه و قلت بیضیه ترطیب و در کثرت رطوبت عنبیه تنقیه و در ردائت کیموس تنقیه مع مراعات ترطیب که کیموس صلب را قابل برآمدن سازد باید کرد **فصل ۲۶** در تخیلات یعنی شکلها و خیالها

در چشم آید چون پشه و مگس و خیال آن بدانند که این سه گونه است یکی مقدمهٔ
نزول الماء دوم بخار معده یا فساد طبقات و رطوبات سوم ذکای حس بصر نشان
نزول الماء تقاضای گذشته اند و هر روز افزودن و اکثر در یک چشم بودن علامات
فوائد دیگر در نزول الماء گفته آید و نشان بخار معده از قلت و کثرت خیال در خلو
معده و پری آن و علامت فساد طبقات و رطوبات از تلون اجزای چشم و تقدم
امراض عین پوشیده نیست علاج تنقیهٔ ماده و تنقیهٔ اجزای چشم حسب نشان
ذکای حس سلامتی بصارت و ذکای دماغ است این فی الحقیقه مرض نیست زیرا که بصارت
تیز شده است و بخارهای بدن و اجسام صغیره که در هوا منبث است می بیند فی الواقع
اما چون بسبب رویت امور غیر معتاد تشویش میشود جهت تکدر هر لیه کله پاچه دهند
فصل ۲ در نزول الماء یعنی فرود آمدن آب در چشم و این رطوبت است که اندک
اندک یا یکبارگی از سر فرود آید و در ثقبه عنبیه بایستد پس اگر آب غلیظ باشد تمام ثقبه
در گیرد و بصارت بالکل باطل شود و اگر بعضی از ثقبه مکشوف بود همان قدر دیده
و آنجا که آب رقیق بود اگرچه همه ثقبه در گیرد و لیکن منع رویت تمامه نکند بنا بر
رقت و این قسم را منتشر رقیق گویند و علامت نزول الماء بعد نزول تام از تغیر رنگ
و ابطال بصر پوشیده نیست اما در ابتدا از خیالات راسخه روز افزون توان یافت
علاج در ابتدا الی توقف داغ کنند بر شریان بناگوش و داغ پخته باید تا رگ بسوزد
و بعد داغ سه روز حرام مغز بمالند بعده پنبه بر روغن کنجد آمیخته گذارند و هر چند
که داغ تیزتر آید بهتر باشد و هر چیزهای غلیظ و جماع پرهیز ند و بعد نزول
چون یک سال بگذرد و آب از مالیدن چشم متسع همی شود دستکاری

دستکاری باید کرد اما بعد فصد و جلاب تا آفت باشد **فائده** خیالات چون از

سشماده در گذرد و نزول الماء نشود آن خیالات موجب نزول الماء نمیگردد و بند که

تخم نیل با رنگ ساخته در چشم کشیدن در ابتدا منع نزول میکند و رگ پس گوش گشادن

نیز مانع میشود اما داغ بشرطیکه بر شریان افتد و پخته بود البته منع نزول الماء مینماید

بامر الله تعالی و بعد نزول نه دوا سود میدهد نه داغ مگر قدح یعنی دستکاری بطریق معروف

و بعضی جا دیده شد که صاحب نزول الماء را صدمهٔ قویه بر سر افتاده و معا باصره بکشاد و

اقسام این مرض بسیار است غمامی زیبقی جصی آسمانجونی منتشر رقیق زجاجی اخضر ابیض

بردی اصفر احمر ذهبی ازرق اسود از نهاهیچ یکی قابل قدح نیست مگر بعد اصلاح و انچه

قابل قدح است سپید صافست که از مالش چشم منتبع گردد **فصل ۲۸** در سدهٔ عصبهٔ مجوفه

که بی نزول الماء بود نشانش سالم بودن رنگست و مع ذالک ابصار باطل

شدن و آثار ورم و ضغطه نابودن علاج تنقیهٔ دماغ کنند و رگ گوشهٔ چشم زنند و دیوچه

بر صدغ چسپانند و قدم بمالند و محاجم ناری بر ساق نهند **فصل ۲۹** در زرقه یعنی

گربه چشمی انچه اصلی بود اصلاح نگیرد اما اگر عارضیست خواه در صبی عارض شده باشد خواه

بعد آن حسب سبب تدارک توان کرد و اگر سبب رطوبت بود تنقیهٔ بدن و چشم نمایند و

اگر یبوست بود در ترطیب کوشند و نشان زرقه یبسی بطلان ابصارست و فرق درین

و نزول الماء ازرق از تقدم خیال و عدم آن توان کرد و ایضا در یبسی لاغری در

چشم پیدا شود و قدح سود ندهد **فائده** زرقه که در صبی شده باشد بعارضهٔ بعد

بلوغ زائل شود و این زرقه را برص العین گویند **فصل ۳۰** در ضعف بصر اگر بواسطهٔ

غلبهٔ خون بود رگ زنند و تصفیهٔ دم نمایند و توتیا بغوره پرورده بکشند و اگر از بلغم بود

نضج و تنقیهٔ بلغم نمایند و باسلیقون در چشم کشند و اگر از سببی دیگر بود حسب آن تدارک
کنند و اگر از نقصان حرارت غریزی افتد و این مخصوص پیران است علاج نپذیرد اما
جهت حفظ مابقی در ازالهٔ رطوبت باشند و کحل جواهر بکار برند **فصل ۳۱** در ذهاب
بصر در جلوس مظلمه یعنی رفتن ابصار بسبب کثرت نشستن در جاهای تاریک علاج اگر نور
مکدر شده باشد یا بیضیه سیاه گشته باسلیقون بکشند و ادویه و اغذیهٔ ملطفه بکار برند و اگر
دفعةً برآمدن از ظلمت باعث بود برقع آسمان گون بر رو آویزند و بروشنائی آفتاب
ننگرند و تجویدِ غذا نمایند **فصل ۳۲** در خفش یعنی آنکه روزانه بصارت ضعیف شود
و اگر این مولود است علاج پذیر نیست اما جهت تسوید اجفان و طبقات تا چشم را قوت دهد
دخان روغن بنفشه میکشند **فصل ۳۳** در قمور یعنی کلال و ضعفت که در بصر افتد از کثرت
نظر کردن برف یا بروشنائی علاج خرقه سیاه بروجه آویزند و لباس و فراش همه سیاه
سازند و شیر در چشم دوشیدن و بادام خاصه تلخ کوفته بر چشم نهادن در قمور تر لی اثر
تمام دارد **فصل ۳۴** در سل العین یعنی لاغری چشم و ضعف لازمهٔ اوست علاج در
ترطیب کوشند و اگر سده باشد تنقیه و نضج نیز بعمل آرند **فصل ۳۵** در تعقف العین
یعنی دیدن بجانب شعاع خوش نیاید اگر از گرم شدن روح افتد علاجش ترطیب و
تبرید است و اگر بعارضهٔ مدوخر آن افتد بازالهٔ سبب کوشند **فائده** در بیان معرفت مزاج
چشم بدانکه مزاج اصلی خاصهٔ چشم گرم و تر است و گر نه چنان بود مزاج خاص باشد و نشان گرمی چشم
سرعت حرکت و ظهور رگها و حرارت ملمس و حمرت لون اوست و نشان سردی ضد این نشان رگ
چشم بسیار چرک و تنگ ست و بزرگی چشم و نشان خشکی ضد این و گرمی و تری چشم سیاه
افزون از همه لونهاست لهذا نزول الماء و دیگر علتها بخاری در چشم سیاه اکثر افتد

باب ۳ در امراض جفن و هدب بدانکه جفن بفتح جیم پوشش چشم را گویند یعنی پلک و هدب بضم ها موی پلک ست یعنی مژه **فصل ۱** در گمنه پلک و نشانش آنست که بعد خواب چنان نماید که ریگ در چشم ست پس از زمانی زائل شود علاج بعد تنقیه عام بهر تنقیه پلک مدمعات در چشم کشند چون احمر لین و احمر حاد و استحمام نمایند **فصل ۲** در استرخاء الجفن بعد تنقیه و تضمید صبر و اقاقیا در بر پلک و پیشانی اگر مزمن باقی بود علاجش تشمیر ست یعنی بریدن پلک بوضعی که معروفست و رگهای روی بینی کشادن نفع دارد **فصل ۳** در التصاق الجفنین یعنی بهم پیوستن هر دو پلک و این بعد رمد یا قرحه یا پس از قطع سبل و ناخنه می افتد علاج هر دو را از هم جدا کنند بمیل و اگر بحدقه چسپیده باشد باحتیاط تمام بردارند و بعد سحیق زیره و نمک خائیده آب می اندازند و پنبه بروغن گل آلوده در میان گذارند و زرده بیضه و روغن گل بر پشت چشم نهند **فصل ۴** در شتره یعنی کوتاه شدن پلک و اسباب او ضد اسباب استرخاست و دیگر امور واقعه بر پلک که از قطع غدد و جراحت افتد علاج در ماده تنقیه کنند پس حسب سبب تشنج یبسی باشد یا امتلائی تدارک نمایند و آنچه از دستکاری افتد بدستکاری رجوع نمایند **فصل ۵** در شرناق که فزونیست نرم بر ظاهر پلک پدید آید و بدان سبب پلک سطبر شود و پیوسته چشم تر بود علاج تنقیه کنند بعده مدمعات کشند و اگر نفع نشود و ترقی قوی باشد دستکاری نمایند و نافع ترین چیزها پرهیز ست حتی که خنازیر و سرطان از پرهیز واقعی بتحلیل میرود **فصل ۶** در عقده که فزونیست سخت بر پلک بالا پدید آید علاج بقیروطی نرم کنند پس جهت تحلیل مرهم داخلیون بندند و آنچه قابل دستکاری یا واجب التنقیه بود بدون توجه نمایند

فصل ۷ در شعر منقلب و شعر زائد موی قره که واژگون شده در چشم خلد آنرا شعر منقلب گویند و آنرا که در غیر منبت روید شعر زائد نامند علاج بعد تنقیه موی زائد بکنند و آنجا را بنوشادر بنجارند و بیضه بوزچه و شیر انجیر و خون کنه سگ طلا نمایند و کف دریا بلعاب اسپغول مالیدن منبت را اخذر کنند و اگر موی منقلب باشد بعسل زنبق با موهای رست آنرا بچسپانند تا در چشم نخلد و بعد کندن بن مو را بالتی سوزن مانند نهند و داغ دادن آخر العلاجست و خیاطه و تشمیر نیز تدبیر ویست فصل ۸ در انتثار الاهداب یعنی ریختن علاج اگر فساد غذا باشد بود و غلبه سودا یا سوء تنقیه خلط مفسد نمایند و اگر از ضعف جاذبه آن موضع بود و این عقب قرانطیس و تبهای گرم افتد تقویت دهند و ترطیب نمایند و با سلیقون و روغن بی گشند که شدید التقویه اند و اگر از غلبه رطوبت بلغمی بود تنقیه آن نمایند و در تخفیف کوشند و اگر از سببی دیگر افتد که مانع غذا رسیدن بود ازاله وی کنند فصل ۹ در بیاض الاهداب یعنی سپیدی قره علاج بعد تنقیه بلغم برگ لاله دشتی بر دهن زیت بمالند و روشنائی بمیل بر قره کشند فصل ۱۰ در جرب الاجفان یعنی قروحهای خرد با خارش که در باطن پلک پدید آید علاج حسب ماده تنقیه نمایند و برود نفسجی کشند فصل ۱۱ در برود آن رطوبتیست غلیظ ازاله مانند که اکثر بر ظاهر بدن افتد علاج تقیرو طی و داخلیون تلیین و تحلیل آن نمایند و الا بدستکاری بردارند فصل ۱۲ در صلابت جفن مع غلظت آن بسختی چون در پلک افتد گشادن و پوشیدن چشم دشوار می شود علاج در نضج و تنقیه سودا کوشند و تلیین موضع و تحلیل ماده نمایند و با نکباب مرخیه آنرا جسا و العین نیز خوانند و آنجا که با صلابت آن خارش بلا ماده بود بسمی میشود به یبوسة العین فصل ۱۳ در سلاق یعنی سطبر و سرخ شدن پلک خصوص

خصوص که کناره بیشتر سطبر شود علاج در ابتدا امار الفواکه کافیست و سماق در
گلاب خیسانیده آب او چکانیدن و شب خرفه و برگ کاسنی بروغن گل ضماد کردن
دائمی و بعد از زمان و غلظت تنقیه بفصد و مسهل قوی لازم و بعد تنقیه شیاف احمر لین
کشند فصل ۱۴ در قمل الاجفان یعنی سپش که در مژگان افتد آنرا که بسیار خرد بود صیبانیه
و آنرا که بزرگ بود قمقام گویند و آنرا که آگنده باشد قردده خوانند علاج بعد تنقیه بدن پلک را
پاک سازند از قمل اگر ممکن بود گرفتن و الا آب پلک شبت و نمک جوشانیده باشند بشویند و میل
در زیبق گذارند تا بوی سیماب در وی اثر کند پس بآهستگی بر میل دست گردانند تا جزوی از
سیماب بآن بماند پس آن میل در پلک کشند بالخاصیة قمل بکشد فصل ۱۵ در شعیره که ورمیست
بشکل جو در کناره پلک پدید آید علاج تنقیه نمایند و ابتدا روادع و بعده شمع گرم و داخلیون
بنهند و اگر سود ندهد شعیره را بر کنند بناخن یا بمقراض ببرند و خون بر آمدن بدهند
زمانی و زود بند نکنند و بعد ذرور اصفر پاشند فصل ۱۶ در توثة الاجفان و آن
قروحیست بر شکل توث اکثر در باطن پلک بیرون میشود علاج بعد فصد و مسهل قطع
نمایند بالاستیصال و بعد قطع زیره و نمک بخایند و آب او بچکانند فصل ۱۷ در
تحجر جفن و این از برده غلیظتر باشد علاج تنقیه کنند و بقیروطی نرم نمایند و اگر تحجر
مشابه دبل بود آنرا کد نمایند فصل ۱۸ در قروح الجفن علاج اول عدس و پوست
انار و پوست پسته در سرکه پخته ضماد نمایند و بعد سقوط خشک ریشه زرده بیضه با
زعفران آمیخته گذارند تا مندمل شود فصل ۱۹ در تهیج اجفان یعنی انتفاخ پلک
علاج اگر بسبب ضعیفی احشا افتد چنانچه در سوء القنیه و جز آن تقویت احشا
کنند و اگر از کثرت بلغم افتد تنقیه آن نمایند فصل ۲۰ در ثولول

قاموني سبب باشد فصد قیفال باید کرد و شیاف مامیثا و صندل و آب کشنیز سوده طلا باید نمود ۱۲

پلک علاج تنقیه سودا کنند و شونیز و نمک بسایند و بسرکه طلا نمایند و اگر بزود زود نمو
گرفته بناخن گیر ببرند و اگر خون بیاید فتیله دهند بعده بر جراحت زاگ پاشند تا خون
بایستد **فصل ۲۱** در شری که بر پلک پدید آید علامتے وی آنست که پلک بخارد
و آماس کند و بدان ماند که زنبور گزیده است علاج رگ زنند و مسهل صفرا دهند
و بشادنه مدبر مغسول اکتحال نمایند **فصل ۲۲** در نمله پلک و آن شور خرده سوزان است
که اندک ورم کند و ریش شده پهن گردد علاج تنقیه صفرا کنند و حضض و مر طلا نمایند
فصل ۲۳ در سعفه پلک یعنی سبوسه و باشد که ریش کند علاج رگ زنند و اگر اغبر بود مسهل سودا
دهند و اگر سپید بود مسهل بلغم دهند و بعده شیاف احمر کشند و اگر کهنه باشد نشتر طرازند و پلک
بخارند تا خون برآید و سرمه روشنائی کشند **فصل ۲۴** در سلعه پلک و آن جسمیست فرونی
از پوست و گوشت جدا علاج بعد تنقیه دستکاری کنند **فصل ۲۵** در زرقت و خضرت
جفن یعنی کبودی و سبزی که بر پلک از زخم پدید آید علاج اگر جراحت باقی بود فصد کنند
و مسهل دهند و صندل و مردار سنگ بگلاب طلا نمایند و الاسفال نوره هم سون آب انداخته
طلا کردن ازاله کبودی نماید **فصل ۲۶** در غرب یعنی ناصور گوشه چشم که جانب بینی است
علاج بعد فصد و مسهل شیاف غرب چکانند و در وقت چکانیدن اول باید که قرحه را به
پنبه پاک نمایند و گوشت فاسد بردارند تا نفع دهد و اگر سود ندهد داغ دهند بطریق معروف
و بعد داغ مرهم سفیداج نهند تا اندمال کند مع تسکین و هرگاه غرب بند شود و ورم کند
تخم مرو کوفته بشیر زنان یا خر بیزند و زعفران قدرے آمیزند و گذارند تا نشتر واکنند
فصل ۲۷ در حکه آماق و اجفان یعنی خارش بلا بثور که در گوشه
چشم و در پلک پدید آید علاج تنقیه نمایند و کاسنی بکوبند و بروغن

فصل ۲۸ گشند عزیزی و کحل سلاقون با سلیقون باشد مطلوب عضو نفس تنقیه واگر نمایند ضماد گل
درغده یعنی زیاده شدن گوشت گوشهٔ چشم که طرف بینی ست علاج بعد تنقیه جهت
افنای او شیاف زنگار یا مرهم او نهند واگر سود ندهد قطع نمایند همچو ظفره و بعد قطع ذرور
اصفر باشد تا ما بقی را بخورد و بعد قطع جهت دفع اذیت زرده بیضه بروغن گل طلا
نمایند و بر اهم صندل باید کرد بعون الله تعالی **باب ۳** در امراض اذن یعنی
گوش باید دانست که وی عضوی شریف ست زیرا که آله شنوائی ست و حس
شنوائی بر همه حواس فضیلت دارد کما لا یخفی و گفته اند تا که نخستین تنقیه نشود دوا را
در گوش در امراض مادی بکار نبرند و هر چه در گوش چکانند نیم گرم باید زیرا که
برد بالفعل عصبه سمع اضرر دارد **فصل ۱** در وجع الاذن یعنی درد گوش علاج اگر درد
بسبب ورم یا قرحه بود بیانش علحده میکنم واگر بسبب سوء مزاج حار یا بارد بود
تنقیه در مادی و ایضا در ساذج حار باید کرد و تعدیل در ساذج بارد کافی ست و در
مادی بعد تنقیه نیز واگر سبب دخول کرم یا آب بود اخراج وی نمایند بهر وجه که ممکن
بود و جهیدن بر یک پای دست بر گوش با دف نهاده سر بدان طرف نگون ساخته
آب او دیگر اشیای سیاله را که در آمده باشند برون می آرد واگر از اسفنج فتیله سازند و
در گوش مریض نهند بر همان طرف غلطانند زمانی دراز تمام آب را نشف کند و اگر
بسبب تولد کرم در گوش بود بخار ده و دغدغه کند و احیانا بر آید علاج برگ شفتالو
را شانیده آب تازه او گرفته بچکانند یا صبر و سرکه بچکانند تا کرم بمیرد پس از صوف فتیله
سازند و بسریشم آلوده در گوش دارند و کرم که بدو آویزد برون آرند و آنجا که قرحه باعث
کرم بود تدبیر قرحه کوشند **فصل ۲** در ورم گوش علاج بعد تنقیه نظر کنند

که آماس درون تقبه است یا برون اگر درون است فتور سمع و شدت درد و لزوم تپ میباشد نزد که دوائی مرکبست آب کشنیز طلا نمایند درون و برون گوش شیر از پستان دوشند تا درد بنشیند واگر نایستد لعاب حلبه با تخم کتان بچکانند تا ریم کند و بیالاید پخته شده واگر بیرون تقبه است ورم بنظر می آید و تپ لازم نمیباشد و درد شدید نمیبود و درین استعمال رواد عات منهی ست و عند شدت درد پارچه در آب گرم تر کرده تکمید توان کرد و نمک گرم نیز بعد دو روز برگ کرنب در روغن زرد کهنه پخته بر ورم نهند تا تحلیل ماده کند فائده آنچه گفته شد بورم گرم مخصوص است اما ورم بارد درون صماخ بود یا برون مبطل سامعه نمیشود و درد قوی و تپ باری نمیباشد اما ثقل و تمدد لازم و لیست و روغن تر چکانیدن بعد تنقیه نفع تمام دارد در بارد **فصل ۳** در قرحه گوش و نشانش تقدم ورم است و برآمدن ریم علاج تنهد و انزروت مسحوق در فتیله آلوده بگذارند تا پاک کند و بعده انزروت و دم الاخوین و کندر ذرور نمایند یا بروغن گل آمیزند و بفتیله بردارند و اگر درد شدید بود خاکستر افیون و قدری جندبیدستر جهت اصلاح افیون بهم آمیخته ذرور سازند یا بچیزی آغشته بچکانند **فصل ۴** در طرش و وقر و صمم نقصان سمع را طرش و بطلان او را وقر و فقدان صماخ را صمم گویند و گاهی یکی ازدو ف دیگری آید علاج حسب سبب تدارک کنند و درینجا تنقیه بتفاریق نمایند اگر تنقیه مطلوب باشد و آنچه روز بحران می افتد محتاج بتدبیر نیست و آنچه از کبر سن افتد یا مولود بود علاج نپذیرد و طفل را اگر گوش گران شود صعتر و نمک بسایند و یک قطره در گوش چکانند نفع دهد **فصل ۵** در دخول الحصاة یعنی در آمدن سنگریزه و مانند آن در گوش علاج روغن در گوش چکانند و عطسه را حرکت دهند و چون خواهد بیاید دهن و بینی

بگیرند تا قوت دفع بگوش مصروف شود و آن خیر سند فع گردد و اگر آب در آید

چون شب با دیان قدر و جب گرفته یک سا طرف او پنبه بنهند در روغن آلوده و بر قطع

و طرف دوم او در گوش باشد آب همه منجذب شود و طریق دیگر در درد گوش گذشته

و در دخول حیوان صغیر آنچه در تولد دیدان در گوش گذشت از قتل و اخراج تدبیر نمایند فصل

در طنین و دوی آوازی که در درون گوش شنوند اگر سخت و باریک بود طنین و اگر نرم و بزرگ

بود دوی گویند علاج تحقیق سبب نمایند و ازاله آن فرمایند و اگر از ذکاء حس بود کلیه

هریسه خورانند فصل ۷ در انفجار الاذن یعنی بر آمدن خون از گوش علاج اگر از امتلاء

بود فصد کنند و خون بسیار گیرند و اگر بسبب صدمه و ضربه قویه بود و خون از فصد اندک

گیرند و هر چونکه باشد بعد فصد بازو در سرکه جوشانند و بچکانند خون بند شود و در نجر

تا که خوف غشی نشود بند نکنند و اگر از لسع حیه زرافه افتد بعلاج او که آخر بیاید رجوع

نمایند فصل ۸ در انکسار الاذن یعنی شکستن گوش علاج فصد کنند و تلیین نمایند

و صبر و مغاث و اقاقیا و راتینج و حناضماد سازند بجانب تمایل کسر تا عضو بهیات

اصلی آرد فصل ۹ در انقلاع الاذن یعنی بر آمدن گوش از بیخ علاج بعد فصد

تلیین نمایند و گوش را بموضع او نهاده بر فاده و عصابه محکم ببندند و اگر درد باقی

باشد بیه بط گداخته در آب برگ خطمی و آب پوست کدو مالیده بمالند فصل ۱۰

در قلاع الاذن یعنی شقاق گوش و این اطفال را بیشتر افتد علاج میان دو شانه

و بر بیخ گوش حجامت کنند یا زلو چسپانند و آن موضع را بشیر زنان بشویند و مرداسنگ

و قنبیل نرم سائیده بپاشند فصل ۱۱ در حکة الاذن یعنی خارش گوش علاج

افسنتین در سرکه بجوشانند و سرکه مطبوخ را با روغن بادام تلخ بچکانند فصل ۱۲

در هرب الاذن یعنی گریختن و رنجیدن گوش از آواز قوی علاج تقویت دماغ کوشند
با غذیه و ادویه مقویه و شمومات باب ۵ در امراض الانف یعنی بینی بدان که در بینی
دو راه است یکی به دماغ میرود و یکی بحلق فصل ۱ در خشم یعنی بطلان شامه پس
اگر از بر آمدن گوشت زائده بود در مجری آن از البواسیر الانف گویند و جدا بیاید
و اگر حدوث ورم یا وقوع سده بود از خلط از آنچه لازم هر خلط است معلوم
میشود و اگر از سوء مزاج ساذج بود نشان حار و بارد ظاهر است و تا بر آمدن
ماده منزور علاج حسب مقتضای آن نمایند و آنچه بعد امراض حاده افتد بسبب یبوست
یا تشنج کمتر علاج پذیرد فصل ۲ در فساد شم یعنی در حس بویایی فتور افتد با وجود
آمدن بوی و این سه گونه است یکی آنکه همه روائح را یک رائحه بوی کند دوم آنکه
از یک چیز بوهای مختلف شمیده شود سوم آنکه بعضی بوها شمیده شوند و بعضی
و این از دو وجه خالی نباشد یا آنکه خوشبوئی محسوس شود فقط و بد بو نه یا بر عکس علاج
تنقیه دماغ نمایند و اگر تب باشد تدارک وی فرمایند و بعده آنجا که خوشبوئی محسوس
می شود فقط جند تسعیط کنند و آنجا که بد بوئی مشموم میشود مشک در بینی چکانند اگر
بیماری در ابتدا بود و بعد از زمان در اول مشک و در ثانی جند فصل ۳ در بواسیر الانف
یعنی گوشت زائده که در بینی بر آید علاج رگ زنند و زلو نهند و مسهل دهند پس از آن
زنگار و اشنان و قنبارین مرهم سه برابر مرهم ساخته و فتیله بدان آلوده
بر آن گذارند تا بزداید و اگر سود ندهد قطع نمایند با آهن یا رشته موئین گره دار که
از بینی بسوی حلق در می آرند و آنرا میکشند تا فرو نی زند و وه شود بعده مرهم
اسفیداج استعمال نمایند فصل ۴ در نتور الانف علاج تنقیه نمایند و آنجا که فضلات

داشته باشند بموم روغن نرم سازند و اگر تحلیل نیاید شرط زنند و مرهم اکال بر دا نند
پس مرهم سپیده و صندل گردانند **فصل ۵** در قروح الانف علاج ریش بینی اگر تر بود
رگ زنند و مسهل دهند پس مردار سنگ بروغن گل بمالند و اگر خشک بود موم روغن
مالیدن کافیست **فصل ۶** در رعاف یعنی بر آمدن خون از بینی علاج بازو و ران
و انثیین و اذنین و ثدیین بستن و پس سر حجامت کردن و همچنان رجگر نیمه
نهادن اگر خون از سوراخ راست آید و بر سپرز اگر از چپ آید و سرگین تازه خر
دو سه قطره چکانند و خانه عنکبوت در سیاهی تر کرده و لغبار الرحی آلوده در بینی
در آوردن و سرشش با گل ملتانی بر سر پاشیدن حبس خون مینماید و اگر خون
غالب بود رگ زنند و حسب حال خون بر آرند اندک اندک یا یکدفعه و به تغلیظ خون
کوشند شربت عناب امثال آن و عدس مع برنج خورانند لیمو آمیخته که بغایت مغلظ است
فائده اگر رعاف در تپ یا در امراض حاده افتد تحقیق نمایند که بحرانیست یا نه اگر
بحرانی باشد زنهار بند نکنند که بفساد عظیم خواهد انداخت مگر وقتیکه خوف غشی
باشد و اگر بحرانی نیست حسب حاجت تدارک باید کرد اشتباه هرگاه در امراض
تبرعیف حاجت شود آلتی که باین کار مخصوص است درون بیخ بینی نخجر شود و اگر کند
و مومیا فرفیون کوفته و بزهره گاو سرشته فتیله سازند و در بینی در آرند خون روان
کند **فصل ۷** در نتن الانف یعنی بوی بد از بینی آمدن علاج اگر سبب بثره یا قرحه
بود تدبیر وی کنند بانچه گذشت و اگر از تعفن خلط دماغی بود فساد دماغ گواهی
دهد و اگر از تعفن خلط معده بود که بخارات بالف آید تباهی معده شاهد بود
تدبیر وی تنقیه دماغ و معده بود و سکنجبین در غوره خردل غرغره کردن

وچیزی خوشبو در بینی انداختن **فصل ۸** در رض الانف یعنی کوفته شدن بینی علاج اگر
خوف ورم بود رگ زنند و در جمله باصلاح مبادی الف کوشند بنوعی که مانع
تنفس نشود یعنی انبوبه بمرهم آلوده در بینی گذارند تا دم می آید و بعد اصلاح صورت او
دست صبر و مغاث و اقاقیا و مرهم باریک ساخته و آب لسان الحمل سرشته و بر کاغذ
نهاده بالای بینی چسپانند **فصل ۹** در عطاس یعنی عطسه بسیار آمدن علاج روغن گل
خوشبوی در بینی کشند و آب شیرین نیمگرم بر سر ریزند و روغن نیمگرم در گوش چکانند
و دست و پای و چشم و گوش و کام بمالند و اگر کودک را افتد گرده گوسفند بریان
کنند و آب چکیده او در بینی رسانند **فائده** عطسه معتدل دلیل صحت است و
افراط باعث آفت **فصل ۱۰** در جفاف الانف علاج خشکی بینی اگر از حرارت بود
مبردات بکار برند و اگر از یبوست بود مرطبات و دوشیدن شیر از پستان نفع
کثیر دارد و اگر تشبث خلط لزج در خیشوم بود تلیین آن نمایند بادهان [illegible]
فصل ۱۱ در حکة الانف یعنی خارش بینی علاج اگر خارش بسبب رسیدن هوای سرد
همیشه بود تعدیل مزاج دماغ کنند و اطریفل دهند و اگر مقدمه زکام یا نزله یا جدری بود
باصلاح آن مرض مترقب کوشند نه بعلاج حکه که عرض است **فائده** اگر چیزی
از خارج در بینی در آید و بند شود روغن چکانند و بمالند و عطسه آرند تا بیرون
افتد و بسیار باشد که از راه حلق بر آید بی تصدیع **باب ۶** در امراض لسان
و دهان **فصل ۱** در ورم لسان یعنی آماس زبان علاج حسب سبب تنقیه نمایند
و بعده غرغره فرمایند و در ورم صفراوی تا که سه روز نگذشته باشد شیره کاهو
و کاسنی و خرفه و عنب الثعلب بعد سه روز آب کرنب و عنب الثعلب

عنب الثعلب و لعاب تخم کتان بهم آمیخته و در اختلاط بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و
بنفشه و مغز خیار شنبر آمیخته و در بلغمی بعسل تنها یا صعتر و ابازرج آمیخته و در سوداوی
بطبیخ انجیر و حلبه و روغن بنفشه و مغز فلوس آمیخته و در سوداوی کاسنی و کشنیز اکثر در
دهن دارند تا سرطان نگردد و از استعمال ادویهٔ حاره و غرغره که در بلغمی و سوداوی
سفید بوقتی از ابتدا و انتها و انحطاط نیست بخلاف غرغره ورم گرم و اگر سبب ورم
شرب سم بود علاج سم نمایند **فصل ۲** در ثقل اللسان یعنی زبان گرانی کند و ادای
حروف چنانچه باید بطهور نیاید و اگر سبب قوی بود اصلا بتلفظ نگراید علاج تفحص سبب
نمایند و تدارک آن فرمایند و آنجا که استرخا بود بنگرند که فتور حواس و فساد در دماغ
هست یا نه اگر باشد تنقیهٔ دماغ بامرکرد و بعده بنوح و جز آن زبان را مالند و اگر نباشد آنچه
در باب فالج ذکر یافت بعمل نمایند و انچه از گسستن عصب عقب تشنج استفراغی افتد علاج
نپذیرد و آنکه عقب برسام افتد و مزمن شود بدستور ما قبل از زمان ملح اندرانی و نوشادر
مالیدن تا لعاب آید روشنایی بخشد و مجمرهٔ ناری زیر زنخ نهادن در استرخائی نفع تمام دارد
فصل ۳ در عظم اللسان یعنی بزرگی زبان و این اادلاع اللسان نیز گویند اگر از کثرت
عظم از دهن بیرون افتد علاج اگر دموی بود رگ زنند و ترشیها مالند تا لعاب آید و اگر بلغمی
بود بعد تنقیهٔ بلغم نمک و سرکه مالند **فصل ۴** در استرخاء اللسان علاج وی ثقل گذشت
فصل ۵ در شقاق اللسان یعنی کفیدن زبان علاج اگر بسبب غلبهٔ خشکی دماغ باشد
مرطبات دهند و قیروطی روغن بنفشه بمالند و تعدیل دماغ کوشند و کف چنار که بر بدیده
بهم سوده مالند بسته آید مالیدن نفع تمام دارد و اگر از بخار معده باشد و فساد معده
گواهی دهد و آثار یبوست دماغ و بیخوابی نبود تدبیر وی تنقیهٔ معده است

فصل ٦ در جفاف اللسان وسپستان در دهن داشتن و آنچه دریبسی ست بکار بستن
یعنی خشکی زبان علاج اگر از گرمی و خشکی بود مرطبات دهند و تمام ولعاب بهدانه بآب نیلوفر
وشکر آمیخته در دهن داشتن اثر تمام دارد و اگر خلط لزج بر سطح زبان گراید و خشک شود
چوب بید و سکنجبین آلوده بر زبان بمالند تا رطوبت عارضه زود دور شود و این
فی الحقیقه یبوست نیست زیراکه جرم زبان لمس است و لزوجت آب دهن خاصه است و همچنان
از مبردات افزودن زیراکه شرمی خرید غلظت میگردد فصل ۷ در حرقة اللسان یعنی سوزش
زبان علاج در تبرید کوشند و اگر مادی بود مسهل دهند و کافور رباحی مالیدن اثر تمام
دارد و از العبه تبرید هرچه در دهن گیرند زود تجدید نکنند و بدان ملازم باشند فصل ۸
در حکة اللسان یعنی خارش زبان علاج بعد تنقیه مضمضه کنند بآب گرم و بعد شکر
و ابعد بسر که و روغن گل مضا تدکه هلیله زرد خائیدن و بر زبان مالیدن در آخر
ماده گرم زبان اثر تمام دارد فصل ۹ در ضفدع اللسان یعنی افزونی سخت
مانند که زیر زبان پیدا شود و این از بلغم لزج افتد یا از خون که بعد ریختن در ینجا
اخراجات لطیف او به تحلیل رود علاج بعد تنقیه نوشادر و زاج سوخته و زنگار
دم با سرکه آمیخته بمالند اگر دفع نشود دست کاری نمایند و هنگام قطع احتیاط
نمایند تا آن دو شریان که زیر زبانست بریده نشود فائده گاه باشد
که ماده ضفدع بغایت متحجر شود و چون پوست بالا بشگافند مشابه پاره سنگ
برآید و دفع گردد و گاه باشد فزونی نرم زیر زبان پدید آید و چون بشگافند
رطوبت غلیظ برآید و باز جمع آید و تدبیرش آنست که بشگافند و پوست آن
بمقراض تمام بردارند باحتیاط تا بشریان آسیبی نرسد فصل ۱۰ در فساد

ذوق ووی آنست که طعمی نا طبعی همی آید در ذائقه وقت تناول یا بدون آن
وسبب این غلبه خلطی از اخلاط ست و طعم بران دال علاج تنقیه خلط غالب
نمایند بفصد یا باسهال وبعده غرغره فرمایند بسکنجبین فصل ۱۱ در بطلان ذوق یعنی هیچ
مزه محسوس نشود وگاه باشد که حس لمس نیز باطل شود واز حرارت و برودت منفعل نگردد
زبان وسبب این علت نفوذ ماده رطب ست در جرم عصب علاج بعد نضج و تنقیه
دماغ غرغره فرمایند بطبیخ عاقرقرحا ومویزج وخردل اگر حرارت نباشد والا گل سرخ و
سماق بجوشانند ودر طبیخ او سکنجبین یا مری آمیزند و تغرغر کنند فصل ۱۲ در تقشر زبان
ودهان یعنی پوستهای باریک جدا شود واز دهن وزبان چون بخرقه بیشتر جدا
گردد علاج بعد فصد واسهال صفرا آس وگل سرخ وگلنار در سرکه بجوشانند و مضمضه
کنند فصل ۱۳ در بثور الفم یعنی دانهای خرد که در دهن براید علاج رگ زنند و مسهل دهند و
سرکه که در و کشنیز وعدس و برگ عنب الثعلب جوشانیده باشند مضمضه نمایند فصل ۱۴
در قلاع یعنی جراحت وریش دهن که از ماده باطنی بود علاج حسب ماده تنقیه
کنند بعده اگر دموی باشد یا صفراوی غرغره کنند بانچه در بثور گفتیم وطباشیر وگلنار
وکافور باریک ساخته ذرور سازند وانجا که قرحا بغایت بد بود بسرکه و نمک مضمضه
نمایند تا رطوبت زدوده شود واگر از لذع سرکه بترسند زعفران بجای سرکه آمیزند واگر
بلغمی بود مامیران وهلیله وعاقرقرحا در سرکه جوشند ومضمضه کنند واگر سوداوی بود
برگ حنا بخانید و مغز ساق گاو بمالند وگاهی جهت تقویت محل مازو وکشنیز و پوست انار در
سرکه بجوشند ومضمضه کنند فائده شیر خشت در آب عنب الثعلب حل کرده قلاع صبیان را
مالیدن اثر تمام دارد و همچنین سقوط گاوزبان سوخته یا شیر خشت فصل ۱۵ در اکاله الفم وآن قلاع خبیثه

است کزه و پراگنده شود علاج انچه در قلاع گفتیم از تنقیه و زدائیدن رطوبت فاسد

بعمل آرند و بعد باز ایستادن قرحه از امتشار غاید فیون بگذارند یا سوختجان تا پاک کند

و هرگاه ازین ادویه حرقت شود بالعبه مضمضه نمایند و یا بشیر تازه شکر آمیخته فصل ۵

در کثرت سیلان لعاب دهن خواه در بیداری بود خواه در خواب یا از حرارت و رطوبت

معده بود یا از برودت رطوبت معده بود و انچه از حرارت است خلو معده زیاده شود و انچه از

برودت ست دیگر معده و ایضا ضعف هضم و ترشی دهن و لزوجت لعاب گواهی

دهد علاج تنقیه معده نمایند از خلط موجب در حار کاسنی تازه یا قدری نمک نیکو ب

بخایند و آب بلع نمایند و در بارد کندر و مصطگی مضغ فرمایند فصل ۶ در بخر الفم

یعنی بدبوی دهن علاج اگر سبب بد اجزای دهن باشد تنظیف او نمایند و اگر از دماغ

همی آید یا از معده تنقیه دماغ و معده نمایند و حب المسک پیوسته در دهن دارند و

بر مسواک کردن ملازم باشند و تمضمض بروغن گل یا کنجد گاه گاهی صبحگاهی

در ازاله بخر غیر قوی مجربست فصل ۷ در ورم اللثه یعنی آماس کام و این یا از خون

افتد یا از بلغم خونی سرخ و با درد باشد و بلغمی سفید و بی درد علاج حسب ماده تنقیه

فرمایند و غرغره که در قلاع گذشت موافق خلط بکار برند باب ۶ در امراض شفت

یعنی لب فصل ۱ در بیاض الشفت یعنی سپیدی لب و این غیر برص ست

علاج تنقیه بلغم نمایند و اغذیه غلیظ بگذارند و روغن یاسمین یا خیری در

بینی چکانند فصل ۲ در تشقق و تقشر و جفاف که بر لب افتد و معنی این الفاظ

در باب امراض دهن گذشت علاج انچه در باب امراض دهن گفته ایم بعمل

بندند و محل تشقق از هوا محفوظ دارند و مازو و اسفیداج و نشاسته و کتیرا

کثیرا کوفته و بیخته در پیه ماکیان سرشته ضماد نمایند که مجرب ثابت هر دوائی که بر لب نهند بالای وی پوست درونی تخم مرغ بچسپانند **فصل ۳** در اختلاج الشفة یعنی پریدن لب علاج اگر سببش بر آمدن خون بود در رگهای لب و تحلیل بریاح شدن رگ قیفال زنند و غذا کم خورند و تفتیح مسام نمایند و اگر باد غلیظ باشد آنچه در اختلاج مطلق گذشت بکار برند و آنچه از مشارکت معده بود یا غثیان و فواق باشد مقدمهٔ قی بود و بقی منع شود و آنچه از دماغ بود مقدمهٔ لقوه و تشنج باشد تدبیر وی پرهیز ست و بمنع حدوث امراض مترقبه کوشیدن **فصل ۴** در تقلص الشفة یعنی خرد شدن و کشیده شدن لب علاج آنچه از تشنج امتلائی بود تنقیه کنند و روغنهای گرم مالند و آنچه از تشنج یابس افتد تدارک نپذیرد و در اطفال آنچه مولودی بود در ایام طفولیت بکشیدن و راست بستن باشد که اصلاح گیرد **فصل ۵** در بواسیر الشفة یعنی فزونی که در لب برین پدید آید علاج تنقیه خون و سودا نمایند و بمراهم اصلاح فرمایند **فصل ۶** در ورم الشفة یعنی آماس لب علاج حسب اخلاط تنقیه نمایند ضماد مناسب بکار برند و حضض با شیرهٔ عنب الثعلب طلا کردن اثر تمام دارد خصوص در حار ابتدا **فصل ۷** در بثور لب علاجش نیز تنقیه است **فصل ۸** در قروح لب علاج بمراهم پردازند **فصل ۹** در آکلهٔ لب علاج آنچه در آکلهٔ الفم گذشت بکار برند قاعده هر گاه سوء مزاج بر لب افتد علامات وی دریافته تدارک نمایند

باب در امراض اسنان و لثه یعنی دندان و بن دندان **فصل ۱** در وجع الاسنان یعنی درد دندان آنچه از گرمی بود آب سرد ساکن شود در اکثر و آنچه از سردی بود آب گرم رسیدن البته بایستد علاج اگر سوء مزاج ساده بود در حار

یا گلاب و در بارد بطبیخ برنج کابلی تمضمض کند و در مادی بحسب ماده تنقیه نمایند پس تعدیل
وانچه در پی معده بیفزاید از فساد ماده معده بود تنقیه معده و تجوید هضم فرمایند
و گشنیز در طعام بیشتر دارند وقی منع ست درین قسم آنچه متصل بود از باد باشد
تنقیه باد نمودن و بطبیخ بادیان و انیسون و زیره تمضمض کردن بگرم سود دهد و انچه از
تولد کرم باشد تقدم ثقب گواهی دهد تخم گندنا و بذر البنج و تخم پیاز با موم آمیخته در آتش
سوزند و بواسطه نی دود آن بدندان رسانند فائده عرق گوگرد بر دندان گذاشتن
فوراً دفع درد میکند باید که بدیگر دندان نرسد که ضرر دارد و معمول بمیدکله در بارد و کذلک
بمیل زر یا آهن داغ نهادن سود تمام دارد و داغ مکرر باید کرد تا پخته شود و باحتیاط کنند
تا داغ بدیگر مواضع نرسد و انچه از جنبیدن بود اگر جنبش کمتر بود بعلاج استقامت کوشند
و اگر بیشتر بود پیاز کندن هیچ علاجی نیست لیکن در کندن نخست بیخ او را سست کنند
پس کنند تا بچشم ضرر نرسد و دوائی که تسکین درد کند عاقرقرحا افیون فشار کندر سیاه یک
ساخته با شیر زنان سرشته بر دندان نهند فصل ۲ در ضرس یعنی کند شدن دندان سببش
اگر تناول چیزی از محمض یا بسیار ترش بود علاجش در حار مزاج خاییدن برگ و شاخ خرفه با تخم
او و کباب گرم و یا نان گرم بدندان گرفتن ست در بارد مزاج مغز بادام تلخ و مغز جوز بند
خاییدن و انچه از باطن بود آروغ ترش و ترشی دهن و بسیاری بزاق گواهی دهد علاجش
تنقیه بلغم ست خاصه بقی زیرا که چون فسخ ندارد کثرت ریزش ماده متصورست در بدن آن
ماده فم معده بقی و اسهال ست فصل ۳ در باب بار الاسنان یعنی رفتن آب دندان و مراد
آنست که دندان از ملاقات اطعمه ایذا یابد و در مضغ اشیا قادر نبود علاج به تنقیه و تعدیل کوشند
و طحال بریان ساخته بر دندان نهادن در بارد و بروغن گل و کافور تمضمض در حار نفع

بسیار دارد و این نیز قسمی از ضربست و تدبیر او تدبیر اینست **فصل ۴** در تاکل و تفتت و تثقب اسنان یعنی خورده شدن و پوسیدن و سوراخ دار گشتن دندان علاج تنقیهٔ دماغ کنند و حضض و مازو و عاقرقرحا سنون سازند و انچه از افنای رطوبت اصلی باشد زوال دندان و اسباب ذبول پیدا شود و این زوال نپذیرد اما جهت بطوء اثر ذبول ترطیب باید کرد **فصل ۵** در حفر یعنی چیزی مانند سفال در بیخ دندان متکون شود و زرد و سبز گردد و این آکلۀ نیز نامند علاج تنقیهٔ مادهٔ غالبه نمایند پس آلت آهنی از از زدایند و سنون نمک و زبد البحر و شیح سوخته بمالند تا بقیه را دور کنند و دیگر متکون شدن ندهد **فصل ٦** در تغیر رنگ دندان صفر است و سیاهی یا دخانی نشان سودا و خضرت نشان بلغم غلیظ علاج حسب مادهٔ تنقیه نمایند پس در صفرت رو غن آس با سرکه و در سود ابیخ کبر و روغن گل و در بیاض روغن مصطکی باید مالید **فصل ۷** در تحرک اسنان یعنی جنبش دندان علاج انچه در صبیان و شیخان افتد با قتضای طبیعت مزاحم او نشوید اما انچه از اسباب غریبه افتد تدارک او باید کرد حسب سبب و بیشتر از غلبهٔ رطوبت و جوش خون و فساد لثه باشد فصد قیفال و چهار رگ و حجامت ذقن و ارسال علق بر لثه نفع تمام دارد و سنونهای مقوی نافع ست و هرگاه دوا سود ندهد و حاجت بکندن آید نخست آن را از بیخ سست کنند بدین طریق که بن دندان را بمضغ بسیار نهند پس برگ انجیر باریک کوفته با شیر انجیر خام بمالند دو سه روز این عمل کرده بکشند که بلا تصدیع منقلع خواهد شد **فصل ۸** در تزاید سن یعنی آگنده شدن یا دراز شدن دندان علاج اگر غلبهٔ خون بود رگ زنند و مسهل دهند و این با درد می باشد و اگر بلغمی بود بی درد باشد مسهل بلغم باید داد و اگر زیادتی حقیقة نباشد بلکه دندانی

صلب بود و چون دندانهای دیگر سائیده شود وی دراز نماید تدبیر او قطع است
بآلت مخصوص این کار **فصل ۹** در حکة الاسنان یعنی خارش دندان و درین حالت
باز نمیتواند ماند بیمار بر هم سائیدن دندان و خائیدن اشتیا علاج تنقیه بدن و دماغ
کنند و از تیز و ترش و شور پرهیز نمایند و بسرکه که در وی بیخ حماض مطبوخ بود مضمضه نمایند
فصل ۱۰ در صریر الاسنان فی النوم یعنی بر هم سائیدن دندان در خواب علاج اگر
امتلا بود تنقیه دماغ کنند و روغن قسط بر گردن بمالند و الا تعدیل کافیست
فائده در بیان تدبیر که دندان کودکان باسانی برآید مسکه و مغز ساق گاو و برکله بمالند
و مالیدن شیر سگ مجربست بر لثه و کذلک عسل و از خائیدن باز دارند که محلل ماده
نکونیست و عصاره عنب الثعلب و روغن گل بهم آمیخته نیمگرم بمالند و با انگشت آلوده
بر بن دندان بمالند دردی که در روئیدن دندان میشود باز دارد **فصل ۱۱** در ورم لثه
یعنی آماس گوشت بن دندان علاج حب باده تنقیه نمایند و تمضمض فرمایند **فصل ۱۲**
در لثه دامیه یعنی برآمدن خون از لثه علاج اگر سببش ضعف قوت غاذیه لثه بود مازو
و عدس سوخته و طباشیر بمالند و اگر سببش غلبه خون بود رگ زنند و بمبردات تمضمض نمایند
فصل ۱۳ در قرحه ناصور لثه هرگاه جراحت گوشت چرک کند قرحه گویند و بعد چهل
روز ناصور نامند علاج آنچه در قلاع الفم گذشت بعمل آرند و در ناصور سوراخ [illegible]
فصل ۱۴ در نقصان و استرخای لثه بدانکه کم شدن و سست گشتن گوشت دندان باعث
تحریک دندان میشود علاج گل سرخ و جفت بلوط و گلنار و حب الآس چهار درم خرنوب نبطی و سماق
و عاقرقرحا هر یک پنجدرم باریک نرم نموده بر لثه گذارند **فصل ۱۵** در گوشت زاید که بر لثه
برآید بیشتر در ضرس آخرین افتد بعد ورم علاج مرو زاج سبز هر یک باریک سائیده

سائیده بر گوشت نهند گذارند تا بر وی آید **باب ۷** در امراض حلق و لهات و مری

و قصبهٔ ریه حلق مشهورست لهات ملازه یعنی جسمی که آویزانست در حلق مری مجرای

آب و طعام و قصبهٔ ریه مجرای نفس **فصل ۱** در ورم اللهات یعنی ماس ملازه علاج حسب ماده

تنقیه نمایند و بعده تغرغر فرمایند در دموی و صفراوی بسرکه و گلاب و عصارهٔ عنب الثعلب

و امثال آن و در بلغمی بمری و سکنجبین و خردل آمیخته و در سوداوی بمغز فلوس و شیر تازه حلق و

فصل ۲ در استرخاء اللهات یعنی ملازه سست شود و فرو تر آید و این را سقوط اللهات نیز

گویند علاج اگر خونی بود رگ زنند و بسرکه و گلاب مضمضه نمایند و گل سرخ و صندل و گلنار

کافور بمالند و اگر بلغمی بود بعد تنقیه غرغره کنند بماء العسل و شب و شاخ گوزن سوخته و

نوشادر باریک سائیده بکفچهٔ میل نهاده ملازه را بر دارند و بتارک سر سیر بگداخته

در سرکه و عسل آمیخته بگدازند یا بسپیدی بیضهٔ مرغ تا ملازه را بالا کشد و مازو بسرکه سائیده

بر تارک طفل نهادن مثل ملازهٔ افتاده است و همچنان گل سرشوی سوخته و با سرکه سرشته

و تا ضرورت قوی نباشد ملازه نباید برید خواه با آهن خواه بدوا و استیصال نباید کرد که ابطال

بعض مخارج حروف و مینماید از بیخ بریدن ملازه **فصل ۳** در خناق یعنی در نفس زدن یا در چیز

فرو بردن یا در هر دو فتور افتد بسبب ورم و ثآفتی در حلق علاج در دموی و صفراوی نخست

رگ قیفال زنند و رگهای زیر زبانست و باید که خون اندک اندک بدفعات گیرند و اگر امتلای

خون بسیار بود و ضعف نباشد یکبار خون حسب تقاضای معتدل المقدار گیرند بعده اگر حاجت

آید اندک اندک گیرند و بعد فصد تلیین نمایند اگر طبع قبض بود و پس از تنقیه از آبکامه و دیگر مبردات

غرغره باید کرد و جهت تعدیل اشربهٔ مطفیه باید خورانید و بس جو اقتصار باید و نباید

اگر سرفه نبود حموضات بکار توان بست شربا و غرغره و هرگاه ورم بطرف خارج ظاهر

شود و وضع محاجم و ارسال علق بران سود دارد تا ماده از نفس عضو برآید و در دموی
حجامت ساقین مفید است و چون سینه و از مرض بگذرد مغز فلوس در شیر گاو حل کرده
و صاف نموده غرغره نمایند که نافع است و هرگاه مریض ضعیف شده باشد و طبیب بر سر او
حاضر نباشد بفصد مبادرت نکنند و هرگاه ماده خناق نضج یافته شود و خود نشگافد از بوره
و حلتیت و خرء خطاطیف که در شیر تازه و روغنهای گرم آمیخته باشند غرغره کنند تا بشگافد
و بعد شگافتن بشیر که با شهد ممزوج بود غرغره فرمایند تا ریم پاک شود و درین هنگام بحریره
که از آب سبوس گندم و روغن بادام و شکر ساخته باشند اغتذا فرمایند فائده در درد گلو
دوای سرد بر ظاهر گلو نباید نهاد بلکه چون تنقیه شده باشد زفت و نطرون و خردل با آب
سائیده بر گلو طلا نمایند تا ماده از باطن بظاهر گراید و بمری و قصبه ریه نریزد و وضع محاجم
زیر زنخ نیز استوده اند و در بلغمی نیز بحقنه طبع بگشایند یا بادویه مشروبه آب تربد و سکنجبین
عسلی غرغره نمایند و اگر علت صعب بود رگ زیر زبان زنند و بر قفا و زیر زنخ محاجم نهند و در
سوداوی رگ باسلیق زنند و شگاف تشریط نمایند و حسب حاجت خون بگیرند و مانند آنچه در بلغمی گذشت
طبع ملائم کنند و بشیر و مغز فلوس تغرغر نمایند و خلبه و بابونه و برگ کرنب کوفته بنجیته بروغن
نرگس و پیه بط آمیزند و بر خارج حلق ضماد کنند فائده نوعیست از خناق که آنرا خناق
کلبی گویند و این شدیدترین اقسام ست و مریض مانند سگ دهن بگشاید و زبان
می برآرد و سبب این اگر ورم عضلات حلق بود حسب حاجت تدبیر و تنقیه نمایند چنانچه گفته شد
و اگر زوال فقرات بود بازاله سبب زوال فقار کوشند بدانچه لائق بود و نوعیست از خناق
مسمی بذبحه و اصعب ترین اقسام ست و عدم قدرت بر تکلم و بلع و برآمدن آنچه نوشند بتکلف
از راه بینی خاصه آنیست و هرگاه زیر گلو سرخی پدید آید نشان محمود ست و تدبیر همانست که گذشت

فائده آنجا که بلع متعذر بود بر مهره دوم گردن محجمه نهاده بمکند که مری قدری
بگشاید و بلع چیزی رقیق متمکن بگردد و آنجا که تنفس ممتنع شود حنجره را باید شگافت
بطریقیکه در مطولات مذکورست **فصل ۴** در بثور حار محرق که در حلق و مری و قصبه ریه
پدید آید علامت بثور مری شدت دردست در محل مری عند مرور غذا خاصه که طعام
ترش و تیز بود و نشان بثور حلق و قصبه ریه ازدیاد وجع ست عند تکلم و خائیدن و دود
و غبار رسیدن نه در وقت مرور غذا علاج فصد کنند و آب فواکه تلیین کنند و از آب پرهیز
کنند و اغذیه غیر ذی حدت و غیر ذی خشونت خورند و هرگاه بدانند بثور نخیته خواهد شد بعد نضج و
بعد انفجار بجلا کوشند چنانچه در خناق گذشت و در بثور حلق غرغره خناقی بشیر بیکرده باشند
فصل ۵ در تعلق علق بحلق یعنی در آویختن دیوچه بدانکه بسا آبهاست که در وی دیوچهای
خرد میباشد و چون آنرا کسی بنوشد آن دیوچه در درون حلق یا درون قصبه یا مری بیاویزد
یا بکام برآید سوی بینی و در آنجا آویزد بالجمله آنچه در درون بود منظور نشود از عمق و بعد آن
قوان یا که غیر ازین گروهی نباشند و گاه گاه خون رقیق از دهن اندازد بی سبب دیگر
اما آنچه در قصبه آویزد دیگر دم از سرفه خالی نباشد و آنچه بمجره بینی آویخته باشد بکام آید
بستگی و رباغ پیدا بود علاج آنرا که بتوان دید بمنقاش گرفته برآرند چنانچه مسراد در آنجا ماند
لهذا گفته اند که از منقاش کردن علق بحش کنند و زبانی گرفته دارند تا دهن او که در
عضو متعلق ست سست شود و جدا گردد و پس بیرون آرند و اگر با آلت نتوان گرفته یعنی
درون با شکل سیاه در خریطه اندازند و دهن بیمار بدان پر نمایند تا از او جدا شود و بگل در آویزد
زیرا که مألوف اوست پس بیرون آرند و اگر بکام بر آید با شونیز و عصاره قثاء الحمار و حرف
در هم کرده بیخته در بینی چکانند و هرگاه دیوچه چنین جدا گردد بعد از افتد زود قی کنانند و الا

مسهل دهند تا بر آید فایده در شرب آب احتیاط لازم است بلی دیدن بدون یا آئینه نتوشند **فصل ۶** در بلع الابره یعنی فرو بردن سوزن ایذای این ظاهر است علاج سنگ مقناطیس سوده بیک قاشق شراب انگوری ناشتا بنوشند وبعد هم سنانجوی مسهل دهند وبعد هر وقت حاجت اصلاح بعد تدبیر که لایق بود توان کرد حسب حاجت **فصل ۷** در نشب شوک یعنی تعلق خارماهی وجز آن در حلق وبند شدن طعام وماننده آن علاج اگر بر آمدن ممکن بود بیرون آرند والا اگر چیزی لغزنده بود چون تخم انبه دست بر گردن و بین التفین همی زنند تا بر آید یا بمعده افتد واگر خار یا استخوان بود لقمه بزرگ خورند تا باشد که فرو رود واگر نه انجیر خشک در رشته محکم بسته واندکی خائیده فرو برند وسر رشته بدست خود دارند پس بیکبارگی بیرون کشند انجیر آن خار بر آرد اگر خراش در گلو شده باشد بعد بر آمدن بلعابها وحسوها اصلاح کنند **فصل ۸** در انطباق المری یعنی بهم آمدن مجرای غذا علامت وی آنست که چیزی سبک چون آب وشوربا اصلا فرو نشود اما لقمه ثقیل و بزرگ بعسرت خورده شود علاج تنقیه بلغم نمایند وبطبیخ زوفا وزنجبیل وسنبل بهمن و مصطکی تجرع نمایند نیمگرم وزیر نیخ مجمره تاری نهند **فصل ۹** در اختناق الحنجره یعنی بسته حلقوم ونشان وی بنفس مایلدن است یا بعسر آمدن علاج آنچه در انطباق المری گذشت بکنند که سبب این وآن واحد است **فصل ۱۰** در حکاک المری یعنی خاریدن مری علاج قی نمایند وبسکنجبین غرغره نمایند وشیر وشکر تجرع نمایند **فصل ۱۱** در اختلاج وارتعاش قصبه ریه اختلاج پریدن است وارتعاش لرزیدن نشان اختلاج او آنست که گاه گاه تردد وتعقد در کلام افتد ونشان ارتعاش آنست که دائم کلام لرزان آید چنانچه در بعضی پیران مشهور است علاج مدانچه در رعشه واختلاج عام است تدارک کنند

وغرغره درینجا نفع کلی دارد فصل ۱۲ در تدبیر غریق هرگاه آدمی را از آب برآرند و بیهوش
بود اما نفس باقی باشد واژگون سازند و شکم بجنبش کنند تا آب برآید و فلفل و زنجبیل در
سرکه جوشیده و صاف نموده در حلق ریزند تا بهوش آید بعده حریره آرد نخود و شیر دهند
تا مزاجش را اصلاح نماید و آنچه عوام میگویند غریق را تا سه روز در آب بعد غرق
حیات میباشد همچون سکوت را غلط محض ست همین که نفس منقطع شود بمیرد حکم موت کنند
و بتعذیب تدبیر نپردازند فصل ۱۳ در تدبیر مخنوق یعنی کسیکه گلوی وی بگیرند خفه
کرده باشند هرگاه نفس باقی باشد فی الفور رگ کنند هر دو پس دیگر که کف در دهن دارد یا نه
اگر ندارد رگ قیفال زنند و بحقنه نرم طبع نرم نمایند و پایها را بدل سوده بسیار
بمالند و چون بهوش آید بفرمایند که بروغن بنفشه و آب گرم غرغره کنند و اگر کف
باشد امید نبود فصل ۱۴ در عسر البلع یعنی بدشواری فرو بردن چیزی آنچه بسبب
تنگی مجری بود خناق و انطباق مری گویند و گذشت اما آنچه بسبب سوء مزاج مری بود
علاجش تعدیل مزاج ست حسب سبب و وضع اضمده درین مرض بین الکتفین باید کرد که
مری بطرف پشت نزدیک ست و قصبه شش بطرف سینه فصل ۱۵ در ورم المری علاج
حسب ماده تنقیه نمایند و تعدیل فرمایند باشربه موافقه فصل ۱۶ در قروح المری نشان
ریش وی لزوم وجع ست در محلش و بطعام تیز و ترش ضرر یافتن اگرچه اندک بود و
عدم تضرر بطعام چرب اگرچه لقمه بزرگ خورده شود بخلاف ورم که درینجا عکس این باشد
و بهمین فرق میکنند در ورم و قرحه بدانکه قرحه اکثر بعد انفجار ورم مری افتد و گاه
بی ورم نیز افتد از ماده حاده علاج موم سپید و روغن گل بگدازند و جرعه جرعه بنوشند
بعد ازانکه دو سه روز ماء العسل باشیر و شکر نوشیده باشند و قرحه پاک شده باشد فصل ۱۷

صفت شربت خشخاش

در بحة الصوت یعنی گرفتگی آواز و در تغیر و بطلان الصوت یعنی برگردیدن آواز و اصلا
برنیامدن آواز علاج تحقیق سبب نماید که نزله هست یا سوء مزاج حنجره اگر از نزله باشد
شربت خشخاش دهند و بطبیخ کوکنار غرغره نمایند تا ماده را باز دارد و اگر سوء مزاج بود
حسب مزاج تدارک فرمایند فائده کباب خائیدن آواز درشت را صاف کند و باقلا و مویز
و خرما و انجیر و چلغوزه و مغز بادام و نیشکر و ماء العسل و تخم کتان که واحد از ینها مصفی صوت است

اکلا **باب ا** در امراض ریه و صدر یعنی بیماریهای شش و سینه **فصل ا** در ربو یعنی
ضیق النفس و این را بهر نیز گویند و بعضی درین هر سه لفظ فرق کنند بالجمله مرضیست مزمن
ذی ادوار و اکثر پیران را عارض شود و تدارک نمایند بهر سست بدانکه انچه از بلغم بود برآمدن بلغم
بسرفه و خرخره سینه گواهی دهد علاج بعد نضج و اسهال شربت زوفا آب گرم آمیخته بنوشند
صبح و شام و وقت خفتن هر بار دو توله و گاه گاه قی لازم دارند طبیخ تربد و عسل
نوشیده و گوشت طیهو تذرو اسفرود و امثال حار آمیخته و عند غلبه بلغم تخم کتان نیم کوفته
و جوشانیده و صاف کرده با عسل بدهند که فوراً تسکین میدهد و ادویه گرم مسمنه نیز ورزند
که موجب ازاله مرض باشد و سینه را بروغن بید گرده بر و روغن تخم کتان که موم در ان
آمیخته باشد چرب سازند و انچه از بخار قلب بود تواتر و عظم نبض و نفس و عطش گواهی دهد
علاج رگ باسلیق زنند از دست چپ و لعابات دهند و ملینات نوشانند و اطراف بمالند و انچه
از گرمی ساده بود که بشش افتد تواتر نبض و عطش گواهی دهد و عظم نبض نباشد علاجش
تعدیل است بمبردات شربا و طلاء علی الصدر و انچه از استرخاء عضلات سینه بود
ضیق نفس بکا یعنی نفس منقطع و ضعیف گواهی دهد و تا سینه تنگ نکند نفس نیاید علاج روغن نرگس
بمالند و بعلاج فالج کوشند و طبیخ حلبه و انجیر با عسل تجرع نمایند و انچه از خشکی

بریه بود وقت آواز تشنگی و نفع بمرطباب گواهی دهد علاجش ترطیب ست و با آبزن مرطب
نشستن نافع تر و شیر زنان نوشیدن سودمندتر و انچه از برودت شش بود تنفس از سردی
گواهی دهد و علاجش تسخین ست و انچه از باد باشد که در منافذ نفس در آید علامت گرانی و سرفه
بی بلغم و تنفس از چیزهای بادی گواهی دهد علاجش کسر باد ست به تنقیه و تعدیل و شبت
و بابونه بر سینه و پهلو ضماد کردن و فلاسفه خوردن نافع و انچه از ورم شش و حجاب و کبد
جز آن بود عرض مرض باشد و در امراض مذکور بیاید و انچه از خناق بود گذشت و انچه
از امتلای معده بود در پری معده پدید آید علاجش تنقیه معده ست و تقلیل غذا و تجوید
هضم و نوعیست از بیمرض که صعب ترین اقسام ست تا بیمار سینه را راست نکند دم نیابد
و پهلو بر زمین نتواند نهاد و این را انتصاب النفس گویند و سببش یا ماده غلیظ بود یا ورم
که در مجری نفس افتد یا استرخای عضلات سینه تدبیر هر یک گذشت **فصل** در سعال
یعنی سرفه انچه از سوء مزاج ساذج ریه بود نشان هر واحد گذشت علاجش تعدیل ست
وانچه از خون بود با غلظ و گرمی نفس و حمرت وجه باشد و علاجش فصد ست و اگر گرمی در جگر
بود اطفای او به ماء الشعیر و بقوع و تلیین کردن در همه حال مفید و انچه از ریختن
ماده رقیق دماغ بود بی نفث باشد و شب و بعد خواب غلبه کند و علاجش منع نزله ست
و بطبیخ کوکنار غرغره کردن و صمغ عربی در دهن داشتن مفید و انچه از ریختن ماده بر شش
بود از دماغ و غلیظ شدن وی و دران مع برآمدن اخلاط نضج بسیار شدید و گرانی سینه و عقب
زکام هم پیدا شدن گواهی میدهد و علاجش طبیخ زوفا و انجیر و حلبه و بیخ مهک نوشیدنست و
رب السوس و فلفل و شکر سرشته با حب ساخته در دهن گرفتن و انچه از رطوبت شش و سینه بود و
بلغم بسیار بسرفه بر آید و لزج باشد و سینه خرخره کند و این بمشایخ و مرطوبین بیشتر افتد و

علاجش از بحث ربو که بهر ربو نفعی گذشت عمل آرند و انچه از درشتی ریه بود که بسبب
غبار و دخان یا صیحه شدید شود علاجش ترطیب است بشرب حسوهای تدهین و تدهین ناف و مقعد
بمسکه و انچه تابع مرض بود بمعالجه آن مرض کوشند و انچه از حدوث بثور در ریه بود
وسعت نبض و حرقت بول و نفع از برودت گواهی دهد و علاجش فصد است و حجامت
سینه و اسهال صفرا و هرچه در بثور حلق گذشت و انچه از امتلای معده افتد تدبیرش تنقیه
معده و تقلیل غذا است و انچه از سده سودا بود بسبب حصول او در ریه چیزی سیاه و کبود
در سرفه برآید و دیگر علامات سودا گواهی دهد علاج حریره سبوس گندم بقند یا عسل فرمایند و بعد
نضج اسهال سودا نمایند و غذا نخود آب یا گوشت مرغ یا گوسفند سازند و انچه از وقوع
آب یا جز آن در حنجره افتد تا که آن جسم غریب برنیاید سرفه نایستد و محتاج بتدبیر نیست وگاه باشد
که جسم ثقیل بود و برنیاید و بهلاکت کشد و درین صورت مالیدن سینه و حلق و قی کردن فرمایند
تا باشد که از حنجره و قصبه ریه برآید **فصل** در نفث الدم یعنی برآمدن خون از دهن و این
از اجزا دهن بود یا از دماغ یا از بعضی باطن انچه از اجزا دهن آید به تفل برآید و انچه از دماغ آید
بتنحنح برآید و سکی [illegible] دیگر آثار گواهی دهد و انچه از حنجره و قصبه ریه آید بتنحنح بر
آید و کمتر آید اما در حنجره خون [illegible] بود و بسیار نباشد و در قصبی خون کف آلود با سرفه بود
باشد و انچه از شش بود خون ناصع و کف دارد و سپید بود و با سرفه باشد و انچه از سینه
آید افسرده و قلیل با سرفه شدید برآید و محل جراحت درد کند و چون بر پشت خسپد سرفه و درد
غلبه کند و انچه از مری و معده باشد و یا از جگر یا از سپرز آید بقی برآید و وجود آفت در عضو
بر تعیین عضو گواهی دهد **علاج** آنجا که از اجزا دهن آید بطبیخ چیزهای قابض چون آس
و گلنار و [illegible] مضمضه کنند و آنجا که تعلق بسبب [illegible] تدبیرش گذشت

گذشت و آنجا که از سر آید فصد قیفال و حجامت نقره و تمضمض بطبیخ مذکور کنند و آنجا که
از خیشوم و قصبه آید بطبیخ مذکور مضمضه کنند و قرص نفث الدم در دهن گیرند و جراحت قصبه
متعسر العلاج است مگر آنکه وعضای درونی بود فقط و آنجا که از شش آید فصد صافن و
باسلیق و حجامت بر ساق کنند و طبیخ نرم وا دهند و حسب حاجت در تعدیل کوشند و عند الحاجة
قابضات بر سینه نهند بشرطیکه ورم در شش نباشد و آنجا که از سینه آید فصد باسلیق کنند
و قرص نفث الدم نوشند اندک اندک و ایضا بر سینه طلا نمایند و جرح سینه زود بهتی شود
و آنجا که از مری و معده و غیر هما آید تدبیرش در محل هر یک مذکور است فائده انفع ترین ادویه
در همه اقسام نفث الدم شاه دانه مغسول است یک مثقال در شیره برگ خرفه یا لسان الحمل
بدهند و برگ خرفه خائیدن و خوردن مجرب است و هرگاه خون در شش بغیر سرفه
شدید بود و بسرکه و گلاب تغرغر کنند و اندکی بنوشند و اگر سرفه بود صعتر با عسل بلیسانند
و خاکستر چوب انجیر با آب آمیزند و بنوشانند و اگر جاشا تیز آمیزند بهتر و نوکر بود فصل در نفث المدة
یعنی بر آمدن ریم از دهن انچه سببش انفجار ذات الریه یا ذات الجنب باشد یا سل بود یا
دبیله معده بود هر یک گفته آید و انچه از حلق و حنجره و اجزای دهن آید اختناق و دیگر اورام
این جاها ظاهر شود اما انچه از سینه آید جهت انفجار آماس او علاجش تلطیف خلط است بدانچه
در سعال بلغمی گذشت تا ماده تواند منتشح شد و موم در روغن بابونه و پیه ماکیان بهم سرشته
بر سینه ضماد نمایند و قطعا چیزی بارد بالفعل و قابض ندهند و شربت طبوخ زوفا و جاشا و اذخر
و اصل السوس نفع تمام دارد و در همه اورام که در حجب سینه یا در شش افتد و بگشاید این ضمادها
یاد دارند فائده ماده سینه در شش در آمده از راه قصبه می آید و دیگر بدفع طبعی
جهت آمدن ماده صدر واقع نیست هرگاه مده بشش در آید و فضای سینه ریخته جمع شود آنرا احتقان المده

گویند و جد آگفته آید فصل ۵ در ذات الریه یعنی آماس شش آنچه بسبب حرارت بود خواه
ماده از خون بود یا صفرا یا بلغم شور نشان وی لزوم تپ صعب و شدت ضیق النفس و درد
و ثقل سینه و حمرت صبه خاصة رخسارها و تشنگی و شدت و خفت اعراض حسب ماده بود
علاج رگ باسلیق زنند و اگر امتلای خون بود نخست صافن زنند پس باسلیق و بعد
فصد مطبوخ ملین یا حقنه نرم تلیین نمایند و اگر بسبب نزله افتاده باشد قیفال نیز گشایند
فائده جلیله که در اورام ریه و جنب و معالیق و غشاء سینه نفع تمام دارد فصد اگر روز ابتدا
اتفاق افتد یعنی قبل از سه روز گذشتن باید که از طرف مخالف کنند اما بعد زمان ابتدا
که ماده از انصباب ایستاده باشد از طرف موافق باید کرد یعنی علت اگر در سمت راست بود هم از دست
راست رگ زنند و اگر بچپ بود از چپ یا ماده از نفس عضو بر آید و بدانند که ورم ریه اگر
بایمین بود وقت تپ رخسارها بالطرف سرخ تر شود و گرانی بطرف ایمن لازم بود و چون
بر پهلوی راست خسپد آب از دهان بیشتر آید و اگر بطرف چپ بود ضد این باشد و آنجا که قوت
متحمل باشد فصل هر سه روزه رگی باید زد حسب تقاضا و بعد فصدها تلیین و حجامت بر سینه
نفع دارد جهت جذب ماده بخارج و پس از تنقیه تضمید روادع در ابتدا و محللات بعد آن
باید کرد و ضماد مشوصه در تسکین درد اثر تمام دارد و تنبیه هر چیزی که در وی قبض باشد چون آب کاسنی
یا غلیظ باشد چون پنبه دانه یا مغز از نهار نهند و کذلک آب سبز و دیگر در ذات الریه که از جنس حمرت
باشد و همگی در آن کوشند که درین امراض سینه از رطوبت پاک شود و هرگاه بر آتب حاجت
ببرودت دادن شود با شربه موافقه قناعت دارند و آب خیار و آب تربز و آب کدو
نیز مجوزست زیراکه درینجا جلاست نه قرص و درین باب سکنجبین که بسیار ترش نبود
سخت نافع ست و هرگاه نفس متواتر آید لعاب اسبغول رقیق با جلاب یعنی

شربت قند جرعه جرعه همید بند و آب نیم گرم بر سینه و پهلو ریزند تا دم باعتدال آید
وورد بایستد وبدانند حال آماس در هر عضو که افتد از سه وجه بیرون نیست یا تحلیل
شود و ماده پخته شده بنفث برآید یا ریم کند یا صلب گردد ونشان تحلیل اورام این
اما کن خفت اعراض ست روز بروز وسهولیت نفث ونشان ریم کردن شدت اعراض بخصوص
خصوص روزیکه پخته شود وچون پخته شود تب ودرد ساکن شود اما ثقل بیشتر گردد پس روز پخته
آن ورم بگشاید باز تب شدت کند و لرزاند ونشان تصلب در مرض خفت اکثر اعراض است
وشدت ضیق النفس و سرفه خشک وثقل و نادر باشد که این ورم بعد تصلب بگشاید بالجمله بعد انفجار
اگر مده خوب برآید بهتر والا فهو بهند بدانچه در نفث المده گذشت وبسیار باشد که پیش از
تمامی نضج بسببی عنیف چون خشم وقی وحرکت عنف آن ورم بگشاید وخون صرف یا ماده خام
برآید وچون چنین اتفاق افتد زود رگ زنند وبعلاج نفث الدم کوشند وانچه بسبب برسام
بود از بلغم ساده یعنی غیر شور باشد یا از سوداء نشان بلغمی کثرت سعال بی شدت ثقل وضیق النفس
وترهل ووجه وانتفاء اعراض حرارت ما تب جمله اورام احشا لازم ست لیکن درینجا بشدت
تبها وور بارد بخفت ونشان سوداوی قسم یابس ست وتعسر جذب هوا وافزودن ضیق النفس در
ایام واگر از استحاله ورم حار که صلب شده باشد تقدم او گواهی دهد علاج در بلغمی اندر ابتدا این تسکین
طبع کنند و رواد عات ضماد نمایند وبعد چندی ورکه تب ساکن شود انچه در سعال بلغمی گذشت از منضج
ومنقیه بکار برند ودر سوداوی ولعاب تخم کتان وخطمی بروغن بادام تجرع نمایند وکذلک
شیر دختران وملینات ضماد سازند واین کمتر به شود وبدانکه گاه باشد که درذات الریه سنگ
تولد شود همچون سنگ مثانه وبعده سرفه بایستد وباشد که بسل انجامد عیاذا بالله منها **فصل**
در سل یعنی قرحه ریه نشان او وجود تب دق ست روز بروز ودر سرفه وبدانند که به بار رطوبت خام

بفارسی خرچنگ و بهندی کیکرا نامند باشد که بسوزد ۱۲ طب اکبر
شود و کند ... همچون کند استخوان
ادوام که بر آتش نسوزد ...
بمجرد دو اگر دماغ از کرم ... نباشد و اگر نه
نیست ... عند العفن نشموم
عفونت غالب ست ...
باید دانست که بدبوی وی انجاکه بر آتش بوی بد میدهد

مشابهت تمام دارد و فرق آنست که مده در آب فرو می نشیند و بر آتش بوی بد میدهد
بخلاف رطوبات علاج هر چند که این مرض دو است اما اگر تدبیر نیک باید ممکن است که بمایه
تا دیر بزید و بوعلی گفته که زنی ۲۳ سال باین علت بزیست و جالینوس گفته هر گاه
اول روز یافتم که خون از نشش آمد و علاج کردم نفع شد بالجمله تدبیر کلی آنست که مجبر دو دو
اینمرض باسلیق زنند از آن جانب که درد بود و اگر مانعی بود حجامت نمایند و اگر نازله بود قیفال
نیز کشایند و ماء الشعیر با سرطان بخته و هر چه در تنقیق بباید مناسبست و بوعلی آنچه از موده
خورانیدن گلقند است که همان شکل ساخته باشند یا بسیار خورانیدن چنانکه نان خورش نیز
همین سازند بشرطیکه شکم نبارد فصل دراورام که در حجب و اغشیه بود و معالیق و عضلات
صدر و ما یلیها افتند بدانند که هر جزوی ازین اعضا باعتبار محل و باعتبار بساطت و ترکیب
باسمی مخصوص است چنانچه ذکر باید مطابق جمهور اگر ورم در غشاء مستبطن اضلاع پیدا
یا در حجابیکه حاجز است مر آلات غذا و آلات تنفس باشد ذات الجنب خالص گویند
و ذات الجنب صحیح نامند و هر چه عام بود با غشیه مستبطنه خانقه باشد خلعه وا
در عضلها که فیما بین اضلاع واقع اند باشد ذات الجنب غیر خالص و غیر صحیح و
ذات الجنب متعالطه گویند و ورم غشاء مستظهر اضلاع را نیز همین اسامی
خوانند و اگر در حجابی که در باطن اضلاع خلف است باشد شوصه نامند و بعضی شوصه صحیحه
ذات الجنب صحیح را نیز گویند و اگر در حجابیکه میان معده و کبد حایل است باشد برسام نامند و این
حجاب غیر حجابیست که در آلات غذا و آلات تنفس حاجز است و جمهور این حجاب را دیافرغما
خوانند و بعضی متعرض فی المعده و الکبد ادیافرغما خوانند و اگر در غشائیکه متصل سینه است
باشد ذات الصدر گویند و اگر در غشاء سینه که متصل بعصب است باشد ذات العرض نامند

[illegible]

انکه از برابر عظام القص آنجا که غضروف خنجریست حجابی برآمده است و دو شق شده یکی

بطرف سینه و دیگری مائل بطرف پشت برآمده تا ملتقی الترقوتین رسیده و بر این حجاب

هم پیوسته جهت توضیح فرق در ذات الصدر و ذات العرض تشریح این عضا ضرور بود

فائده شیخ بوعلی در ذات الصدر و شوصه و برسام فرق نمیکند و مترادف میدارد

بالجمله اکثر علامات و علاج این اورام حسب ماده از ورم ریه جویند و مراعات همه این

امراض و از ماده از اختلاف اماکن این اعضا احوال هر واحد از احساس وجع در این

نیست ضماد در ذات الصدر بر سینه باید گذاشت و در ذات العرض میان دو شانه و در

فرق میان ذات الریه این اورام نیست که در ذات الریه مرض وجع نبود و ضیق النفس

شدت باشد و زوال عقل لازمه برسام است البعضی از برسام آن را امتیاز نمیسازند فائده

بسیار باشد که ورم جگر جهت جذب معالیق و اختلاف تنگی نفس و جز آن مشابه شود بذات الجنب

فرق میان آنست که در ذات الکبد رنگ زرد باشد و سرفه لازم نباشد و جانب جگر ثقل

و الم بود و در اکثر بول غلیظ آید انتباه هرگاه ماده این اورام پخته شود ظهور پختگی از

اعتدال قوام و نفث و لون او معلوم است بر و درین کوشند که ماده بنفث پاک شود

قبل از آنکه ریم گردد و بهر این کار آب گرم و کشکاب رقیق با شکر و مسکه یا عسل دادن

صواب است و بر بهای معلول خفتن بهر سید بنفث لملاقات الریه بتلک الجنب و نشفها منها

بالاستقصار فائده ذات الجنب دو گونه است حقیقی و غیر حقیقی حقیقی آنکه ورم باشد

و غیر حقیقی آنکه باد غلیظ در نواحی پهلو و بین الاغشیه بند شود و درد آرد و چونکه محتبس در

اغشیه است بواسطه عدم انتقال مشابه گردد بحقیقی و فرق میان از خفت که لازمه ریح است

و عدم لزوم حمی و ریحی و جز آن ظاهر است و تضمید محللات کافی و باشد که بمسهل بقصد حاجت

آید و نفع فصد باسلیم از دست محاذی اسرع الظهور است **فصل ۸** در احتقان مده در صدر یعنی بند شدن ریم در فضای سینه و این چنان باشد که ورم آنجا که در ریه بود یا جز آن منفجر شود و ریم در فضای که خارج از ششهاست گرد آید و بسبب کشافت در شش نه آید و سینه بجانب بول و براز بر آید نشان او تقدم اورام عضوی ازین اعضاست و بعد ظهور آثار ان مستحیل شدن بمده و مده نابر آمدن و تب لازم بودن علاج طبیخ انجیر و زوفا و سپستان و اصل السوس و پرسیاوشان و مویز بدهند و روغن بادام و شکر طبرزد آمیخته تا ماده رقیق شود پس هرچه نفث را بآسانی برآرد دهند و مدرات نیز دهند یعنی نبات آمیخته تا باشد که از راه بول برآید و یا از راه براز پس هرگاه در بول بروز کند هرچه مثانه و گرده را بشوید دهند و هرگاه در براز ظهور نماید ملین دهند و اگر هر دو جانب میل کنند و این نادر بود گاهی مدر و گاهی ملین دهند **فصل ۹** در جمود الصدر یعنی افسرده شدن و کرخت شدن سینه و این ابرد الصدر نیز گویند از ملاقات سرد ذات خارجیه یا داخلیه پدید آید و نشان وی از عدم انبساط و انقباض سینه و تقدم وصول برودت ظاهر است علاج روغنهای گرم بمالند و چند آمیخته و تکمید بطبیخ ادویه گرم و تضمید بدان لازم دانند مثل روغن قسط و روغن سوسن و حلتیت در شراب آمیخته بنوشانند اندک اندک و حسوهای مناسبه و ماء العسل اغذیه اسازند اجتنابا برانکه شراب افیون و دخان اسرب وقت گداختن او میشود نیز جمود الصدر آرد و تدبیر وی استعمال مضاد است و تکمید بطبیخ حشائش گرم نافع و روغن زعفران در افیونی مالیدن سخت نافع و روغن قسط در اسربی بس مفید یعنی تکمید بجمع حشیش یعنی گیاه و وقت تذویب اسرب احتراز از وصول دود وی محترز دارند **باب ۱۱** در امراض قلب یعنی دل **فصل ۱** اندر سوء مزاج قلب بدانکه وی اگر ساده است تعدیل کافیست و اگر با ماده است تنقیه لازم و آنجا که فصد واجب آید و مانعی باشد حجامت

بین الکتفین نمایند و در تعدیل و تنقیه رعایت شدت و خفت سبب و بساطت و ترکیب
آن مع لحاظ السن و قضیه طبع مرعی دارند و در جمله از هر چه مقوی دل باشد غافل نباشند و انجا که
تسبیار شود تدبیر او نیز ملحوظ سازند و تمهل در علاج نکنند که بعد از زمان مشکل گردد **فصل ۲** در
خفقان یعنی طپش دل وی چون قوی شود غشی آرد بدانند که این مرض دو گونه است یکی آنکه سبب او
در دل باشد دوم آنکه در عضو دیگر بود چون معده و دماغ و جگر و امعا و رحم و شش و حجب و یا در
تن همه بمشارکت آن دل نیز اذیه یابد و انچه از لسع و لدغ افتد از ین قبیل ست علاج در
مشارکی اصلاح عضو ماؤف کنند مع تقویت قلب و در غیر مشارکی تعدیل و تنقیه حسب ماده
بدانچه در کلیات گذشت و انچه از ذکای حس دل باشد تا تغلیظ حس نمایند و انچه از افراط استفراغهای معتاده
و غیر معتاده شود بادویه و اغذیه مقویه الضعف نمایند فائده کسی را که خفقان گرم بود در
شهر گرم مقام نسازد که سبب کوتاهی عمر ست و کثیر فوائد و آثار مخصوص بمزاجها در غشی
بیاید و تعلیق سنگ یشم بر فم معده بالخاصیه نفع دارد **فصل ۳** اندر غشی یعنی بیهوشی
هر گاه اسباب خفقان غالب شود غشی آرد چون وی مفرط گردد هلاک نماید بدانکه غشی سه گونه است
یکی آنکه روح تحلیل شود دوم آنکه روح مختنق گردد سوم آنکه کمتر متولد گردد و هر چیزیکه بود
ضعف می آرد اسباب تحلیل روح استفراغ و فرحت و لذت و وجع ست هر کدام که مفرط باشد
و اسباب اختناق امتلای مفرط ست خاصه از شراب یا غم یا ترس عظیم ناگهانی و اسباب قلت
تولد روح سوء مزاجهاست که در دل افتد و بدان سبب ضعف در دل شود و روح کمتر متکون
گردد یا غذاهای فاسد که صلاحیت تکون روح کثیر نداشته باشد **فائده** ماده که
بدل آید یا در رگهای او می باشد یا در میان غلاف بالای او و در ورم اذنی القلب مفصل
بیاید علاج در حالت غشی باید که بتضاد سبب وی در روح و اعانت طبیعت کوشند تماماً و جوراً

یعنی اگر از حرارت بود مبردات مقویه چون صندل و اگر از برودت بود چون مشک و امثال
آن بویانند و کذلک در چکانیدن و ضماد کردن رعایت مزاج نمایند و محروری را گلاب و آب
سرد بر روی و سینه زدن در انتباه اسرع است اما اگر سبب غشی اسهال مفرط بود یا آمدن خون
مفرط و جز آن که موجب برودت بوده باشد گلاب و آب سرد بر رو و سینه نزنند و در اینجا بوی
کباب خصوص از مرغ و بوی نان گرم و جوارش اللحم با قدری شراب و تدبیر فم معده بروغن
گرم کافیست و در کثرت عرق اطراف بگلاب و آب سرد مالیدن نافع است بشرطیکه سبب
کثرت انفتاح مسام باشد بواسطه حرارت و سرعین که باشد جهت قبض عرق برگ مورد خشک
کوفته و بیخته بر بدن مالیدن و مازو و جز آن از قابضات همین اثر دارد و در وجعی بهر تسکین او فلونیا
دهند اگرچه قولنج باشد و آنجا که حالت غشی غثیان یا فواق بوده باشد قی کنانند و
بدانند که قی در اکثر انواع غشی نفع میدهد اما در کثرت عرق نشاید که مضرت و در سمی
ولدغی تریاق و فادزهر بدهند و آنجا که سبب غشی اختناق رحم بود بوی عطر قطعاً علاج
نشمامند و در امراض رحم گفته آید که اشیای بدبو شمیدن و چیزهای خوشبو در رحم مالیدن
انسیست و مالیدن اطراف در همه اقسام مفید و تضییق انتباه اینست تدبیر وقت بیهوشی بود اما در
حالت افاقت تدبیر آنست که حسب سبب تدارک کنند مثلاً در سوء مزاج تعدیل و در امتلائی
تنقیه و در استفراغی احتباس و آنچه از مشارکت باشد در تنقیه عضو ماؤف کوشند فائده زردی
رنگ و برد اطراف و ضعف نبض از لازمه غشی است و اگر قوی بود چشم نیز باز نشود و بر چیزیکه باشد
مغشی علیه اگر ندا کنند در می یابد بخلاف مسکوت و فرق بینهما ظاهر است که آنچه لوازم
غشی است در سکته نباشد و از سبات نیز بهمین وجه تمیز دارد در غشی که از قوت حس دل
افتد با نمک سبب پیدا آید و خفیف باشد و زود زائل گردد بیان ادویه که بدل

که بدل مخصوص اند انچه قریب باعتدال ست یاقوت ست و فیروزه و زر و نقره و گاوزبان
وانچه گرم ست درونج ست و جدوار و مشک و عنبر و زرنباد و ابریشم و زعفران و همچنین
و قرنفل و عود خام و بادرنجبویه و تخم بادروج و شاهسفرم و تخم او و قاقله و کبابه و پوست ترنج
و سادج هندی و درسن و انچه سرد ست مروارید ست و کهربا و بسد و کافور و صندلها
و طباشیر و گل مختوم و سیب و کشنیز و از مرکبات مفرحات یاقوتیه و دواء المسک و نحو
رطب و یابس ازین ادویه حاره و بارده بهر چه ضد سبب بود بکار توان بست و بدان
که مبالغه در تبرید دل اگرچه حرارت قوی بود منع ست از انست که قدما قرص کافور
بی زعفران در حرارت دل تجویز نکرده اند با آنکه تبدرق نیز ملحوظ ست چه بمصاحبت
زعفران قوت ادویه سرد زود بدل میرسد و طبیعت حرارت اثر او بتقویت روح صرف
مینماید و برودت ادویه با صلاح مزاج دل **فصل** در ورم اذنی القلب یعنی آماس دو گوش
دل مخفی نیست که بر سر دل دو افزونی ست که نسیم از ان در می آید و انهار اذنی
نامند هرگاه روح باطالت امراض تحلیل میابد غذا که بدل میرسد علاوه میگردد و
جزو عضو نمیشود و احداث ورم مینماید لهذا گفته اند که این ورم اکثر سرد میباشد چه ورم
گرم در دل بود یا در غلافش یا در اذنش فی الفور میکشد اما ورم سرد که در گوهر دل
بود وی نیز مهلک ست لیکن انچه در غلاف یا در گوش او باشد اصلاح میگیرد اگر زود تدارک
نموده آید و الا روز بروز لاغری می افزاید تا که بهلاکت می انجامد و نشان وی
احساس ثقل ست در سینه نزدیک بفم معده و در اکثر حالتی شبیه بغشی پیدا شدن
و دل منبسط ناگشتن و چشمها تیج و روی بغایت زرد بودن علاج طبیخ بابونه
و اکلیل و پرسیاوشان و سبوس گندم بر سینه و فم معده ریزند و کذلک ادویه محلله ضماد نمایند

چونکه اندامهای بوزنه یعنی بیمون باندامهای مردم میماند لهذا جالینوس بوزنه بسیار میداشت و تشکیکه در تشریح چیزی مشکل می افتاد بوزنه را می کشت

و بالجمله بتقویت قلب کوشند و بدانکه ورم سرد که در غلاف دل افتد نسبت بدانچه در گوشت او افتد قلیل الشدة ست و غشی وی بیشتر **فصل ۵** در عطاس و خفقانیه و این آنست که دریابد بیمار گویی چیزی از دل بر می آید ببالا و چون بسیار شود غشی آرد و سوء فکر علاج در ترطیب و تنقیه سودا کوشند **فصل ۶** در ضغطة القلب یعنی فشرده شدن دل و عند حصول اینحالت غشی میشود و لعاب از دهن میرود و باز اندک اندک افاقت رو میدهد علاج در تعدیل جگر کوشند و مسهل سودا دهند و بمفرحات دل و دماغ را تقویت نمایند و تریاق کبیر را کثیر النفع دانند **فصل ۷** در تقشر القلب وی آنست که بیابد مریض که دلش منخر اشد و از شدت الم بیهوش افتد باز فوراً بهوش آید و وقت بیهوشی تشنج و لرزه می افتد جهت درد و عرق بسیار می آید بهر ضعف تا سکه علاج تحقیق سبب نمایند که ماده از دماغ میریزد یا از عضو دیگر حسب ماده تدارک کنند و اصلاح غذا نمایند و تنقیه صفرا در صفراوی و شربت خشخاش بعد تنقیه در نزلی نفع تمام میدارد **فصل ۸** در قذف القلب وی آنست که پندارد گویا دل بر کنده بیرون می آید و این از ماده خونی افتد یا صفراوی و تغیر لون وی حسب ماده درینوقت لازم ست علاج باسلیق از یمین بکشایند و مسهل صفراوی و گلاب و عرق بیدمشک و شربت صندل مداومت کنند و اصلاح غذا نمایند و مفرحات دهند **فصل ۹** در جذب القلب و وی آنست که پندارد دل فرو کشیده میشود و سبب این حصول خلط ست در معالیق جگر و گاهی باشد که با اینحالت الم خفیف و حالتی شبیه به غشی نیز افتد علاج حسب الخلط تنقیه کنند و تلون وجه مریض و رنگ قی بر خلط دلالت کند **فصل ۱۰** در احتواء الرطوبة علی القلب و وی آنست که پندارد که دل در آب افتاده است و حرکت کند بحرکت اختلاجی و قدما از انواع خفقان

شمرده اند وسبب این ماده رطوبت ست که زیر غشاء که بر دل محیط است بند شود
علاج ایارجات دهند وگل سرخ وسنبل و زعفران آب بادرنجبویه بر سینه ضماد نمایند
در ریاضت فرمایند وبهترین تدبیر جهت تحلیل رطوبات دل غضب وخشم ست **فائده** گاه
باشد که رطوبت مذکور از حرارت نامعتدله خشک شده بچسپد ونشان وی آنست که دل منبسط
نشود ونفس مختلف گردد وقوت ساقط وغضب ظهور کند وتدبیر وی استعمال ملینات و
قیروطیات ست بر سینه تا از الصق کند پس باستفراغ کوشیدن ومن جمله تقویت قلب نظر
داشتن وبدانند که دل اشرف ترین اعضاست در علاج او مهلت روا نباید داشت **باب ۲۱**
در امراض ثدی یعنی بیماریها که به پستان تعلق دارد بدانکه پستان را حکیم مطلق خاصیتی
داده که چون خون در ان آید سپید شود چنانچه در خصیتین منی شود **فصل ۱** در قلة اللبن
یعنی کمی شیر دانسته سببیکی کم شدن خون ودلیل بران کثرت استفراغ خونست
یا اطالت مرض دوم کثرت خون زیرا که چون وی بیشتر آید هاضمه تندی را عجز در هضم
روی نماید سوم فساد خون از سوء مزاج ساذج بود یا مادی ودلائل این از سوء مزاج
ظاهر ست علاج در کمی خون آنچه خون بیفزاید چون شیر در زرده بیضه وگوشتها و حریرها
حسب تقاضای حال بدهند ودر افزونی فصد وحجامت نمایند ودر فساد اصلاح فرمایند
بدستوریکه معلوم ست بدانند که رقت وصفرت وحرقت شیر از صفرا است وشدت بیاض
ومائیت قوام وحموضت او از بلغم وشدت غلظت وکدورت بیاض او وقلت مقدار ست
بغایت از سودا و آنجا که بلغم با صفرا مرکب باشد شیر شور بود **فائده** هرچه مزید منی
شیر نیز بیفزاید وشیر حیوانات نوشیدن آنجا که سبب قلت یبوست ونحافت باشد
مجرب ست **فصل ۲** در کثرت در ور لبن اسباب وضد اسباب قلت ست علاج در

تخفیف کوشند و مدرات حیض سود دارد و این دو نافع ست لاک و مرداسنگ هر دو
بروغن گل بر پستان بمالند و زیره بسرکه و عدس بسرکه پخته و برگ اسبغول کوفته همین
عمل کنند اما در غلبه برودت برگ سداب و تخم او و تخم کرنب ضماد نمایند **فصل ۳** در اورام
و تمدد پستان علاج اگر ماده گرم بود مسه که بآب گرم و مثانه حیوان گرده تکمید
کنند و عنب الثعلب کوفته ضماد نمایند و بعد سه روز انچه در تجبن اللبن بگوییم ضماد سازند
و اگر ماده سرد بود کرفس کوفته ضماد نمایند و برنهند یا بابونه کوفته بآب بادیان سرشته
و دیگر قوانین اورام مطلق مرعی دارند **فصل ۴** در تجبن اللبن در ثدی یعنی بستن شیر در
پستان بدانکه چون شیر در پستان بندد ورم آرد و اکثر سبب تجبن یا حرارت مفرط است
که شیر را غلیظ سازد و از تحلیل لطیف یا برودت مفرط و شیر را بفسراید یا نه برآمدن شیر که
سبب دیر ماندن غلیظ شود و علاج حسب سبب تدارک نمایند چنانچه در ورم گذشت و در انجا که
نابرآمدن شیر سبب بود خواه از ضعف امتصاص طفل یا جز آن که اتفاق افتد تدبیرش آب گرم
ریختن و دمیدن باهستگی تا همه شیر برآید و هرگاه عفونت با تجبن یار شود و فساد بوی ورم و بوی
و طعم شیر بران گواهی دهد تدبیر زیرانیدن کنند به تضمید تخم کتان و حلبه و خطمی و تخم اودبانج
جمله برابر کوفته پخته بآب چقندر یا آب خالص سرشته در روز دو سه بار این ضماد تجدید
نمایند و بعد پختن اگر بدوای منفجر بشگافد فبها و الا باهن بشگافند **فائده** گاه باشد که
شق خفیف کنند و بموضع ریم نرسد و خون صرف برآید و عوام دانند که ورم ریم نکرده پس در چنین وقت
جراح واثق تر رسد و شق عمیق کند تا ریم بیرون آید و معالجه جراحت نماید انچه در جراحت از زبان و
دهان گفته است بکنند که علاج ریشهای نازک یکسانست و گاه گره تعقد و گره در پستان افتد موم روغنهای
استعمال نمایند **فصل ۵** در مرض الثدی یعنی کوفته شدن پستان علاج نبوناش بکوبند و با آب
یعنی مونگ تنها یا بادانه موز ۱۲

وآب برگ سیر وبسر شند وضماد سازند در ابتدا وبعده انچه مناسب باشد واگر ورم
یا آب آس

اورده باشد بعلاج آن کوشند فائده در تدبیر که پستان را از بزرگ شدن نگهدارند

یمانی سوده بروغن بیت در هاون سرب بسایند وهمیشه طلا نمایند وهر چه در تعظیم الاثنین

بباید تدبیر انیست باب ۱۲ در امراض معده فصل ۱ در سوء مزاج معده علامات حرارت

وبرودت ظاهرست وهمچنان آثار سافج ومادی باهر ولازمه حار سافج ست که غذای

لطیف وقلیل المقدار اگر خورده شود فاسد میسازد بخلاف غلیظ بارد وکثیر که درین

چنین ماده خوب میگوارد وبدانند که تشنگی در بلغم شور نیز میشود وخاصه آنست که از آب گرم

نوشیدن ساکن گردد نه از آب سرد بخلاف انچه از صفرا بود یا از حرارت سافج که

از آب سرد زائل شود علاج در سافج تعدیل ودر مادی تنقیه نمایند حسب دلخواه جهت و

بدانند که قی در اخراج ماده معده اثر تمام دارد واگر از عضوی دیگر ماده بمعده میریخته باشد

تنقیه آن عضو لازم شناسند وبیشتر از دماغ وجگر وسپرز ماده بر معده میریزد ونزله دماغ

وسوء مزاج جگر یا سپرز گواهی دهد ازان فصد قیفال در دماغی وباسلیق ایمن از اسلیم

آن در جگری اثر مندست وکذلک زاسیلم در طحال فائده بسیار باشد که معده پاک

وقوی بود ولیکن در حال گرسنگی ضعیف شود وقبول مواد نماید واین بیشتر کسانی را اتفاق

که در حالت جوع ونایافتن غذا اضطراب وقریب بغشی شوند تدبیر ایشان صباح لقمه ترش

خورانیدن ست ومعده را خالی ناگذاشتن ست در سوء مزاج مادی خاصه که ماده در جرم

طبقات معده نافذ شده باشد بهترین تنقیات ایارج فیقرا است خصوص باشراب افسنتین یا ماء العسل

زرد ماده از عمق معده مستفرغ میسازد فصل ۲ در وجع المعده سبب اگر سوء مزاج بود

گذشت واگر ورم یا قروح بود علیحده می آید واگر باد بود آروغ بسیار آید وموافق ونفخ شکم

بعد استقرار غذا در قعر معده و در جانب سپرز پیدا شدن گواهی دهد علاج تکمید کنند و خیر بوا آن
گلاب بجوشانند و بنوشانند و پودینه خائیدن فرمایند تا آروغ آید و کمونی دهند و
اگر باد غلیظ باشد مسهل بلغم خورانند و تجوید هضم در جمله لازم شناسند و محجمه ناری بر معده
نهادن فوراً اثر میدهد فائده سکنجبین با گلاب آمیخته در اکثر اثر تمام میدهد اوجاع معده را
از هر سبب که باشد و بدانند که بسیار باشد که ماده درو بلغم رقیق یا بلغم شور بود و چیزی خنک
داده شود و بنابر منع تحلیل سکونی دران مدی گمان افتد که ماده حار بود و همچنان بسیار باشد
که ماده درد حار بود و چیزی گرم خورده شود و بنابر تحلیل ابخره و کسر ریاح سکون پدید آید و توهم شود که
ماده بارد بود و این هر دو مغالطه است آخر ضرر رسید پس جست وجو باید که با آثار دیگر تحقیق نمایند و با همچنین
منافع کاذبه مغرور و مفتون نشوند و اگر خوردن طعام بود که ایذا دهد معده را کمیت یا کیفیت و
علاجش استخراج آنست بقی پس آنجا که کثرت مقدار سبب بوده باشد چند روز تقلیل غذا کنند و در آنجا که
کیفیت سبب بوده باشد غذای صالح الکیفیه دهند و اگر ضعیف معده بوده باشد علامتش غلبه
درد است بعد غذا خوردن و ساکن نشود مگر بقی یا اسهال علاج مقویات معده دهند و نوشدارو
نافع است و اگر موجب ضعف اجتماع مواد بود تنقیه آن نمایند و قرص کوکب نفع تمام دارد و همچنین قرص
انیسون و اگر قوت حس معده بود علامتش درد سخت بهر اندک سبب چون بخار طعام و تناول
طعام و انصباب سودا از سپرز بر معده و آب سرد نوشیدن و مع ذلک در فعل معده فتوری
نبودن علاج در تغلیظ روح و تخدیر عضو کوشند بشرب آب کشنیز تر و اکل بابونج و فنوعیست از درد معده
که در نهار و خلو معده پدید آید و بغذا ساکن شود و این سه گونه است یکی آنکه باد غلیظ غلبه کند در
شکم تهی بواسطه تحلیل رطوبات از جوع و تولد باد ازان دوم آنکه صفرا بسبب خلو از جگر بمعده ریزد
سوم آنکه سودا از سپرز بر فم معده ریزد در خلو زیاده از انچه باید بکیفیتی حاد و کیف شده

نشان ریحی خفت از آروغ ست و از دیگر آثار معرا بودن و نشان صفرا و سودا اگر گذشت

وسوزش سر معده در سوداوی می باشد **علاج** در ریحی تنقیه و تقویت نمایند و در صفراوی

و تعدیل و تنقیه و فصد باسلیق از دست راست و در سوداوی اگر کثرت ماده بود تنقیه و

فصد باسلیق از چپ کنند و اگر ذکای حس معده سبب بود تخدیر و تغلیظ نمایند **فصل ۳**

در ضعف الهضم و سوء الهضم و تخمه و اسباب هر سه واحد ست لیکن اگر سبب ضعیف ست

ضعف هضم آرد و اگر قوی ست تخمه و اگر متوسط ست سوء هضم یعنی فساد هضم و نشان

ضعف هضم آنست که غذا تا دیر در معده باند پس منحدر شود بر سبیل عادت هضم یافته و نشان

سوء هضم آنست که غذا هضم تام نیابد و با فساد بود و تخمه آنست که اصلا هاضمه در

غذا تصرف نکرده باشد و همچنان بر آید بقی یا اسهال **علاج** حسب سبب تدارک کنند

فائده هرگاه ماندن طعام در شکم کمتر از دوازده ساعت باشد یا افزون تر از بیست

و دو ساعت تندرستی نباشد و بدانند که سکنجبین سفرجلی که مقداری زنجبیل سوده در وی

آمیزند همه علتهای معده را که بسیار گرم نباشد نفع میدهد و یک من سکنجبین یک اوقیه

زنجبیل میکنند و حسب حاجت میدهند **فصل ۴** در هیضه و این مرضیست که مواد فاسده غیر

منهضم از بدن بمعده آید و باسهال و قی بر آید بشدت تمام و گاه باشد که قی نیاید و همگی ماده

باسهال مفرط گراید لیکن از غثیان خالی نباشد و اگرچه این مرض حادست و خطر دارد لیکن

افراط اسهال و شدت ضعف و سقوط نبض و ظهور تشنج درین چندان مخوف نیست بتدبیر

نیک زود همه عوارض زائل میگردد خصوص در اطفال حاصل آنکه معالج دلیر باید تا از صعوبت

اعراض نترسد **علاج** از هر سبب که باشد جهد کنند تا ماده فاسده تمامه بر آید بقی یا باسهال

و زود بند نکنند بلکه اگر دانند که بفراغت نمی آید مدد کنند بمقیات و مسهلات مناسبه و عند خوف

ضعف حسب مزاج حابس نمایند و قشر لیمون در دهن داشتن حابس است و آنجا که تشنگی و حرارت باشد تریاق فاروق و دیگر گرمیها ناهار ندهند و این چند چیز در همه جا یاد داریند تا آنکه هیضه از هر سبب که باشد بیمار را هیچ حرکت ندهند و هر چه بغذا ماند نخورانند مگر وقت ضرورت و خفته دارند اگرچه خواب نیاید که درین علت هیچ تدبیری به از ساکن ماندن و ناخوردن نیست و جمله تدابیر منومه بکار برند شاید که خواب آید و بعد از سکون هیضه تا که قوت بحال آید غذا اکثر و لطیف تر دهند **فائده** مغالطه در عوام افتاده که هرگاه آخر شب قریب بصبح قی کنند از ان سخت می ترسند و بلاتحاشا تریاق فاروق و قرنفل و امثال آن گرمیها دهند و به تپ بحرارت مبتلا میگردانند پوشیده نماند که قسمی ست از قی که آنرا نگاری گویند و حدوث آن مهلک نیست و غشی و ضعف لازمه آنست خواه شب واقع شود خواه روز و اگر در اثنای غثیان آب سرد نوشیده شود تقلیل میکند بالجمله قی که در صبح افتد اگر اثری از غشی جز آن داشته باشد تریاق فاروق مناسب است و الا هیچ ندهند و بر طبع گذارند و تا تشهی غذا ندهند و آنجا که غشی افتاده باشد باروغن کنجد به جوزبویه سائیده بر بدن مالیدن بغایت گرمی اثر تمام دارد **فصل ۵** در نقصان و بطلان شهوت طعام سبب هر دو واحد است لیکن اگر ضعیف است کمی در اشتهای می آرد و اگر قوی است اصلا آرزوی طعام نمیماند و اسباب وی بسیار است یکی سوء مزاج ساذج حاره یا بارد که در فم معده افتد دوم اجتماع اخلاط در معده سوم امتلای بدن از اخلاط خام و بدان سبب تقاضا نکردن اعضا غذا را از جگر و معده چهارم کثافت مسام و درشتی جلد که مانع تحلیل شود پنجم آنکه جگر ضعیف شود یا در رگهای ماساریقا سده افتد ششم آنکه در منفذی که میان سپرز و فم معده واقع ست سده افتد هفتم آنکه حس فم معده باطل شود و علامات ساذج

و بادی و جز آن ظاهر ست اما انچه از ناریختن سودا بر سر معده واقع شود بنا بر وقوع سده در مجرای او و انچه از بطلان حس واقع شود بنا بر وقوع آفت در دماغ یا آلات فعال معده بران گواهی دهد و فرق میان آنست که انچه از ناریختن سودا باشد چون ترشی خورانند اشتها پدید آید بخلاف بطلان حس که از ترشی هیچ ظاهر نشود **فائده** اعضا محتاج بغذا میشوند از رگها میخواهند بر سبیل امتصاص و رگها همچنان از جگر و جگر از ماساریقا و ماساریقا از معده و چون فم معده ذکی الحس است متاثر میشود از این درخواست امتصاصی و همدرین اثنا سودا از سپرز بر سر معده میریزد و بسبب عفوصت و حموضت خبر دار میگرداند و درهم میآید اجزای آنرا و این حالت عبارتست از گرسنگی پس هرگاه در امری ازین امور فتور افتد قصور در گرسنگی ظهور نماید **علاج** در سوء مزاج تعدیل و در مادی تنقیه و در تکثیف مسام تفتیح باستحمام و در ضعف جگر تقویت و در سده منفذ سپرز و معده تنقیه سپرز و تدبیر غلظ طحال و در بطلان حسی تقویت دماغ نمایند زیرا که عصبی از دماغ بر فم معده آمده است **فائده** گاه باشد که قلت خون در بدن و ترک عادات و غم و هم و جز آن باعث فتور شهوت شود و تدبیر آن باستعمال انچه مناسبست توان کرد و اگر بدان اسباب سقوط شهوت شده باشند بعلاج آن کوشند و کذلک از هر وجهی که باشد حسب سبب تدارک نمایند ذکر ادویه مشتهیه سکنجبین سفرجلی و شربت لیمون و نعناع سبز بسرکه و پیاز یا سیر کیمو ماهی شور و انار ترش و شربت پودینه و مانند آن **فصل ۶** در فساد شهوت یعنی آرزوی چیزهای ناخوردنی چون گل و امثال آن چنانچه حاملها را می افتد و این نژاد و خم نیز گویند زنی را دیدم که خوردن پنبه و کاغذ آرزو داشت بالجمله سبب این اجماع خلط فاسدست در معده و علامتش تنقیه آن اما در حوامل بطبع باید گذاشت که بعد نه

ترب تبر کرده باشند و آب شبت و نمک و تخم ترب هر که هم که به معده رسد مفید ست کذا فی طب الاکبر

ماده در اکثر خود بخود زائل میگردد و استخوان کبوتر بچه بریان کرده خائیدن و آب او فرو بردن

آرزوی تباه خصوص که بگل باشد و در سکیند از جوامل و غیر حوامل و استخوان دراج و تدرو

و بچه مرغ خانگی هر واحد بریان کرده همان عمل دارد و نانخواه و زیره خائیدن و آب او

خوردن نافع ست **فصل** در شهوت کلبی و این علتی ست که آدمی اسیر نشود و سبب

این اگر سوء مزاج بارد کثیف غیر مفرط باشد که بر فم معده باقی بود قلت عطش و کثرت نفخ گواهی

دهد و علاجش تسخین فم معده است بخائیدن نانخواه و جز آن و مالیدن جوزبوا

و سنبل الطیب بر فم معده پس اگر با ماده بلغم بود تنقیه او مقدم دارند و اگر از سودا باشد

که از سپرز بیشتر بر فم معده ریزد و لذع شدید در فم معده در حالت خلو پدید آید

و تا غذا نخورند سوزش نایستد و علاجش تنقیه سوداست از دست راست باسلیق یا

اسلیم گشودن و محجمه ناری بر سپرز گذاشتن و اگر حرارت باشد که در معده جمیع اندام

افتد بسببی از اسباب نشان او تقدم سببست و علاجش ازاله آن و اگر بلغمی که از دماغ

بر فم معده ریزد در ینجا ترش گردد ترشی آروغ و تقدم نزله گواه آنست و علاجش منع نزله

نمودن و اگر دیدان در معده ورود باشد که هر چه آدمی بخورد آنرا برباید و غذا باعضا نرسد

علامت و علاجش از فصل دیدان جویند **فصل** در جوع البقر و این را بیونانی بولیموس گویند

و وی مرضیست که گرسنگی اصلا نشود حتی که بیک لقمه خوردن هم طبع اکراه کند و مع ذلک

سائر اعضا گرسنه یعنی محتاج بغذا باشد تسمیه وی بجوع از نجهت ست والا جوع که عبارت از انفعال

فم معده است چنانچه گفته شد در ینجا ضد آن متحقق ست و دلیل بر گرسنگی اعضا

هزال بدن و سقوط قوت ست بی سببی مرضی دیگر و چون دیر ماند غشی می آرد علاج

در حالت غشی تدبیر افاقت کوشند بنوعیکه در غشی گذشت بعده حسب سبب معالجه نمایند

وتا قوت نباشد زنهار جرأت در تنقیه نکنند بالجمله تعدیل و تقویت معده ملاک امر دانند

فصل ۹ در جوع المغشی و این آنست که آدمی را صبر بر جوع نبود و اگر غذا نیابد بیهوش افتد علاجش غذا مهیا داشتن ست و بتقویت فم معده کوشیدن با غتذا و نان در آب انار میخوش و آب سیب ترکرده

فصل ۱۰ در عطش مفرط یعنی غلبه تشنگی و این دوگونه است صادق و کاذب صادق آنست که برای اطفای حرارت و عوض رطوبت طبع را رغبت آب شود و نشان وی انتفاع بشرب آب سرد است و آثار حرارت و یبوست پیدا بودن کاذب آنست که بلغم شور یا بلغم حصی یا سودای احتراقی در معده جمع آید پس طبیعت جهت غسل مواد مذکور طلب آب نماید و نشان وی عدم انتفاع از آب سرد نوشیدن ست و حسب ماده مزه دهن متغیر بودن و خاصه وی اینست که اگر بر عطش مصابرت کنند و آب ننوشند تشنگی فرو نشیند علاج انجاکه آثار حرارت بود تشخیص نمایند که حرارت در معده است یا در جگر یا در ریه یا در شش یا در دل پس به تبرید آن عضو کوشند و بدانند که حرارت شش و سینه و دل را استنشاق هوای سرد و مشمومات بارد نفع بیشتر دارد و حرارت معده و جگر را نوشیدن آب در اثر اسرع تر و بهمین فرق میکنند که حرارت در اعضای نفس است یا در اعضای غذا و انجاکه آثار مواد بارد بود بآب گرم و سکنجبین قی فرمایند و آب بادیان دهند و گوشت مرغ و نخود آب خورانند و ثوم یعنی سیر همراه عسل خورانیدن مجرب ست اما در بلغم شور که بسبب حرارت باشد بغیر از آب بادیان چیزی گرم دیگر نتوان داد و هرچه که شائبه یبوست بود بترطیب کوشند و روغن بادام انفع المرطبات ست و آنچه بسبب تپ یا ورم جگر افتد معالجه تپ یا ورم باید کرد فائده بسیار باشد که بعد برآمدن خون بسیار خشکی مفرط پدید آید بواسطه غلبه صفرا یا بواسطه خوردن ماهی پیدا شود جهت لزوجت اول را تبرید حرارت و ثانی را

ببندند بهر بلغم گذشت تدارک نمایند و خوردن برف نیز عطش می آرد در سبب بعض الاطبا
اختلاف دارند بالجمله شربت لیمون مزیل آنست و آب گرم جرعه جرعه خوردن بغاید و کذلک
بسیار چیزهاست که خوردن آن عطش می آرد و حسب مزاج آن تسکین توان کرد **فصل ۱۱**
اندر ورم معده و آن از هر ماده که بود باد رد بود با تپ غایت آنکه اگر از حار بود تپ و درد
باشدت باشد و اگر بارد بود نجفت و دیگر آثار که مخصوص هر واحد است پیدا باشد **علاج** در حار
فصد کنند و از مسهل قوی و قی احتراز نمایند و اگر طبع قبض بود مغز فلوس با طبیخ عنب الثعلب
و تمر هندی و گل سرخ بدهند و در ابتدا صندل و مانیثا ضماد سازند و بعد سه روز
آرد جو و خطمی و زرد با گلاب ضماد نمایند و در بارد نخستین نضج کوشند حسب الماده
و خاکستر درخت انگور و سعد و اذخر و سنبل بسر که آمیخته نیمگرم ضماد نمایند و اگر تلیین
حاجت آید مغز فلوس در طبیخ زوفا بنوشانند و در سوداوی صلابت لازم است آن اگر
بی حرارت بود روغن بید انجیر در مغز فلوس آمیزند و سه روز بدهند که نفع تمام دارد و اگر
مزمن شود قرص سنبل باید داد **فصل ۱۲** در دبیلة المعده هرگاه ماده تحلیل نرود و جمع شود و ورم
گردد آنرا بدین نام خوانند پس اگر آماس گرم بوده باشد خراج نیز نامند و نشان نخستین ماده بعد
علامت انفجار او همانست که در ذات الجنب و ریه گذشت **علاج** چون ماده روی بجمع آرد
حلبه و تخم مرو و بادام تلخ بکوبند و بروغن بید انجیر بسرشند و ضماد نمایند تا پخته شود و بعد
اگر خود منفجر شود فبها و گرنه آب گرم نوشانند و دبیله را منغمز سازند تا بشگافد و بعد انفجار
شیر و ماء العسل با جلاب بشاه دهند تا پاک کنند و پس از پاک شدن کندر و دم الاخوین و جلنار
و کهربا و گل ارمنی بکوبند و بخورانند تا به کنند **فصل ۱۳** در قروح و بثور معده نشان و علت
در دست به تناول چیزهای ترش و تیز و فرق در آنکه زخم معده است یا در قعرش از محل درد ظاهر

علاج رگ زنند و بعده ورا ابتدا آنچه در ورم گذشت بکار برند و روغن ترش
گاو سیاه با قدری طباشیر و گل سرخ و تخم حماض دهند که مفید ست و تنقیه بدانچه
در ورم گذشت از جلاب بعده اندمال تدارک توان کرد و هیچگاه از تنقیه غفلت نباید کرد
گاهی منقی دهند و گاهی مقوی مثل بهی و لیمون و خیار شنبر با شیره کاسنی نافع ست و اگر طبع
نرم بود قرص طباشیر قابض و دیست جو مفید **فصل ۱۴** در نفخه یعنی دم شدن شکم و سبب
این یا سوء مزاج سادج بارد ست یا فساد طعام یا اجتماع اخلاط در معده و علاج است
علاجش از ضعف هضم و سوء مزاج که گذشت بجویند و خیر بوا در گلاب تشابهند
فصل ۱۵ در جشاء و تثاوب و تمطی یعنی آروغ و فاژه و خمیازه و اسباب این ها
کثرت بخارست و تولد ریح در معده و بدن و علاجش تنقیه و تجوید هضم ست و بادیان
باریک سائیده همراه گلقند آمیخته بخورانند که سود دارد و مشک خوردن اعادت تمام بدن
برمی آرد و مصطگی با عسل بدستور **فصل ۱۶** در قی و تهوع و غثیان و تقلب النفس
که چیزی از معده از راه دهن برآید و تهوع آنکه حرکت برقی شود اما چیزی بر نیاید و
غثیان حالتی ست باعث برقی پس اگر همیشه بود تقلب النفس خوانند و غثیان را
نیز نامند علاج حسب الخلط تنقیه باید کرد و در تنقیه یعنی سکنجبین و آب گرم نوشیده و تقیع
تمام دارد و بشرطیکه نافع بود و اگر ماده از عضو دیگر بمعده آمده باشد تنقیه علاج آن
عضو نیز بارد کرد و قی که بر سبیل بحران باشد نباید منع نمود و ادویه که قی صفراوی را
کنند آمله کهر باتم هندی خرفه طباشیر پست جو تنها یا مرکب دهند ادویه که قی بلغمی
زایل سازد و معده را قوت دهد عود قرنفل مصطگی پودینه خشک هر یک دو درم کوفته
بیخته یک درم باده درم گلقند بدهند ضماد که قی سوداوی را مفید ست لادن

اکلیل الملک اشنه برگ مورد تر با شراب قابض سرشته بر معده و سپرز گذارند و قرص
بهترین چیزهاست در تنقیهٔ سودا و بلغم و فایده محاجم بی شرط زدن بر کتف و میان الکتفین و نهادن
و اطراف الیدین و خواب آوردن و رفع قی اثر تمام دارد و انتباه هرگاه سبب فساد غذا
بود غذا فاسد را بتمامه دفع باید کرد بقی و اسهال و اگر ضعف معده بود تقویت معده باید نمود
و اگر تولد دیدان بود اخراج آن نمایند **فصل ۱۲** در قی الدم یعنی خون بقی آمدن و آن
دو گونه است یکی آنکه رگی از مری یا معده بشکافد یا بگسلد یا دهن وا کند و نشان آن
این بود که آفت در مری یا معده و وجع بین الکتفین مختص بمری است علاج آن یا تنقیه
زدن و حسب احتیاج خون گرفتن در جائیکه خون بسیار بود یا کمین توان گرفت و اطراف بستن
و بساق حجامت کردن و قابضات خون دادن نفع دارد و مویز منقی دانه و خوردن
نمودن دهنهای رگ اثر مند است و اگر آفت در مری بود دوا اندک اندک با زمانی طویل خورد
قرص کهربا در شکافتن رگها نفع میدهد و لسان الحمل و آب خرفه و امثال آن سودمند است
آنکه بجگر یا سپرز یا بسر آفتی رسد و از آنجا خون بمعده ریزد و بقی برآید علاج این قسم وجود
آفت در آن عضو و علاج همه فصد است مع اصلاح حال عضو ماؤف و در هر جا خون
بتفاریق باید گرفت اگر ... شدید بود بیشتر گیرند بیک دفعه آنچه از قی ... معده ادویه
گذشت فایده هرگاه بر سینه ضربه رسد و قی الدم آرد و بعد فصد باش معاش اقاقیا و گل ارمنی
و صبر و مر با آب مورد سرشته بر جای ضربه بنهند و قرص کهربا یک مثقال با شیره تخم خرفه بریان کرده
بدهند و با آنکه این ضماد بی فصد نفع دهد **فصل ۱۳** در جمود الدم و اللبن یعنی بسته شدن خون
و شیر در معده بدانکه هرگاه باشد که خون از عضوی بمعده ریزد و منتفع نگردد و بسبب
ضعف حرارت ببندد و همچنان با آنکه شیر نوشند و بواسطه ردی یا استعمال چیزی منجمد

عنف پنیرمایه و جز آن بند و نشان این هر واحد آنست که غشی و عرق سرد پدید آید
و باشند که لرزه افتد علاج شبت و پودینه بجوشانند و در آب وی سکنجبین آمیزند و بنوشند
از ما گرم و پنیرمایه همه حیوانات خصوص از خرگوش و رتندوییه خون شیر بسته نفع تمام دارد
خاصیت پنیرمایه است که شیر رقیق را ببندد و بسته را بگدازد فائده بسیار باشند که در معده
اطفال شیرخوار شیر ببندد و بسبب آن شیر ده یا ضعف معده علاجش بعد تندوییب آنست
که از آن شیر ده باز گیرند و عوض وی شیر شتر یا شیر گاو یا شیر بز بنوشانند و این حیوان
را سداب و قیصوم خورانند و اگر باز گرفتن از آن شیر ده ممکن نبود علاج غذای وی نمایند
و گاه گاه تریاق فاروق خورانند و قدری فلفل او دهند نیز و شکم سیر شیر قطعا ندهند و شکم
طفل پوشیده دارند و پودینه خشک نیم درم خوردن هر ساعت شیر بسته بگشاید فصل ۱۹
در فواق یعنی هکهک اگر سبب او تناول طعام کثیر بود عقب طعام واقع شود فوراً علاجش
اخراج آن بقی است یا تجویز هضم و یا که از شیر بود و پودینه یا عینه یا خود بجود بایستد
اگر سبب او باد بود عقب تخمه طعام باد انگیز واقع شود و این کود کان را بیشتر افتد و علاج
چیزهای بادشکن استعمال کردنست و اگر سبب خلطی بود حاد الکیفیة یا دوای حاد علاج
قی فرمایند بسکنجبین و آب گرم بهر تعدیل لعابها و شیرها دهند که سرد و تر باشند و
درین قسم آب گرم و روغن بادام جرعه جرعه نوشیدن و مسکه در طعام خوردن
سریع الاثر است و اگر سبب او رطوبت بلغمی بود که بر سطح معده چسپیده هن پر آب بود و
فاسد و آروغ ترش آید علاجش تنقیه است خصوص اسهال بایارج و اگر سبب او سوء مزاج
بارد ساذج بود نشان او پیدا بود و علاجش تسخین است بشربا و طلاء و اکلاء و این
او ریحی را و رطوبی را نافع ترین تدابیر حبس نفس است و ... و عصب و حرکت و

امتلا آن که روح را بجنباند و اگر سبب آن ورم جگر یا ورم معده بود علامت و علاجش
از مبحث جگر و معده متورمه جویند. فائده عطسه آوردن در اکثر نافع است و همچنان
آب سرد دمیدن بآب انار ترش نوشیدن و آب سرد بسیار نوشیدن و بند دستها در گلو آویختن
و ترسانیدن و طبیخ دارچینی و مصطگی آشامیدن فصل ۲۰ در انقلاب المعده و وی آنست
که آنچه خورده شود بعد هضم بقی مندفع گردد و سببش خراش معده است که بمعده پیوسته
زیرا که غذا بعد هضم بدان سو حرکت کند و از خوف اذیت طبع آن را برده بعضی سد آن با نفس
بقی راجع نماید علاجش تدبیر سحج است فصل ۲۱ در قلق المعده و وی آنست که در معده
اضطراب پدید آید و آدمی بیقرار شود و بر یک شکل نماند گویا در خاکستر گرم افتاده است
و این را کرب معدی نیز گویند علاج حسب الخلط تنقیه فرمایند و موافق سبب تعدیل نمایند
فصل ۲۲ اختلاج المعده و وی آنست که جنبش خفقان باشد در سر معده ظاهر شود
علاج حسب الخلط تنقیه کنند و اگر سبب گرم بود اخراج او نمایند فصل ۲۳ در وجع الفواد
و وی درد بیست قوی که در سر معده پدید آید و برودت اطراف و غشی لازمه اوست
علاج بعلاج وجع المعده رجوع نمایند فصل ۲۴ در حرقت معده و سببش اگر تناول ان
فطیر شود و اگر خام بود یا احتباس رطوبت خام در معده یا تقدم تناول منعطفات
ذی رطوبات گواهی او دهد و در گرسنگی خفت پدید آید و اگر انصباب صفرا بود از سیر زرد در گرسنگی
غلبه کند و از خوردن چرب ساکن گردد علاج در انجا که از اطعمه غلیظه و رطبه باشد قی فرمایند و
غذا سبک هضم و تقویت نمایند و در صفراوی تسکین با آب سلیم یا با سلیق از چشانیدن و بعد ها لیه
مربا و سکنجبین و بزوری مناسب اند فصل ۲۵ در استرخای معده و این دو گونه است
یکی آنکه در نفس معده بود و نشان او فساد هضم و سست برآمدن سینه دوم آنکه در معالیق

معالیق بود که آلت ارتباط معده اند بدیگر اعضای و نشان آن و امالهٔ معده و ابطء
مخالف رباط مسترخیه زیرا که معده همچون خیمه بچهار جهت مربوط است بارابطه طناب ها
یکی بستر قوه دوم بصلب سوم بایمن چهارم بایسر و هر جانب که معده میل کند ثقل آنجا
محسوس میگردد **علاج** هر چه در استرخا و فالج گذشت بعمل آرند و غذا لطیف دهند
و ادویه خوشبوی و قابض خورانند و انچه در تهلیل نسج گفته آید **فصل ۲۶**
در تهلیل نسج معده یعنی سست شدن بافت معده و این استرخائیست قوی که
در هر جزء واقعد و این بدترین امراض معده است و نشان وی بطلان هضم است با وجود
تناول غذای لطیف و قبض طبیعت بافراط و معرا بودن از آثار ورم و سوء مزاج
علاج جوارشن عود و هند و روغن مصطگی و ورلج و تیتو خورانند و پوست درونی سنگدان
مرغ خانگی خشک سازند کوفته و بیخته نیم مثقال با اطریفل یا شراب حب الآس آمیزند و
بخورانند و سنگ پشیم مسحوق ضماد هم بدستور نافع دانند **فصل ۲۷** در تشنج المعده انچه در
نفس معده افتد نشان وی فساد هضم است انچه در رابطه بود اگر در رباط خلفی باشد
غذا بجبر درود از معده در گذرد و شبیه امعاء و مریض بجانب یمین یا یسار مائل بود و اگر در
رباط تر قوی باشد مریض مائل بجانب شکم بود و پشت راست نتواند کرد **علاج** انچه در تشنج
مطلق است بکار برند آثار امتلا و استفراغ دریافته **فصل ۲۸** در صلابة المعده یعنی
سختی معده و این ورم در فم معده اکثر افتد چون لمس کرده آید محتاج بعلامتی دیگر نیست
و هرگاه بزرگ باشد بنظر نیز محسوس میشود و فساد معده لازم نیست **علاج** اگر
آثار گرمی یابند رگ باسلیق زنند و موم سپید بروغن گل و روغن بنفشه بگدازند
و بر نهند و گوشت خوردن منع نمایند و اگر آثار سردی یابند بابونه و سنبل و بنفشه

واذخر وحلبه ومقل وبادام تلخ وپیه ماکیان بهم سرشته ضماد سازند وهرچه تحلیل اخلاط
غلیظ بود مع الترتیب استعمال نمایند شربا وحقنا فائده گاه باشد که بسبب سختی سپرز
سختی در اجزای معده که محاذی بدانست پدید آید علاجش علاج سپرز است

فصل ۲۹

در حساوة عضلات که بر معده واقع آید صلابت مذکور دراز میباشد واز یک طرف
غلیظ ودیگر طرف دقیق چون ذنب الفار (دم موش) واز آنکه معده سالم از آفت ست سلامتی در
افعال وی وانجا لازم ست وعلاجش همانست که گذشته حسب الحرارة والبرودة

فصل ۳۰ در ذرب

وخلفه واین هردو یک معنی دارند ونزد بعضی مقصود فساد معده است مع الجریان بدانکه آنچه از
سوء مزاج بود بسلن فرج یا مادی علامت وعلاجش حسب سبب ست چنانچه گذشت وآنچه از بثور
وقروح افتد نیز مذکور شد وسفوف زلق الامعاء وبثوری نفع تمام دارد وهمچنان سفوف
حب الرمان وآنچه نزله دماغ بود وآنرا اسهال دماغی گویند ونشان وی وقوع اسهال
پیهم بعد خواب طویل بازتا دیر منقطع شدن وعلاجش حسب سبب از باب امراض سر
که گذشت توان نمود انتباه درین علت زنهار حبس اسهال نکنند وهمگی همت
بتنقیه وتقویت دماغ مصروف دارند وآنچه از رداءت تدبیر غذا افتد علاجش اصلاح غذاست
وتجوید هضم وآنچه از امتلای عرق بود از اخلاط نشان وی آنست که بیمار پرگوشت ودیر قوی
بود باوجود اسهال وفضله کثیر الرطوبة آید وعلاجش فصد ست وریاضت ودلک وتعریق
بحمام وکثرت صیام وآنچه از ضعف جگر بود نشان وی کاهیدن بدنست روز بروز وبراز
سپید یا سبز علاجش تقویت جگرست مع تقویت معده شربا وضمادا واز نفع اشیا جوارش
مصطگی ست فائده کیلوس اگر اصلا از معده بسوی جگر نرود سپید بر آید واگر باسلیقا
رود وآنجا بایستد پس برگردد سبز می آید ونوعیست از ذرب که مسمی ست بذرب الطحن واسهال

دوری ودومی آنست که بدو زمین آید وسببش انصباب ماده از عضوی ونشانش
خلطی از برون اود ونشان بودن ماده از ظهور درد در عضوی وسکون آن بعد
اسهال معلومست وعلاجش تنقیه بدست از خلط غالب نوع ثانیست از درب که سببش
وقوع سده بود در جداول یعنی عروق ماساریقا ونشانش سده جگر وعلاجش بیاید و
نوع ثالث آنکه بسبب ذهاب حمل معده افتد وظاهرست که چون حمل معده زدوده شود
غذا در آن نایستد وعلت ذهاب حمل یا خلط اکالیست یا ورم حار معده یا تناول
سموم حاره علاج بعد ازاله سبب سماق وورد وطباشیر وفوفل وصندل وپوست انار
وحضض بآب به یا آب برگ مورد گرم بر معده ضماد سازند وپست پسته وسیب وعن با دام خورانند
دراج وکبک غذا سازند بعد غذا تا دیر خوابیده مانند به پهلوی راست وهیچ حرکت نکنند
وگفته اند که حسوی از شیر تازه انگبین سازند وبنوشانند که بالخاصیه منبت حمل ست
وآنچه از شرب ادویه مسهله افتد علاجش آنست بدانچه مناسب بود ودوغ ترش ساخته
سریع الاثر است **فصل ۱۳ در تصغر معده** واگر طبعی بود از ابتدا از کثرت مقدار
غذا ضرر رسیده باشد هرچند که لطیف بود تدبیرش آنست که غذا قلیل الکمیه وکثیر الغذا
دهند واگر بسبب تشنج یا ورم بود ازالهٔ وی نمایند **باب ۱۲ در امراض کبد یعنی جگر فصل**
در سوء مزاج جگر ونشان هر واحد ساذج بود یا مادی ازلزوم آفت در جگر مع وجود تا
دیگر که بهر یک مخصوص ست وعلاجش ازاله سبب لیکن بدانند وکاسنی نافع تر
چیزهاست در جمله سوء مزاجهای جگر وکذلک هرگاه مغز فلوس با وی ضم سازند در مادی
مطلق نافعست بشرطیکه تلیین مطلوب بود ودر ینجا هرگونه دوا که مخصوص بجگر است
مرقوم میشود حسب سبب بکار برند مع رعایت قبض وتلیین ادویه بارده آب کاسنی وآب انار

وشربت صندل و ترنجبین و آب زرشک و روغن سرد کرده و لعاب اسبغول و مانند آن فرادی یا
با دیگر ترکیب داده و اگر طبع نرم بود قرص طباشیر قابض مع رب سیب خصوص شربت حماض
نافع تر است و اگر قبض بود طبیخ هلیله مع خیارشنبر بدستور و در دموی اگر مانعی نبود فصد
باسلیق یا ابطی سفید در اندر همه و در صفراوی تبرید بیشتر نمایند و اگر مصلحت دانند فصد نیز
تجویز سازند و ادویه سرد بر جگر نهادن مطفی حرارت است اما بعد از قبل از تنقیه اجتناب از آن بهتر
تا سده نیارد و ادویه حاره بادیان تخم کرفس گلقند عسلی و امثال آن سیما دواء الکرکم است و جهت
تنقیه بلغم ماء الاصول و حب صبر نافع است و طبیخ زوفا با یک مثقال دواء الکرکم بجهت تسخین و
تقویت جگر خصوصیت دارد و فلاسفه و اطریفل کبیر بدستور در تنقیه مبالغه نکنند تا ذبول
نیارد و اگر با اسهال بود خرفه و تخم ریحان و صمغ عربی هر یک سه درم بریان کرده با گلاب
ترنجوده بدهند و جهت تنقیه سودا بعد ترطیب تمام مطبوخ افتیمون یا حب افتیمون و
ماء الجبن و تبرید و طلی هم مرطب و در ازاله یبوست بر جگر ضماد کردن اثر تمام دارد و در ترطیب
او اطلا منع است تا استسقا نیارد و در جمله اغذیه آنچه اوفق بحال مریض باشد اختیار
نمایند و اگر مرض مرکب بود علاج نیز مرکب سازند **فصل ۲** در ضعف کبد و آن از هر
سببی که افتد نشان او در اکثر آنست که بول و براز غسالی بود و بدن نحیف و اشتها
ناقص بلکه ساقط و از پهلوی راست تا قریب عانه ریش و خلع نرم همه پیدا بود خاصه بعد
غذا اغند نفوذ آن بجانب جگر و رنگ مریض اکثر بسبزی و سفیدی زند و باشد که بزردی
و کدری مائل بود فائده در هر عضوی چهار قوتست جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و
ضعف قوت جگر را علامتی است چنانچه ذکر کنیم اما سپیدی و نرمی براز و کثرت مقدار او
مع نحافت بدن از ضعف جاذبه است و ترهل بدن و تهیج وجه و غسالیت براز و سفیدی

بول از ضعف هاضمه و هرچه در ضعف هاضمه ذکر شد مع قلت احساس به بار ثقل غذا
که لازمهٔ صحت است از ضعف ماسکه ظاهر است که چون ماسکه ضعیف شود غذا را
در جگر نتواند نگهداشت و هاضمه فعل کردن نیاید پس آنچه لازم وی است درین نیز پدید بود
و قلت تلون بول و براز و قلت مقدار آن مع ترهل بدن و قبض شکم از ضعف دافعه
و ازانکه گاه ضعف در بعضی افعال یک قوت بود یا در اکثر افعالش و همچنان در همه
قوتها بود یا در بعض آنها دریافت آن از آثار مذکور پوشیده نیست و باید دانست که چون
ضعف در اکثر قوی افتد قوت ممیزه که خون را از مائیت جدا ساخته بعروق میفرستد
آن نیز بضعف گراید پس بالضرور بول سرخ می براید بواسطهٔ متمایز ناشدن آب از خون
علاج آنچه از سوء مزاج باشد تدبیرش گذشت و آنچه از سده یا ورم یا شق شدن و جز آن
افتد گفته شود و آنچه از مشارکت عضو بود تدبیر عضو ماؤف نمایند مع تقویت جگر بالجمله
ادویه و اغذیه هر چه ذی عطریت بود بکار برند که در ازالهٔ ضعف جگر ما کل امر همین است و فصد
اسیلم در ضعف دافعه نفع دارد **فصل** در سدهٔ کبد و آن است که در خلل گوشت جگر یا در
رگهای آن اخلاط غلیظ لزج بند شود و نشان وی قلت تولد خون بدن است و صفرت لون
و اسهال غسالی و احساس ثقل در جگر پس اگر سده در محدب بود ثقل بیشتر محسوس شود و
بول رقیق و کمتر آید و اگر در مقعر بود براز بسیار و کثیر الرطوبه براید البته و فرق در سده و ورم
جگر آنست که ورم با تپ باشد و گرانی در سده بیشتر بود و درد در ورم فرونتر **علاج** اگر سده در
حدبه بود مدرات دهند حسب مزاج و اگر در مقعر بود مسهل نوشانند موافق طبیعت و در تدبیر
غذا همین بیان رعایت طبع نمایند و آنجا که سبب سده تناول چیزهای قابض بود شیر و شکر و حریره
روغن بادام و شوربای مرغ فربه و انار مزآن نسست و اگر ضیق رگهای کبد سبب بود ظاهر است

از صغر سن نشان و چه پیدا شود و تدبیر او اجتناب مغلظات و دوام شرب شربت بزورات
فصل ۴ در سده ماساریقا و نشان وی آنست که در معده و شکم و در جایگاه ماساریقا
جگر تمدد و غایر و ثقل محسوس شود و جگر سالم بود و معده نیز اما براز کیلوسی بر آید و بدن
بکاهد و علاجش همانست که در سده مقعر کبد بکار آید فصل ۵ در نفخة الکبد و نشان ورم
شدن جگر آنست که زیر قرنبه راست وجع مع الثقل پیدا شود بی ثقل و بی تب و بعد هضم
غذا نفخ زیاده شود و علاج کمونی و شربت دینار مفید است و ناهار بحمام رفتن و تکمید کردن
و حسب حاجت مسهل و مدر پرداختن و اغذیه بادشکن خوردن فصل ۶ در وجع الکبد سبب
درد اگر سوء مزاج یا سده بود و یا نفخه باشد گفته شد و اگر شرقه یا ورم یا شق یا ضعف
و دبیله بود گفته آید فصل ۷ در شرقه و وی آنست که بر ناهار یا بعد ریاضت تعب یا
بعد بر آمدن از حمام فورا آب سرد بنوشند و آب آن زود بجگر رسد اعتدال نایافته و درد
آرد و علاجش آنست که خرقه با آب گرم ترکنند و بر جگر نهند و سنبل و مصطکی ضماد سازند و انگر
ریزند که زود فرو نشیند بعون الله تعالی و اگر طبیب در تدبیر غلط کند باستسقا یا دق انجامد
فصل ۸ در ورم کبد و اگر از خون بود یا صفرا نشان او تب و تشنگی است و ثقل در
و حرقت محل جگر و دیگر آثار حسب الماده ظاهر بود و علامت بودن ورم در مقعر یا محدب
فصل سده گذشت و ایضا قی و غشی و برد اطراف لازم مقعر است و سعال و ضیق النفس
و حبس بول سده و شدن ترقوه با ثقل و درد و ورم بالای کل لازم محدب و علاج
در دموی نخست رگ باسلیق یا اکحل زنند و خون بدفعات گیرند و بعد فصد آب کاسنی
و آب عنب الثعلب و آب انارین همراه سکنجبین قندی بدهند پس اگر ورم در مقعر بود مدرات دهند
و در محدب ملینات با آب فواکه قناعت ورزند و اگر قوی تر خواهند مغز فلوس با شیره کاسنی و

وآب عنب الثعلب نیکو چیز نیست و اگر ورم مجذب بود بادرا ار گوشند و لیکن قبض طبیعی نیز
روا ندارند که مزید الم ست و بهر صورت هرچه بغایت خفیف اطلیه بین بود و جهت رفع
تنفس کافی ست چون لعاب بیخ ماء الشعیر و مانند آن و در ورم دموی جگر چه در ابتدا و چه
بعد آن انچه ضماد کنند باید که جامع بود رادع و تحلیل غایت آنکه در ابتدا رعایت جانب رادع
بود و در انتها محللات را در تزاید کنند و در مقوی مفرادی انچه مذکور شد بعمل آرند که فصد در اینجا
در ابتدا از رادع صرف ضماد توان کرد چون آرد جو و صندل گلاب و کاسنی و سرکه و
اگر ضرورت شود قدری کافور نیز داخل نمایند و اگر از بلغم بود نشان او کثرت ثقل است و تپ
نابودن مگر آنکه بلغم شور باشد و سپیدی روی و زبان و براز و قلت وجع علاج او رحاب بدرات
بکار برند و در مقعری مسهلات و بعد اسهال ادرار تعدیل نمایند و اگر از سودا بود صلابت در آن
محل پیدا شود و علاجش نضج ماده است بشرب منضج و تضمید قیروطی و بعد نرم شدن سختی
ورم سود او ادن و اگر مناسب بود فصد کنند که سریع النفع ست و شیر شتر بکیاله بقند
شیرین کرده فائده تمام دارد و بشرطیکه حرارت نبود فائده اگر ورم جگر بسبب ضربه یا
سقطه عارض شود رگ زنند و گل ارمنی یکدرم سائیده بلعاب اسپغول بدهند و در آوند
و گل ارمنی و حب الاس و سنبل الطیب مجرب ست و این ضماد برنهند نخود و عشر را و از هر یک سه درم
مومیائی دو درم کوفته بیخته بروغن بنفشه یا هر روغن که باشد سرشته ضماد سازند و دیگر
تدابیر حسب حاجت از انچه مذکور شد بکار توان بست **فصل ۹** در ورم عضلهای شکم و این
ورم از یکطرف آگنده بود و از طرف ثانی باریک بطول باشد یا بعرض اما هر گز هلالی
شکل نبود بخلاف ورم جگر علاج فصد کنند و مسهل دهند و رادعات صرف در ابتدا ضماد
سازند بلاخوف تحجر ماده و در انتها محلله فقط ضماد نمایند بلاخوف انحلال قوت

زیرا که مرض در عضو شریف نیست که رداوع و تحلیل فقط ممنوع بود هرگاه نجته شود زود
با آهن بشگافند و انتظار نکشند که خود سر کند یا بادویه مفجره شگافته گردد زیرا که خوف است
که عضله و صفاق را فاسد سازد یا اندرون سو سر کند **فصل ۱۰** در دبیله کبد و تدبیر او
همانست که در ذات الریه و دبیله معده گذشت و انجا که ماده بجانب روده مائل بود مسهل
دهند و اگر بطرف گرده مائل بود مدر دهند و اگر بفضای جوف رو نهد رسند باستسقا
و تدبیر زقی کوشند و هذا اعسر هرگاه ورم بعد پختن فرو شود و اعراض خفت گیرد مع
ذلک ریم در بول یا براز بروز نکند یا کند الا اکثر توان فهم انست که ماده بفضای جوف
فصل ۱۱ در سوء مزاج کبد و نشان او وجود آثار سوء مزاج جگر است مع الحرقه و بلا شد
بر جلد آن سمت نیز ظهور شود و باشد که گاه گاه قشعریره و ناقص افتد و علاجش همانست
در سوء مزاج حار مادی گذشت **فصل ۱۲** در خفقة الکبد و این مرضیست که جگر بطپد بحرکتی
اختلاجی و در یابد که گویا کسی میدمد در جگر و بزودی این حال زائل گردد و سببش سده جگر
است و علاجش تفتیح او و فصد باسلیق از راست نافع تر **فصل ۱۳** در حصاة الکبد و نشان
سنگریزه در جگر آنست که بعد هضم غذا در معده ثقل افتد و خلیده و درد در جگر پیدا بود و باشد که
در محل ورم سختی نیز ملمس یا بنظر محسوس گردد و اکثر ست که چون باسلیق یمین بگشایند
خون را امتحان نمایند زیر خون چیزی شبیه ریگ بینایند بشرطیکه رگ وسیع گشاده شود و علاج
از حصاة کلیه جویند **فصل ۱۴** در تصغر الکبد و نشان وی همانست که در ضعف معده گذ
و کذا تدبیرش و ایضا درینجا باید که تنقیه جگر ملحوظ بود بملینات و مدرات **فصل ۱۵**
در قیام کبدی یعنی اسهال جگر و وی شش گونه است یکی قیحی و سبب او شگافتن
دبیله جگر ست و تدبیر او در دبیله گذشت دوم غسالی و سبب او ضعف جگر ست

او ضعف جگر ست و تدبیر ضعف نیز ذکر رشد و بوعلی خوردن مویز را در دفع اسهال
مجرب گفته سوم دموی و او مسمی ست به قوسنطار یا کبدی و تشخیص اگر امتلای خون بود
بی وقوع تفرق اتصال خون کثیر دفعةً بر آید هر گاه که آید اما دیر دیر آید و دیگر آثار امتلا
پیدا بود و اگر تفرق اتصال بود از امتلا یا ضربه یا سقطه یا جز آن خون بلا توقف
همی آید هنگام خلو معده و امعا و دیگر آثار موجبه ظاهر باشد علاج در امتلا پس نشان مگر
اگر عند الضعف و هم اندر ابتدا فصد نمایند و با مالکه کوشند بر بط اطراف و جز آن و چون کمتر
گیرند بکرات و اگر بقبض حاجت آید قرص کهربا بشیره تخم خرفه و آب لسان الحمل دهند و
تقلیل غذا فرمایند و در تفرق اتصال امتلا تدبیر همین ست و در غیر امتلای زوال سبب
کردن قرص نفث الدم که راوند در ان افزوده باشند هم چند یک جزاثر تمام دارد در قبض و
التیام چهارم صفراوی نشان او وجود علامات حرارت جگر ست و علاجش از سوء مزاج جگر
جویند و قبل از تنقیه و تعدیل حبس قطعاً نکنند پنجم صدیدی و سبب او احتراق خون و دیگر
اخلاط در جگر و علامات و علاجش همانست که در صفراوی گذشت و برامدن زردآب
باسهال درینجا لازم ست و تضمید صندل و گلاب بر دل و جگر واجب و فصد باسلیق ازین نافع
ششم خاثری ست یعنی شبیه بدرد برآید و سبب او نیز یا شگافتن دبیله کبد ست
گشادن سده جگر یا احتراق شدید که در جگر افتد و علاجش حسب سبب بدانچه گذشت
توان نمود فائده فرق در اسهال کبدی و اسهال معدی از علامات خاصه هر عضو
پوشیده نیست مع ذلک بدانند که انچه از کبد ست بدبو می باشد و اکثر بعد ورم می آید
و در خلو معده کم میگردد و بی درد میباشد و هزال و ضعف روز بروز ظهور فاحش
می نماید بخلاف معوی اما کبدی چون دیر پاید اسهال معوی نیز احداث مینماید

آن زمان با استسقا مرکب میشوند با علامات کبدی و علاج نیز مرکب باید کرد **فصل ۱۶**
در سوء القنیه و دوی یا مقدمهٔ استسقاست نشان او ظهور تهیج ست در روی و دیگر اعضا
و آثار ضعف جگر پدید بودن و علاج همانست که در استسقا بیاید اما چون مرض قوی
نیست از ادویه نیز آنچه غیر قوی بود بکار آرند و بهترین آنها سکنجبین بزوری است و پیاده رفتن
و روغن بدانند که مستحکم شود و باستسقای انجامد شیر شتر دهند خاصه از شتر اعرابی یا بول
شتر و هندبا و انگبین سکنجبین و از فواکه انار نافع ست و از آب سرد احتراز لازم و
عوض آب بر عرق کاسنی و بادیان اقتصار واجب آنجا که احتباس حیض یا خون
بواسیر سبب بود بدان کوشند که احتباس بگشاید به بر آمدن ضمده و اگر نگشاید فصد در رگ
فصد کنند اما خون کمتر گیرند آنهم بعد مسهل خفیف دادن **فصل ۱۷** در استسقا و او
سه گونه است لحمی و زقی و طبلی آنرا که برآمدگی در ظاهر بدن بود لحمی گویند زیرا که ماده
در گوشت بود و آنرا که برآمدگی فاحش در شکم باشد خواه بدیگر اعضا هم بود یا نه اگر ماده او
آب بود که در پرده های شکم افتاده باشد زقی خوانند زیرا که شکم درین چون مشک پر آب باشد
و اگر ماده او باد بود طبلی نامند زیرا که شکم درین طرز کشیده میشود و بدست زدن چون طبل
آواز میدهد علاج نخستین ازالهٔ سبب نمایند و بعد آن تسخین و تعدیل جگر کوشند و هرگاه حرارت
باشد بدانچه بهر جگر گرم گفته شد تسکین آن نموده پس به تدبیر استسقا کوشند و آن اسهال
و ادرار و تعریق است و اندفاع و تضمید مجففات و احتراز از هر چه بسیار گرم باشد لازم شمارند
و بحران از آب سرد نوشیدن و اگر صبر نبود از کوزهٔ تنگ ما شوره قدری بنوشند و باید که
مطبوخ بود خصوصا با سرکه و اگر عوض آب عرق کاسنی و بادیان نوشند خوبست آنهم کمتر بهتر
بالجمله قدر آب در تمام روز زیاده از سه چند غذا نشاید و قدر غذا ششم حصه از حال

صحت باید و نافع ترین چیزها خوردن انارست هر قدر که تواند بخورد و تغذیه بگوشت مرغ
یا گوسپند جوان یا نخود پخته و سماق قیق واده سازند و تا ممکن بود جنس حبوب ندهند و
اگر ضرورت باشد برنج مزعفر و سست دنان که هیون و بادیان درو باشد همراه کباب یا شوربا
گوشت و آنرا که ضعیف القوه بود و بخوردن نان معتاد باشد اگر نان خشک غذا سازند بهتر
باشد و انفع ترین تدابیر نوشیدن شیر شتر است خاصه که اعرابی باشد خصوص که عوض
غذا و آب همین بسند کنند و باید که روز نخست چهل درم شروع کنند و هر روز ده درم
بیفزاید تا آنقدر که طبع تحمل کند و هنگام شرب شیر احتیاط نماید تا شیر در معده نبندد
و پودینه و حب بو و نج از منافعات تجبن لبن است گاه گاه همی دهند و تشرب بول شتر و
بول بز اعرابی نیز نفع دارد و مسهلاتی که در لحمی دهند حب راوند است و اگر با حرارت بود
مطبوخ هلیله و شربت گل مکرر و دو زرقی گلقند اگر با حرارت بود هار دهند و الا بارد
و هلیله زرد نیز نفع کلی دارد و در طفلی نیز حسب مزاج از مسهلات مذکور بدهند و در جمله
بعد تنقیه سر تقویت جگر قرص زرشک و قرص امثال آن و همراه قرص ماوزدون و امثال
آن باید که بر یک مدر لزوم ننماید بلکه تجدید همیشه باشد تا طبع به یک چیز مالوف نشود و اگر
دوای که باشد بسیار بیاید تا سریع النفوذ شود بجگر و طریق تعریق آنست که نوره را
بروغن بابونه آمیخته بر بدن طلا سازند یا نمک با پیه سازند یا پیه گاو بر آمیزند و با
و اگر بیشتر سطوح باشد و بجای خشک نشانند و عرق هم چینند و اگر در تنور فاتر که در وی توان
نشست بنشانند و عرق بچینند به انجام با و طریق الدفان آنست که بیمار در ریگ
و ریگ نیم گرم اندر پوشند چون یک سر و شود دیگر اندازند تا که برداشت کند و این عمل
فجاة تخفیف مردم میدهد و اگر آماسی در عضوی بود و بار ان فین تیلی نماید و تدبیر

عمل وارد دیشت با آفتاب نشستن و آب چشمهای گرم و آب دریا شور بدان نشستن و
نمک را اگر با آب گدازند چند روز در آفتاب گذارند بجای آب دریا و ضمادی که آب
را بچینید و خشک کند اینست آرد حلبه خرء حمام راعی علک البطم شحم عتیق باهم بسرشند
و ضماد نمایند صحی بر تمام بدن و در زرقی بر شکم و در طبلی بر اطراف و بدانند که در طبلی بعد
تنقیه بتحلیل ریاح کوشند بدانچه در نفخ معده گذشت و از سداب خشک و تخم خربل و بادیان
و کرفس و بوره و شکر سرخ و آب سکبینه اب شیاف خرد سازند و بدر بر جمول فرمایند و در زرقی
بعضی بزل میکنند و زرد آب بر می آرند و این کثیر الخطر ست و طریق طبخ آب بسر که
چنانست که آب خالص صد حصه بگیرند و یک حصه سرکه انگوری کهنه آمیزند و بجوشند
تا سوم حصه از مجموع بماند سرد نمایند و بکار برند و این آب مسکن تشنگی ست و بدانند که سرکه
در ازاله عطش مستسقی و تفتیح سده سودمند ست خاصه در حار و زرشک نیز انفع ست
اما اگر با سرفه بود ترشی نباید داد و همچنان با هر عارضی که جمع شود رعایت آن نیز ملحوظ
دارند و این طلا در زرقی بر شکم نهند بوره ارمنی بیخ سوسن قردمانا موزیج هر یک دو درم
تخم کرنب هفت درم مشک بز پنجاه درم آرد جو سرگین گاو هر یک شصت درم بسایند
و با آب بادیان یا کاسنی بسرشند و بر شکم طلا نمایند فائده استسقای طبلی چون مزمن
شود و صلابت بیفزاید اما بر مریض سود روی نماید و بجز برآمدگی شکم مکروهی نباشد گاهی
میگردد بعض در نوقت چیزهای تلین ضماد نمایند و چون صلابت نرم شود بابونه و
اکلیل الملک و مرزنگوش و صعتر و تخم سداب و جند بیدستر و خاکستر طرفا و نطرون کوفته
و بیخته با آب سداب بول شتر آمیخته بر شکم ضماد نمایند تا تحلیل کند و هر گاه در استسقا دوا
سود ندهد داغ دهند پنج جای یکی بر سم معده دوم بر جگر سوم بر سپرز چهارم بر قعر معده

محجم بالای ناف اگر مریض قوی بود یکبارگی دهند والا بتفاریق باب ۱۵ در یرقان
و امراض طحال اما بیماریهای مراره در ضمن یرقان ذکر یابند فصل ا در یرقان وی آنست
که رنگ بدن زرد شود یا سیاه اول را اصفر و ثانی را اسود خوانند و میسازند یرقان اصفر
اکثر از جگر و مراره بود و اسود از سپرز و هر یک تقسیمی گفته آید قسم اول یرقان اصفر و این
چند گونه است یکی آنکه بر سبیل بحران افتد و نشانش وقوع آنست در تبهای صفراوی و
در ایام باحوری علاج این وقت ظهور صفرت امداد طبیعت ست اگر قصوری در عمل او بود
والا به طبع گذارند و آنچه مدد کند طبع را بر دفع ماده بجلد دخول آب گرم ست و شربت
سکنجبین فقط یا با شیره کاسنی و بعد اتمام در اغلب صفرت خود بخود زائل شود و دیگر اینکه
محلل جلد ست بکار برند دوم آنکه از سوء مزاج گرم جگر افتد و علامت و علامتش از نشانهای
سوء مزاج جگر جویند و این قسم در اکثر با سو الحس باشند سوم آنکه از سوء مزاج گرم مراره افتد
و نشان او آنست که دفعة پدید آید و بول نخست سپید بود و بعده زرد شود پس از آن
سیاه و غلیظ گردد و آثار سوء مزاج جگر دسته آن هیچ نباشد و شستها بحال بود علاج
سکنجبین با شیره کاسنی دهند و دیگر تدابیر که بگرمی جگر نفع دارند بعمل آرند چهارم آنکه
از ورم مراره افتد و نشان لزوم تب دقی ست و خشونت زبان و تهوع و علاجش علاج
ورم جگر ست پنجم آنکه از گرمی تمام بدن و رگها افتد نشانش گرمی لمس بدن ست
و قبض طبیعت و حکه و تغیر بدن و همه آثار گرمی پیدا بودن علاج اگر سانح بود بتبرید
اگر مادی بود بتنقیه و تعدیل عام کفایت کند حسب حاجت و تدهین ابدان مرطبه و دخول آبزن
مرطب نفع تمام دارد ششم آنکه از انسداد مسام افتد و تقدم سفر در گرما و وصول غبار و
خاک بدن بران گواهی دهد علاجش تفتیح مسام ست بغسل در حمام و جز آن بطبیخ بنفشه

داکلیل وبابونه وخطمی وسبوس هفتم آنکه از ورم جگر افتد وآن گذشت هشتم آنکه از سده
جگر افتد وآن نیز گذشت نهم آنکه از گزیدن حیوان زهردار یا از تناول ادویه سمیه افتد
وعلاج دفع اثر انست بهرچه مناسب آن بود واقراص کافور ودیگر مبردات درجمیع
وتریاق فاروق دربارد نفع دارد دهم آنکه جرم مراره ضعیف شود وصفرا را از جگر جذب
نکند وبدان سبب یرقان افتد ونشان او غثیان وقی صفراویست وطبع قبض بود
وبراز منصبغ یا قلیل الصبغ برآمدن علاجش همانست که در ضعف جگر است یازدهم
آنکه از وقوع سده در مجری که فیمابین جگر ومراره است افتد علامتش همانست که در ضعف
مراره رفت وبراز بتدریج سپید شدن علاجش تفتیح سده جگر است دوازدهم
آنکه از حدوث سده در مجری که میان مراره وامعاست افتد ونشان او است
که براز دفعة سپید شود وطبع بقبض آید وعلاجش نیز تفتیح ست وحقنه نافع تر ودرین
هر دو نوع سدی مغز فلوس در آب کرنب حل کرده ودر روغن بادام تلخ آمیخته خورانیدن
بغایت مفید ست سیزدهم آنکه درین دو مجری گوشت روید یا ثوبول براید ونشان
او همانست که در سدی گذشت ولا علاج له چهاردهم آنکه از قولنج بلغمی افتد بواسطه
رنج بردهن رگی که با امعا آمده ست ومنقسب بصفرا است وعلاجش حل قولنج ست بد فاره
بعد قطع سبب اگر ازاله صفرت چشم خواهند بسرکه کهنه استنشاق نمایند در حمام و
سرکه وگلاب باب انار ترش در چشم چکانند وبطبیخ افسنتین غرغره نمایند قسم دوم
در یرقان اسود وآنرا یرقان سدی نیز گویند وآن هم چند گونه است یکی
آنکه از دفع طبیعت افتد بر سبیل بحران امراض طحال خفت عقب آن لازم است
وعلاجش مدد طبیعت ست اگر محتاج بود بدانچه گذشت در اصفر وتدهین
استحمام وجز ان ۱۲

بروغن بابونه و شبت سفید دوم آنکه از وقوع سده در مجری که فیمابین جگر و سپرز است
افتد سوم آنکه از وقوع سده در مجری که فیمابین سپرز و فم معده است افتد و نشان این
هر دو آنست که یرقان بتدریج پدید آید و ثقل جگر و سقوط اشتها بتدریج در اول و گرانی
سپرز و سقوط اشتها یکبارگی در ثانی لازم است و علاجش تفتیح سده است بمسهلات و مفتحات
و فصد باسلیق یا اسیلم الیسر انفع چهارم آنکه از احتراق خون افتد بواسطه وقوع حرارت
مفرط در جگر و علامات و علاجش از سوء مزاج جگر نمایند پنجم آنکه از ضعف سپرز افتد خواه
ضعف در جاذبه او بود یا در ماسکه اش لا نشان ضعف جاذبه سپرز سقوط اشتهاست و سپیدی با
تکدر نمودن و نشان ضعف ماسکه او خروج سوداست بقی و اسهال مع عدم آثار زیادتی
سودا در بدن و علاجش از ضعف طحال جویند ششم آنکه از ورم طحال افتد و آن نیز
گفته آید هفتم آنکه از سوء مزاج بارد مفرط جگر افتد و تدارک آن از مبحث جگر نمایند فائده
هرگاه یرقان زرد یا سیاه جمع شود باید که از هر دو دست رگ زنند بفاصله یک روز و مطبوخ
مخرج صفرا و سودا و اشیاء ملطفه لازم نمایند پس آنچه غالب بود رعایت در تعدیلش بیشتر
مرعی دارند و باصلاح جگر و سپرز کوشند فصل ۲ اندر سوء مزاج طحال یعنی سپرز و سوء
مزاج اگر حار بود سوزش سپرز و بودن بول سرخ مائل بسیاهی و دیگر آثار حرارت هویدا
بودن و اگر بارد بود قراقر دران محل پیدا شود و آثار برودت هویدا و گرسنگی ساقط و اگر
یابس بود صلابت در سپرز و غلظ خون و نحافت در بدن ظاهر شود اگر رطب بود جایگاه
سپرز گرانی محسوس کند بیمار و لون بدن اسربی شود علاج در سوء مزاج تعدیل فقط و در مادی
مع التنقیه باید کرد بدانچه در جگر گذشت مگر آنکه ادویه موضعیه در ینجا بسپرز نهند و فصد
از دست چپ کنند و این ادویه بسپرز نافع اند در حار آب عنب الثعلب و آب برگ بید و آ

کشوث جمله با سکنجبین و تهر تلمیین مطبوخ هلیله و بمغز فلوس عند شدت حرارت قرص کافور که
درو اسقولوقندریون باشد و در بارد آب کرفس با سکنجبین بزوری حار و مثلث بر تنهار
و آب ترب تریاق اربعه و گلقند و پوست بیخ کبر با سکنجبین بزوری و دریابس شرب
و ماء الجبن و مانند آن هرچه مرطب بود و شربا دهند و اگر باده قوی بود فصد و مسهل سودا
مقدم دارند و در رطب از گل سرخ و بیخ کبر زراوند و سنبل و لک و زرشک که باریک ساخته باشند
اقراص سازند و بدهند و مخففات بربندند نمایند تهر تلمیین حب ایارج بکار برند و هرگاه ماده
مرکب بود علاج نیز مرکب کنند و آنچه در پاک کردن سپرز بازد و در کلب منقی نشست پوست
بیخ کبر ست و فتیمون مساوی کوفته بیخته بعسل سرشته دو درم بدهند و آنچه از ترکیب
بر و بیس افتد آنرا حب او و غلظت طحال نامند و جدا باید **فصل ۳ اندر ورم طحال**
و وی اگر حار بود تب لازم باشد پس اگر دموی ست بنوبت ربع اشتداد کند و اگر
صفراوی ست بدور غب و دیگر اعراض هر یک پیدا بود و اگر بلغمی بود تهبج الطحال خوانند
و اگر سوداوی باشد صلابت و جساوة الطحال خوانند و نشان رطوبت و یبوست در
سوء مزاج گذشت علاج حسب الخلط تنقیه نمایند و تعدیل و در حار آرد جو و برگ کرنب و زنج
آب عنب الثعلب ضماد کنند و در بلغمی خاکستر چوب درخت انگور با روغن گل آمیخته یا خاکستر
سرگین بز سه حصه و خاکستر بیخ کبر یک حصه بسرکه طلا سازند و در سوداوی اشق در سرکه
گداخته یا سداب و پودینه بسرکه سرشته یا نخاله در سرکه جوشانیده و اشق در آن آمیخته
طلا سازند و گفته اند که اگر از چوب گز ظرف سازند و طعام و آب در همان ظرف بخورند
در چهل روز سپرز بگدازد و اگر بسیار و ستان و زوفای یابس و تخم فنجنگشت بسیاری کوفته
بیخته بعسل سرشته دو درم بدهند سپرز بگدازد و انجیر بسرکه نهاده و کبر مخلل خوردن بدستور

سطوول را هر صبح سه کف از بول خود نوشیدن اثر تمام دارد و اسلیم از جپ بعد تلیین صلابت بمراهم مفید و نفع مندست در حساده **فصل یج در تفتیح الطحال** هر بدانند که ورم سپرز در اکثر بتحلیل سپرد و یا صلب گردد و نادر باشد که پخته شود و ریم کند و نشان استحاله ماده او بمده وجع ناخش و ظهور اجسام غریب در بول مع النتن او تا که ریم او بمعده گراید و در قی و براز برآید و ریم این در وی هیئات و علامتش همانست که در دبیله کبد گذشت و در دادن مدرات رعایت مزاج لازم دانند و اگر بعد تفتیح صلابت باقی بود اضمده ورم سوداوی او بکار برند و در جمله از قابضات پرهیزند و هرگاه ورم صلب مزمن شود و بر وانفع نگیرد داغ نهند بدین طریق که پوست شکم را که بالای طحال بصنارة معلق سازند و بآلتی آهنی دراز که سر او دوشاخ بود داغ دهند و قریب بیکدیگر داغ دیگر نهند تا در سه کرت شش داغ حاصل آید اگر آلتی سازند شش شعبه دار که یکدفعه شش داغ دهد شاید **فصل ید اندر ضعف الطحال** بدانکه ضعف اگر در جاذبه او بود اشتها ساقط شود و امراض سوداویه پدید آید و اگر در ماسکه بود اسهال یا قی سوداوی روی نماید و اگر در هاضمه بود اشتها زیاده شود یا اسهال سودا افتد و اگر در دافعه بود سپرز بزرگ شود و اشتها ساقط گردد علاج جهت تقویت افسنتین سنبل گزمازج قردمانا اقاقیا از هریک کبر گل سرخ مقل زهم بکوبند و بآب برگ طرفا یا بآب سداب آمیزند و سرکه افزوده ضماد سازند و سپرز را بمالند بخرقه درشت و محاجم بغیر شرط نهند **فصل یه اندر سده طحال** نشان او ثقل در سپرز محسوس شدنست و آثار ورم نابودن علاج هرچه در باب سده جگر گفته شد و قویترین ادویه او بکار برند و سکنجبین بزوری و قرص کبر بغایت مفید **فصل یو در نفخة الطحال** وی از ضعف هاضمه و دافعه افتد علاج سپرز را قوت دهند

وسبوس و کاورس و نمک تکمید کنند و بوره و پودینه و سداب بسبرکه و عسل ضماد سازند

و محاجم ناری گذارند و سفوف حروف خورانند **فصل ۵** در حجارة الطحال نشان او

برآمدن ریگ ست در بول و خلش در سپرز نمودن و دیگر اعضا سالم بود و علاج انجبیر مخلل

خورانند و ضماد نمایند و مدرات کاسرات که در کلیه و مثانه است بکار برند **باب ۱۶**

در امراض امعا یعنی رودها **فصل ۱** در زلق الامعا و وی آنست که طعام از رود

زود بیرون آید و سبب او اگر ظهور بثور بود در سطح درونی امعا آثار حرارت پیدا باشد و

طعام چون برود آید درد کند و بزرد آب رقیق مختلط برآید و علاجش فصد ست و

اسهال صفرا و تسکین تب دلت شربا و حقنا و سفوف زلق الامعا بثوری نفع تمام دارد و

اگر ظهور بثور بود در سطح برونی آن و غدغه و لذع در احشا پدید آید و وجع گاهی بر ناف بود

و گاهی زیر ناف و گاهی در پهلو با و طعام غیر منهضم برآید و علاجش سوای حقنه همانست

که گذشت و تضمید مبردات زیر ناف در ینجا انفع و اگر رطوبت باشد که سطح داخلی امعا

مملس گرداند از خروج رطوبت با طعام غیر منهضم گواهی دهد علاجش اسهال و قی ست و در ینجا

حب ایارج نفع تمام دارد و کندلک هر دوائی که تدبیری که بود مجفف بود و اگر سوء مزاج

رطب ساذج بود که با سعال فقد آثار رطوبت پیدا بود و با طعام هیچ رطوبت بر نیاید

و علاجش سفوفهای مجففه ست و روغن گل بر شکم مالند و اگر خلط صفراوی بود آثار

پدید بود و علاجش تنقیه السنت و هلیله زرد نفع تمام دارد و اگر بلغم و صفرا بود آثار

هر دو پدید آید و تقدیم تناول غذا که گواهی دهد علاجش تنقیه صفرا و بلغم ست و دوای

سفوف کثیر النفع ست هلیله زرد دو درم حب الرشاد حب الآس سماق کزمازج هر یک نیم

مثقال همه را نرم بکوبند بغیر حب الرشاد شربتی دو درم و اگر ضعف در امعا پدید آید بود اسطم

عوج فالج یا در عصب امعا آثار سستی ظاهر باید ابود علاجش از فالج بگیرند و اگر شرب مسهل
معوی سوء جب زلق بود چهار درم تخم بریان کرده بروغن گل چرب ساخته بدهند و اگر حب ابر تا
بروغ بجوشانند تا بسته گردد بخورانند زود عمل کند فصل ۲ در اسهال دموی که سبب آ
ن نفس امعا بود و وی دو گونه است یکی آنکه بر روده بخراشد و آن را سحج گویند دوم آنکه
دهنهای روده از خون پر شود و دهن یکی از رگهای ... گشاید بی خراش و این خلل
در دو قسم بیان کنم قسم اول در سحج و سبب او اگر صفرا بود نشان وی آنست که نخستین
اسهال صفراوی افتد بعده صفرا با خراطه مختلط آید بعده با خون و خراطه و از درد و دیگر آثار
حرارت پیدا بود علاج در ابتدا رب غوره و رب انار و ماننده آن چیزی تا بعض حرارت ... دهند و
اگر ماده کثیر بود تنقیه او نمایند پس از قطع سبب لعاب اسبغول ... دوشانند و شیره خرفه
و گل ارمنی اثر تمام دارد و سفوف مقلیاثا باید ... و هرگاه قبض بود و ... باشد تخمها
بریان نمایند و بارتنگ مقطنافع تر است هم بهر قطع ماده و هم بهر سحج و اسهال و انجا که
... شدید با چهار تخم اسبغول و ریحان و کنوچه و بارتنگ در آب گرم لت کنند و لعاب آن
بیزند و روغن گل اندکی آمیزند و بنوشانند و اگر بلغم بود تقدم اسهال بلغمی گواهی دهد
... عقب گام و نزله افتد علاج نخستین قطع سبب کنند با تفراغ و منع انصباب و بعده
... دهند چون تخم ریحان امثال آن ... و سیاه تره روغن بریان کرده کوفته بیخته بقدر سه
ماشه همچندان قند سپید آمیخته بنوشانند نفع کلی بدهد و اگر سودا بود نشان وی ... دائمی
... شدید و بروز سودا با خون مخراطه و براز علاج بعد قطع سبب تقویت سبز ...
بنوشند و تخمهای ... و سفوف الطین ... دهند و اگر ثفل غلیظ خشک بود که امعا را بخراشد
... تقدم قبض شکم و تناول یابس قابض و بر آمدن ثفل خشک گواهی

دهد علاج مرطبات وملینات دهند چون لعاب بهدانه واسبغول وشربت بنفشه بروغن

بادام ومانند آن وهرگاه امعاء از ثقل پاک شود وسحج باقی باشد قابضات مناسبه

باید داد اما پیش از تنقیهٔ امعاء زنهار قابض ندهند که سخت مضرست واگر ادویه سمیه

که تناول آن اتفاق افتاده باشد چون زرنیخ ونوشادر وکج وجز آن علاجش قی ست

وشیر تازه وحسو کانوشانیدن و اگر شرب ادویه مسهله بود علاجش بمغریات ومبردات کنند

ودوغ آهن از انواع اسرع وانفع ست قسم دوم در اسهال که سبب او کشودن رگ روده

باشد نشان وی آنست که چون بیاید باسهال با آن آثار سحج وبه تعبیره اسهال کبدی

هیچ نباشد واین اکثر بی درد بود بخلاف سحج که درد ومغص درآن لازم ست علاج اگر خون

بسیار آید وقوت مساعد بود باسلیق زنند بعده جهت حبس قرص کهربا وطباشیر وگل

وگل ارمنی نیم درم مع شربت حب الآس یا شربت انجبار نفع بسیار دارد و پوست انار

وکندر وگل ارمنی هر سه برابر کوفته بخته حب سازند ودو درم بدهند مجرب ومجرب است

نهار ودر چهار ساعت نگهداشتن در منع اسهال مخصوص ست فائده تا ممکن باشد مخدرات

نباید داد وعند الضرورة تا بشافه کار برآید فلونیا نخورانید واگر بدهند اصلاح داده

چنانچه در قرابادین است فصل ۳ در خروج المدة من الامعاء یعنی برآمدن ریم

از نفس روده سبب او تقرح سحجیست یا انفجار ورم روده وعلامتش تقدم سحج یا ورم است

وعلاجش نخستین احتقانست بحقنه مجلی وبعد تنقیه روده بحقنه مدمل صفت حقنه مجلی پوست

انار سماق آش از شعیر جمله نیمکوفته در آب بجوشانند وبپالایند وقدری آب گرم سیر کرده

وحقنه نمایند صفت حقنه مدمل صمغ عربی گل ارمنی دم الاخوین عصارهٔ لحیة التیس کاغذ

سوخته باریک بسایند ودر شیرهٔ لسان الحمل وتوت خام آمیزند وحقنه نمایند فائده وآنجا که

سبب مده سحج باشد وهنوز باقی بود نخستین انقطاع سبب نمایند بعده تدبیر قرحه فرمایند

فصل ۴ اندر زحیر یعنی پیچش و آنرا علة الدجاجه نیز گویند و عام ست که رطوبتی اندک

در هر اندک مدت برمی آید و این مختلط باشد با خون یا نه وسبب او اگر ثقل یابس

بود که در امعا بند شود طبیعت خواهد که دفعش کند و آن خود بر نیاید اما رطوبت روده

برآید و او مسمی ست به زحیر کاذب نشان او آنست که اسبغول و مانند آن از تخمها لعابی

بنوشانند برون نیاید علاجش تلیین ست باشیره و حقنه لینه و یا آنکه آب گرم فقط بنوشیدن

کفایت کند و زنهار چیزی قابض نشاید داد که مهلک ست لهذا گفته اند زحیر را قبل از

تحقیق زوال سبب اگرچه مزمن باشد حابسات نباید داد و اگر بلغم یا صفرا یا سودا بود علامت

وعلاجش از سحج جویند و بدانند که حقنه و شیاف در زحیر نسبت بشرب و آب نافع ترست و اگر

ورم گرم بود که در روده زیرین افتد نشان او احساس ضربان و ثقل ست دران و باشد که

تپ و عسر بول پدید آید علاج رگ زنند و زیر کمر حجامت کنند و غذا کم خورند و مطفیات

خورانند و چون ماده از انصباب باز ایستد خطمی و حلبه و بنفشه و بابونه و برگ کرنب بجوشانند

و بطبیخ آن نطول سازند بر مقعده و شکم و آنرا که قی آسان باشد نفع کثیر دارد و اگر سردی مفرط

بود که بمقعد رسد تقدم اسباب برودت گواهی دهد و علاجش تکمید بآب گرم ست و تدهین

بروغن قسط گرم کرده و مانند آن و بر خشت گرم نشستن و دو درم حب الرشاد بریان همچنان

ناکوفته بر نهار خوردن و اگر رسیدن آید بود مقعد و امعا را از رکوب و جلوس بر حجر صلب

سوم روغن مالیدن کفایت کند و زرده بیضه بروغن گل لت کرده درین اقسام و در سایر

این اقسام نفع تام دارد فائده هرگاه باشد که در خلو ترشی خورده شود و زحیر آرد تدبیرش

شربت نبات ست و تخم مرغ نیم برشت با صمغ عربی و گل ارمنی خورانیدن **فصل ۵** در مغص

یعنی ورد روده و گرده در قولنج و ریح و زحیر لازم است و آنجا که درد امعا بدون اینها بود حسب سبب
سبب تدارک کنند بدانچه ذکر یافته و بیاید در قولنج و مبحث دیدان و آنچه بعد تشرب ادویه
مسهله پدید آید آب گرم کفایت کند جرعه جرعه بنوشند و روغن گل مالند فصل ۲ در نفخ
و قراقر امعاء سبب او اگر تناول اغذیه نفاخه باشد یا بسیار خوردن یا ردی الکیفیه چون
گوشت گاو و میش تناول نمودن علاجش تجوید غذا و تبدیل معتاد است و گلقند و گلاب
نافع و اگر ضعف و برد امعا باشد نشان او حدوث قراقر است با وجود تناول غذای
صالح معتدل المقدار و علاجش تقلیل طعام و فلافلی و کمونی دادن و اگر مع اسهال بود
جوارش خوزی نفع تمام دهد فصل ۳ در قولنج و وی دردیست شدید که در امعا افتد و
با او طبع مطلق قبض شود یا قدری آید آبا بدشواری و سبب او اگر بلغم غلیظ بود تناول
اغذیه غلیظه و جبن شدید گواهی دهد و دل بسیار چیزی ترش و شور خواهد و علاجش آنست
که نخستین بشیافه و حقنه طبع نرم کنند و بعده بهر تنقیه تمام مسهل نوشانیدن و آنچه با وجود
اسهال معده را قوت دهد و غثیان دفع کند سفرجلی مسهل است و شهریاران فائده آن از
وکماده ضماد قبل از حل طبیعت بکار برند و بعد رفع قبض یک شبانه روز غذا ندهند و بهتر
غذا درین شوربای نخود آب است که از گوشت خروس پیر ساخته باشند و کبک و عصفور و
گوسفند جوان نیز نخورند گرست با توابل حار و تقلیل آب واجب است و اگر عوض آن گلاب و عرق بادیان
یا ماء العسل اقتصار کنند بهتر است و اگر باد غلیظ بود وجع مسلی و تقدم تفکه و تغذی بنفاخات
گواهی دهد و قراقر کند و در اکثر وجع منتقل باشد و علاماتش همانست که گذشت و درینجا شیاف و
تنطیل قبل از حل طبع باید و روغن شبت مالیدن و کمونی خورانیدن و آنچه بنفخ المعده نفع
دارد دادن و از آرد ماش هندی که بارد مشهور است نان ساختن و از یک طرف تابه پخته

از طرف خام بر شکم بستن سریع النفع ست و مجربه یاری بدست ورو نوعیست از ریحی که بسبب
انصباب سودا در شکم عارض شود چنانچه در مالیخولیا مراقی بعضی را پدید آید و نشان او
آنست که دفعة افتد و شکم نفخ کند و آروغ ترش آید و وجع بشدت نبود و علاجش تنقیه
سودا و فصد اسیلم انفع بود و قذف بنفعید و اگر ورم بود که در امعا افتد حسب المادة تنقیه باید
و آنچه بورم معده گفته شد نفع دارد و بالا گفته شد که در قولنج نخست بحقنه طبع بگشایند
و شرب مسهل نشاید و در ورم بلغمی و رخو او را فتد و در سوداوی حقنه کردن از ادویه با دبر و چربی
مرغ و روغنها نفع بسیار دارد و اگر التوای امعا بود یعنی بیجا شدن تقدم حرکت عنیف
جستن و امثال آن گواهی دهد و علاجش بجا آوردن است بمالیدن شکم و کمر و بیمار را بر پشت
غلطانیدن و دو دست و پای آن بر داشته جنبانیدن بنوعیکه مشهور است و عوام بیجا شدن
روده را بیجا شدن ناف تعبیر کنند و آنجا که قولنج التوائی بسبب فتق و قرو افتاده باشد بعد
رد امعا بجایگاه هست بتدبیر فتق رجوع نمایند و اگر ثقل بود که در امعا بندد و علاجش
دفع آنست بمزلقات بنحویکه در زحیر گذشت و بعد از آن اگر بواسطه بقا سبب موجبه خوف حدوث بود
ثانیا از آن نمایند تا عود نکند و اگر اجتماع صفرا بود در جوف امعا تنقیه کفایت کند و این
نادر افتد لقلة المادة و لطافتها و آنجا که بمشارکت عضوی قولنج پدید آید چون از ورم مثانه
و گرده و جگر در رحم و سپرز و جز آن بمعالجه آن عضو کوشند و نوعیست از قولنج که آن را
ایلاوس نامند و بدترین اقسام ست و تهوع و قی لازم آن و چون محکم شود زبل در قی می برآید
علاجش همانست که گذشت حسب سبب بکار برند و در ابتدا این علت فصد نفع کلی دارد
خاصه اگر خوف ورم بود یا ورم موجود باشد فائده ادویه که خوردن آن انواع قولنج را سود دهد
گوشت هدهد و خراطین خشک و گردم بریان و شاخ گوزن سوخته و این دوا زحیر و درد صعب را

در ساعت بنشانند فصل ۸ اندر حصر یعنی قبض نامیدن شکم بی درد و علاجش از باب قولنج
ظاهر است و شربت بنفشه بروغن بادام نفع دارد فصل ۹ اندر دیدان یعنی کرم شکم
وی چهار گونه است یکی دراز و آنرا حیات خوانند و دوم عریض مشابه بدانه کدو و آنرا
حب القرع نامند سوم مستدیر چهارم صغیر شبیه بکرم سرکه و این دو قسم نامی خاص ندارند و
نشان دیدان آنست مطلقا که روزانه لبها خشک باشند و شب تر گردند و لعاب سایل گردد
اما النزع شدن ورم معده و حالت گرسنگی حرکت تصاعد احساس کردن خاصه حیات است
زیراکه محل تولدش امعای علیاست و کثرت اشتها و خروج کرم در براز گاه گاه خاصه
حب القرع و قسم سوم ست و اینها در تو بودن امعاء بر ستولد میشوند و خارش و دغدغه مقعد
خاصه قسم چهارم ست و این در روده مستقیم میشود و اکثر کودکان می افتد علاج کشند و بر
آرند بدین وجه که سه روز شیر تازه نوشانند پیالی بقند شیرین ساخته و در روز چهارم این
بدهند بشیر آمیخته برنگ کابلی مقشر و سرخس و تربد و قنبیل هر یک پنج درم ترمس قسط تلخ
هر یک هفت درم شیح ده درم نمک هندی یک درم کوفته بیخته سه درم بدهند و در حالت
شربت بینی بند کنند تا بوی آن نرسد بکرمان و اگر مزاج گرم بود زنهار دوای گرم ندهند و
و در بن حالت این دوا انفع ست پوست درخت انار ترش و بیخ آنرا بجوشانند و آب آن
بنوشانند کرم ها بکشند و بیرون آرد و اگر خوردن دوا کرده ها حقنه نمایند و شیاف بکار برند
و اگر این تیر مشکل باشد سماق و اقاقیا و گل مختوم بشیر آب آمیخته بر شکم طلا نمایند یا بو
تلخ و قنبیل و ترمس و کبر و کرنب بسرکه آمیخته ضماد سازند و نیکوترین حیل بهر کرم
خرد آنست که ضماد موم رشته شافه سازند و بردارند و بعد لحظه مقعد طفل با
مقابل چراغ بدارند و کناره مقعد بگشایند و هر چه بران آید بگیرند مونیت اتفاق

انفاق در اخراج جمیع اقسام دیدان سوداوارد بخور زند یا بر مقعد بمالند باب ۱۷

در امراض مقعد و وی چند فصل ست **فصل ۱** در بواسیر و وی آنست که بر سر مقعد

فزونیها پدید آید پس اگر خون و زرد آب از آن بر آید دامی گویند و اگر نه عمیا خوانند و آنها

بواسیر حسب تشابه او بچیزی مانوذ ست چون نخلی و عنبی و تینی و ثولولی و تمری و توتی

تشبیه بنخل بنا بر کثرت بیخهای ویست و تمری و جز آن بنا بر مشابهت صورت اثار ندکور

و سبب این مرض فساد خونست بغلظت و بسا که از احتراق اخلاط صفرا پدید آید بالجمله سوزش

و درد و لذع بواسیر نشان خون صفراویست و خارش و کثرت ثقل و وجع تقلیل و قلت لذع دلیل

خون غلیظ علاج فصد باسلیق کنند و حسب حاجت خون گیرند و اگر مانعی بود دهن الورد کین حجامت

نمایند و طبع نرم دارند و باصلاح خون کوشند و اگر خون بسیار آید قبض کنند بقرص کهربا

ولیکن تا که خون سیاه آید و خوف ضعف قوی نباشد زنهار حبس نباید کرد که خروج او از اکثر

امراض ایمن سازد و اگر بواسیر ممتلی و بادرد بود و خون از آن نیاید باید که بطبیخ خطمی و

شبت تکمید کنند و بروغن شفتالو یا پیه کوهان شتر یا مغز ساق گاو تدهین نمایند بعده

آب پیاز و زهره گاو و دو غ طینشا بهم آمیزند و بصوف آلوده حمول فرمایند و پیاز فقط گرم

کرده نیز تفتیح نماید و بسیار باشد که تکمید و تدهین کفایت کند و بدین مفتحات حاجت نیاید

دمرهم سپیده بهر تسکین درد مخصوص ست و روغن گل بزرده بیضه مرغ بدستور و آنجا که بواسیر

درد بود و خواهند که آنرا قطع کنند یا خشک سازند بهتر نشاید اما قطع خالی از خطر نیست و

اگر کنند بکار آن بعد بواسیر نگهدارند تا آسیب نرسد تبخیر بمقل و مر و شحم حنظل و سلخ الحیه و اقماع

بادنجان یعنی تک مسقط و سپستان مفرده و مجموعه **فصل ۲** در بواسیر ریحی و وی آنست که در امعا

ریح غلیظ متولد شود و قرار دو آن ریح گاهی باسفل فرود آید و گاهی بجانب پشت و گاهی

نسخه بواسیر

اگر چه بهم رسد بران سوزند وطغار کرده زیر آن سوراخها بود در آن آتش گذارند و بیمار را بر طغار نشانند چنانکه مقعد او بر سوراخ باشد و دود دست که بر آید در مقعد در آید و باید که بیمار زمان طویل بر آن نشیند و اگر خشکی در وقت پدید آید

باطراف و تشدید کہ اسہالی خون آرد و قی آرد لازم این مرض ست علاج تنقیہ سودا نمایند و چیزہای سے
بادشکن و ہند و این نفع دارد پوست بیخ کبر یک جزو صعتر پارسی نصف جزو شہد قی یا دو درم
و دریک تا حمام و سواری اسپ و ریاضت سودمند ست و فصد باسلیق در اکثر مفید

فصل ۳ در ناصور مقعد و آن قرحہ ایست غائر عسیر البرء کہ در بیرون مقعد افتد الطرف پردہ ده
مستقیم و پیوستہ زرد آب از آن براید علاج نخست قرحہ را بفشرند تا زرد آب براید پس شیاف
غرب آب سایند و صبح و شام دو سہ قطرہ بچکانند بر پشت خوابانیده و سرین بالای بالین
نهاده و تا کہ دوا خشک شود بہمین ہیأت بدارند و اگر در ناصور فتیلہ تواند رفت فتیلہ با دوا
شیاف غرب آلا یند و در آب صمغ گردانیده بگذارند و ران اگر میل را بہ پنبہ بپیچند و بجای فتیلہ
بعمل آرند بہمان طریق بہتر باشد و ہرگاہ ناصور در روده نافذ باشد و باد و براز ازین راه
براید و درین وقت متصدی بعلاج نباید شد کہ خطر دارد

فصل ۴ در ورم مقعد و وی اگر گرم بود
یا درد و التہاب باشد و علامتش فصد ست یا حجامت و قطن سپید و بیضہ مرغ بروغن گل آمیختہ
در ہاون قلعی یا اسرب صلایہ کردہ نہادن و اگر درد صعب باشد اندکی افیون بیفزایند و بدانند
کہ قی نفع تمام دارد و ملاک امر تعدیل ست با شربہ و اغذیہ مناسب و ہرگاہ مادہ در دبیلہ جمع آرد
زود بشگافند بی انتظار نضج زیرا کہ اگر زود نشگافند مادہ غائر شود و ناصور گردد و اگر مزاج
دبلغمی بود و رخاوت ورم و فقدان آثار حرارت پیدا باشد علاجش قی ست و مرہم محلل نہادن
و اگر پختہ باشد بشگافند و اگر صلب بود ملینات محللہ چون خیرہ قیروطی باشند آن نهند

فصل ۵ در شقاق مقعد و علامتش بیان نیست کہ در شقاق لب گذشت و احتراز از آنچہ
سدد بسیار ترش لازم ست و گذلک شکم را قبض نباید داشت لہذا گفتہ اند کہ درین علت ہر صبح
شربت بنفشہ بروغن بادام یا لعاب بہدانہ آمیختہ باید داد و از اغذیہ ملینات باید خورانید

فصل ۷ در استرخای مقعد و آنرا استرخاء المقعد نیز گویند و نشان وی خروج ثفل و
باد ست بی اراده پس اگر سببش برودت و رطوبت باطنی باشد یا خارجی تقدم اسباب
گواهی دهد و تدبیر پیدا بود و علاجش تنقیه ماده مرخیه است و تبدیل بدانچه در فالج گذشت
نمودن و اگر تورم مقعد بود گذشت علامت و علاجش و اگر فسخ یا هتک عصبه بود از ضربه
و سقطه یا قطع بواسیر و قوع آن دفعة و تقدم سبب گواهی دهد و لا علاج له فصل ۷ در خروج المقعد
و وی اگر از ورم بود تدبیرش نمایند و این بعسر آید و اندرون رود و حیله او خال مقعد
ستور آنست که در طبیخ خطمی و بنفشه بنشانند و بموم روغن چرب سازند و اندر کنند و اگر استرخا
عضله ممسکه بود و این بسهولت بر آید و اندر شود تدبیرش آنست که روغن گل خام
بر مقعد بمالند و سپیده ارزیز و گلنار و مازو و شب یمانی و سرمه و پوست انار باریک
سازند چون غبار و بران پاشند و رفاده گذاشته بعصابه محکم بربندند فصل ۸
در قروح المقعد علاج مرهم اسود سائیده نهند و هرچه قوی التخفیف باشد ذرور سازند
و در شدت وجع افیون مالند و اصلاح و دیگر تدبیر همانست که در قروح مطلق ضبط یافته
فصل ۹ در حکة المقعد و سبب او اگر تولد دیدان خرد بود علامت و علاجش گذشت
و اگر خلطی بود از اخلاط علاجش تنقیه است حسب الخلط و حجامت عصعص و در جمیع مفید و
سرکه و روغن گل مالیدن بغایت نافع باب ۱۵ در امراض کلیه یعنی گرده فصل ۱
در سوء مزاج کلیه و نشان او وجود آفت ست در محل آن و دیگر آثار حسب حرارت و برودت
ساذج و مادی همانست که در سوء مزاج جگر گذشت و کذلک علاجش و در حار
کافور نفع تمام دارد اما افراط نشاید که قاطع باه و مولد حصات ست
فصل ۲ در هزال الکلیه و علامت ان سپیدی بول ست و فتور آن

ونحافت بدن وقلت باه ووجع نرم وصلب ودر سوخر سر لازم بودن علاج قطع سبب کنند
پس جهت فربهی کلیه کوشند باستعمال سمنات چنانچه در آخر بیاید ودوار الترنجبین نافع
وادویه مبهیه مفید **فصل ۳** در ضعف الکلیه ونشان او درد کمر ست خصوص عند الانحنا
وانتصاب وانتقال از پهلو بپهلو وایضاً ضعف باه وقلت تقاضای بول وغسالی
بودن آن بعد هضم کبدی ومائی بودن آن قبل وی دلیل آنست علاج اگر سوء مزاج
سبب بود در تبدیل کوشند حسب مزاج واگر هزال کلیه باعث او بود معالجه او نمایند
واگر سستی جرم گرده واتساع مجاری وی سوجب او بود کثرت مدرات یا افراط جماع یا ضرب
یا سقطه بران گواهی دهد علاج حسب سبب وتقویت کوشیدن و هرچه مقوی کبد ست مقوی
گرده است ومعجون لبوب نفع تمام دارد وکذلک اغذیه مبهیه **فصل ۴** در ریح الکلیه ونشان
او وجع وتمدد گو خوانی کمر ست بی ثقل وبی آثار سنگ ودر حالت جوع خفت یافتن علاج
زیره وشبت وتخم سداب وبابونه بر گرده ضماد کنند وشربت بزور نوشانیدن وانچه
بادشکن ست خوردن ومالیدن نفع دارد وتجوید هضم مفید **فصل ۵** در وجع الکلیه سبب
آن یا ریح باشد یا ضعف ورم یا حصات یا قروح که در گرده افتد علاجش ازاله سبب ست
ودر جمله از طبیخ بابونه وشبت وخطمی وبرگ کرنب آب زن ساختن نافع تر ست
فصل ۶ در ورم الکلیه علامت وعلاج وی حسب ماده همانست که در ورم جگر گذشت
ووجع موضع کمر گاه لازم انیست پس اگر ورم در کلیه ایمن بود درد اندکی بالاتر باشد
واگر در ایسر بود دنیست تر باشد زیرا که گرده راست نسبت بچپ بلند تر ست و
شدت درد دلیل آنست که گرده از انجا که نزدیک بغشا وعلائق ست ورم کرده
بماده گرم واگر ورم در مجاری بود عسر بول پیدا بود واگر در نواحی روده

بود در و غایط بود و با که قولنج آرد و ورم گرده که مزمن شود فصد باسلیق نفع تمام دارد

فصل ۷ در قروح الکلیه و نشان او خروج ریم و خون و قشور رقیقه در بول و وجود وجع در گرده و علاج تعدیل خلط بیت و فصد از جانب عضو ماؤف کردن و در ینجا مسهل قوی زنهار ندهند اما ملین سبک تجویز بیت و بعد از تعدیل و فصد مدرات دهند حسب حرارت و برودت و بعده مدرات نوشانند و قرص کاکنج نفع تمام دارد و بنادق البزور سودمند

فصل ۸ در جرب الکلیه و نشان وقوع خارش و دغدغه است در آن وضع و علاج تنقیه است او قی در هفته دوبار لازم داشتن و شربت بنفشه نوشانیدن شیاف ابیض با روغن بادام در احلیل چکانیدن بنادق البزور خورانیدن

فصل ۹ در ذیابیطس و این مرضیست که آب بمجرد نوشیدن از راه بول بیرون آید و علاج حسب حرارت و برودت نیست در حار قرص کافور و قرص طباشیر و قرص ذیابیطس در بارد مثرودیطوس و معجون سنگ البول باید داد

فصل ۱۰ در حصاة و ریگ که در گرده متولد شود و این مرض اکثر نوبت آید ای کند بعد یک ماه یکسال یا کم و زیاده و علامت ثقل و تمدد قطن است و صفرت و یا حمرة بول و خروج سنگ در آن گاه گاه و غلبه در روز در امتلا امعا و انجا که سنگ بود اعراض بشدت باشند و در ریگ بخفت علاج نخست فرمایند و بعده بعد ز مسهل مناسب پردازند و منقیات خورانند و عند شدت وجع در آبزن که در و مقع کلکیه شست نشانند و معجون عقرب و معجون حجر الیهود در تفتیت اثر تمام دارد و پرهیز از مغلظات و تجویز شیم الازم شناسد و کذلک در خانه ریاضت کردن و بحمام معتدل رفتن و جماع کمتر کردن و بر بستر کتان خفتن و آب سرد در اثنای طعام و بر نهار و گاه گاه نوشیدن مانع تولد حصاتست

باب ۱۹ در امراض مثانه

فصل ۱ در ورم مثانه و وی اگر حار بود وجع در عانه بشدت بود

والا انتفاخ و تب گرم و عسر البول پیدا باشد و علاجش فصد باسلیق ست در ابتدا و بعد
روز رگ نابض زدن و ملین مبارک دادن آب عنب الثعلب دادن از نهار بعد آب
قویه ندهند و روادعات صرف قطعاً ضماد ننمایند خصوص در زمستان و هرگاه ماده رو
بجمع آرد در نضج و انفجار و تنقیه مده و اندمال کوشند چنانچه قاعده اورام اعضای باطنیه
است اگر بارد بود از صلابت و ملین م و دیگر آثار که مخصوص بلغم است توان دانست که سوداوی
یا بلغمی **علاج** در بلغمی قی و حقنه حاده نشستن در آبزن محلل و نوشیدن مدتها جامع ماء العسل
خیارشنبر نفع دارد و در سوداوی چیزهای ملین ضماد نمایند و نطول سازند و آب کرنب و آب نخود
نوشانند و از تخم خیارین و بطیخ و انیسون و پرسیاوشان و فلوس خیارشنبر جلاب سازند و
روغن بادام آمیز نموده بدهند و قطعاً در ادرار مبالغه نکنند که ضرر دارد و بعد ظهور نرمی
در ورم فصد صافن یا باسلیق نفعست **فصل ۲** در قروح مثانه و نشانش خروج قشور
است در بول و نتن بول و عسر و حرقت آن علاجش همان است که در قروح کلیه گذشت و
هرگاه وجع شدت کند شیاف ابیض بشیر زنان حل کرده در احلیل چکانند و آنجا که چرک بسیار
آید ماء العسل فقط چکانیدن در تنقیه قرحه اثر تمام دارد و پوشیده نیست که در امراض مثانه
رسانیدن دوا از مخرج بول اسرع انفع است و در مجری بول زنان بزرق توان رسانید

فصل ۳ در جرب مثانه و نشانش ظهور وجع و خارش در محل و حرقت و نتن بول البته
باشد که بول الدم آید **علاج** در تنقیه و تعدیل کوشند و نسبت تنقیه تعدیل را بیشتر کار فرمایند که در اینجا تعدیل
اسرع البرء است بخلاف جرب کلیه که در وی تنقیه اولی تر است و لعاب بهدانه و شیر زنان
و روغن بادام در مجری اول چکانیدن نفع دارد و اگر بدین حقنه کنند مثانه را انفع
و بهترین غذا آش جو و بالچه و امراق حریره بی نمک است و شیر برنج با شکر نیز مفید

فصل ۴ در جمود الدم فی المثانه یعنی بستن خون در مجرای بول و این عقب بول الدم یا ضربه یا سقطه پدید آید و نشان او غشی و کرب و بردت اطراف ست و باشد که لرزه افتد در بدن و علاج او آنست که سکنجبین عنصلی تنها یا بقدری خاکستر درخت انگور آمیخته بنوشانند و پنیر مایه خرگوش در آب خاکستر چوب انگور خورانیدن و بر مثانه ریختن و در احلیل چکانیدن نافع است و هرگاه بدین تدبیر نگذارد چیزیکه قوی الادرار بود و مفتت الحصاة باشد بدهند. و طبیخ نخود سیاه و سداب نوشانیدن و خاکستر چوب انجیر در آب انداخته آب آن را در احلیل چکانیدن اثر تمام دارد و آنجا که هیچ سود نه دهد و خوف هلاک باشد دستکاری فرمایند و خون بسته از سبیل حصاة بیرون آرند عنق مثانه را شق کرده غذا مریض آب مرغ با نخود سیاه و دارچینی پخته سازند

فصل ۵ در وجع مثانه و وی یا از ورم افتد یا از قرحه یا از جرب و این هر سه گفته شد یا از حصاة یا از باد افتد و این هر دو نیز گفته شود یا از سوء مزاج افتد یا از دفع کردن طبیعت ماده را بدین جهت و این هر دو در اینجا مذکور میشود بدو قسم

قسم اول آنکه از سوء مزاج افتد و وی اگر حار بود تشنگی و حرقت بول و تقدم تناول مدرات و چیزهای حار گواهی دهد و علاجش تبرید ست اکلا و طلاء و بنادق البزر در بارد سریع الاثر ست و اگر بارد بود سپیدی بول و تقدم مبردات قویه چون کافور و مانند آن گواهی دهد و از هبوب ریاح بارد نیز پدید آید و علاجش تسخین غذا و دوا ست و آبزن گرم بر مثانه ریختن زود اثر می دهد

قسم دوم در وجع مثانه که بر سبیل دفع طبیعت افتد و نشان وی وقوع آنست در روز بحران و بول غبره در بر آمدن و علاجش اعانت بر ادرار ست

فصل ۶ در خلع مثانه یعنی بیجا شدن مثانه و سببش ضربه یا سقطه است که بر پشت رسد علاج خصیه خرگوش سوخته بشراب ریحانی آمیخته بخورانند و خصیهٔ خروس سوخته با آب

بیگرم دادن نفع دارد و غالیه طلا کردن مفید و اگر در خلع بسبب ضربه عضو متمدد شود و احتباس بول پدید آید و اگر اتساع در عضله روی نماید سلس البول پدید آید بالجمله آنجا که تمدد عضله بوده باشد فصد صافن نفع دارد و هرگاه امراض دیگر مثانه با خلع جمع آیند اول ازاله امراض دیگر باید کرد بعده بتدبیر خلع متوجه باید شد **فصل** در انتفاخ مثانه و این را ریح مثانه نیز گویند و نشان او ظهور تمدد است در مثانه پس اگر بی ثقل و بانتقال باشد از ریح فقط است و اگر با ثقل و بی انتقال باشد از ریح مع الرطوبه است علاج چند روز نار الاصول حاره دهند فقط یا با اندکی روغن بید انجیر و بعده دو مثقال روغن بید انجیر با سبیل خورانند روغنهای بادشکن اند و چکانند و روغن زعفران خوردن و مالیدن فائده تمام دارد و هرگاه بول بعسر آید پوست خربزه خشک نرم بکوبند و بقند دهند و با آب آن در آرند و آنجا که با رطوبت بود قی متواتر و تریاق اربعه و دیطوس و انجیر نفع کلی دارد **فصل** در حصاة المثانه و نشان سنگ مثانه حکه [illegible] و بعد بول باندک زمان باز تقاضای بول شدن و غلبه نعوظ و تواتر قضیب [illegible] پدید آمدن و همچنان فورا ساکن شدن اما احتباس یا عسر بول و درد مثانه هیچ نمی باشد درینجا مگر وقتیکه در دهنه مثانه که مخرج بول است سنگ بند شود و عام است که سنگ در میان مثانه تولد کند یا از گرده بمثانه فرود آید و هرگاه درد گرده و قولنج [illegible] ران بود پس ساکن شود نشان آن باشد که سنگ از گرده بمثانه فرود آید علاج آنچه در حصاة الکلیه گذشت بکار برند و از ادویه هرچه قوی تر بود بکار آرند و روغن عقرب و روغن خسک [illegible] آن بر عانه مالند و در احلیل چکانند و اگر ضرر او فقط بستکاری بیرون آرند و [illegible] شق تجویز نیست مهما امکن ارتکاب این نتوان کرد لان فیه خطرا عظیما و هرگاه سنگ در مخرج بول بند شود و بعد بول درد آرد بیمار را بر پشت غلطانند و هر دو پا او بردارند و آب گرم بر عانه ریزند

اسفل تا اعلی بمالند که بدین تدبیر البته سنگ از انجا بر می آید و در جوف مثانه مے افتد و بول کشاده می گردد و حجر الیهود ایل جربت **فصل ۹** در حرقت بول و سبب سوزش

اگر جرب گرده یا مثانه یا لذع مده که از قرحه انها آید باشد بتدبیر جرب و قرحه کوشند و اگر قرحه مجری قضیب باشد تدبیر کی می آید جدا و اگر گرمی جگر و غلبه صفرا بود و نشان حرارت جگر و غلبه صفرا گواهی دهد علاجش تبرید است بانچه در سوء مزاج جگر گذشت و اگر تعدیل کفایت نکند بسبب کثرت ماده تنقیه باید کرد و شیاف ابیض با شیر عورت حل کرده و برود گل یا بادام آمیخته در احلیل چکانند و قضیب را در آب نیم گرم بدارند و اگر خراشیده شدن رطوبت که در مجری بول است سبب باشد تقدم شرب مدرات و کثرت جماع و مانند آن از امور محلله گواهی دهد و علاجش بعد قطع سبب شیاف ابیض به شیر زنان در احلیل چکانیدن و دیگر لعابها و مغزیات استعمال نمودن و بستن شربت بارد و قطورا **فصل ۱۰** در احتباس بول و آن اگر بوی باشد که اصلا چیزی از بول بر نیاید آنرا اسر خوانند بالف و اگر عسر باشد تعیین سببش اگر ورم گرده یا مثانه یا حصاة انها با جمود خون یا مده در مثانه یا ریح مشانه با گفته شده اند و اگر بر آمدن گوشت زاید بود در مجری بول فقدان آثار دیگر امراض گواهی دهد و علاج ندارد لیکن بهر نفع تا آبزن سیکند از طبیخ مرخیات و این معمول باشد بسیار و اگر استرخای عضله بود که بر عنق مثانه را نشانش آنست که چون بر مثانه غمز کنند بول آسانی بر آید با در رار علاجش سکنجبین بست شربت بارد و اطلا و روغنها که در فالج بست مالیدن و اگر انسداد و خلط لزج بود در مجری که میان مثانه و قضیب است نشانش ثقل عانه است و تقدم تناول مغلظات سعر از آثار دیگر آفات **علاج** مدرات قویه نوشانند و در آبزن نشانند و فورا بعد خروج از آبزن روغن خسک و عقرب در احلیل چکانند و اگر اقنای رطوبت مغزی مجری بول و

از ورود خلط حاد نشانش وجود آثار حرارتست و این نیز باسعرنمی انجامد و علاجش بر ترطیب
و تبرید و تغریه و اگر سوء قوت دافعه مثانه بود نشانش آنست که زمانی طویل شخصی بر تقاضای
بول مصابرت کند به تکلیف سببی و شغلی و بعد حبس شود و علاجش در آب نشستن است و بعد از آن
مثانه را بدست منغمز ساختن تا بول بعسر بیرون آید و بهر احیای دافعه روغن بلسان
و روغن قسط بر عانه بمالند و اگر بدین حیله نگشاید قاثاطیر بعمل آرند و طریقش معروفست
و اگر قرحه یا بثره بود که در مجاری بول افتد و از آنکه مرور بول اذیت میدهد طبیعت
از دفع بول احتراز کند و نشانش وجود آثار قروح و بثورست و علاجش از مبحث
قروح جویند و اگر ضربه بود که بر پشت و مثانه افتد باید دید که علت حبس چیست ورم
شده یا وقوع تشنج و تحلیل در کیفیات مثانه اگر ورم است بتدبیر ورم رجوع نمایند و اگر تشنج یا
تحلیل بود فصد باسلیق نمایند و روغن گل مالش نمایند و اگر قبض و یبوست بود که در
مجاری بول افتد از حرارت شدید نشانش وجود آثار حرارتست و مرطبات نفع یافتن
و عدم خروج بول اگر اندک باشد و سهولت آن اگر کثیر المقدار مجتمع آید در مثانه علاجش
ترطیب و تبرید است و اگر تشنج بود که در مثانه و مجاری بول افتد از انصباب بلغم بر عصبها و
رباطها نشانش وجود آثار تشنج است و گاهی اگر بول آید اندک و بزرق آید نه با فراخ بخلاف
استرخا و علاجش ازاله تشنج است بدانچه گذشت و اگر از تقلص خصیه بود تدبیری که خواهد آمد
شوند و اگر ضعف حس مثانه بود که از لذع بول خبر نیابد تا بحدی گراید فقدان حس از عدم احساس
لذع بول گاهی بود و علاجش روغن زعفران با بلسان چکانیدن است در احلیل و چیزهای خوشبو ضماد
کردن و ماء الاصول بروغن بید انجیر نوشانیدن و تریاق کبیر خورانیدن و اگر امتلا باشد تنقیه مقدم
دارند و اگر خلع مثانه بود تدبیر خلع گذشت و اگر ورم عضوی مجاور یا آفت عضو مجاور

بود تدبیر آن عضو باید کرد و اگر زوال فقرها که محاذی مثانه است بود برد فقار کوشند و
در سلس البول این را شرح گوییم **فصل ۱۱** در تقطیر البول اسباب وی از مبحث احتباس
معلوم شود و حسب آن سبب معالجه توان کرد **فصل ۱۲** در سلس البول یعنی برآمدن
بول بی اراده و سببش اگر استرخای مثانه بود یا سوء مزاج گرم که بر مثانه افتد یا ورم در اعضای
مجاور افتد یا خلع مثانه تدبیر وی از مبحث احتباس جویند و اگر شراب مدرات چون شراب
و خربوزه و مانند آن بود ترک سبب نمایند و اگر زوال فقرات محاذی مثانه بود بعد ضربه
و سقطه عارض شود پس زوال اگر بداخل است جذب فقار نمایند بمص محاجم یا به تغمیز و اگر
بخارج است داد نمایند به وانچه بانقطاع اربطه مثانه انجامد علاج نپذیرد **فصل ۱۳**
در بول الفراش یعنی در خواب بول کردن و این بیشتر باطفال افتد و علاجش تسخین است
و بازاله استرخای عضله کوشیدن بدانچه در حبس بول گذشت و بهترین حیل آنست که از
خواب مکرر بردارد و بول کنانند و شب آب و طعام ندهند و این دوا باید داد زیره کندر
حب الآس هر یک پنج مثقال یا چهل مثقال عسل بسرشند شربتی دو درم **فصل ۱۴**
در بول الدم و سبب وی اگر انفتاح یا انشقاق رگ گرده بود نشان خروج خون صاف است
بی درد و بی امتزاج ریم پس انچه اندک اندک آید از انفتاح رگهاست و انچه بسیار آید
از انشقاق رگ است علاجش فصد باسلیق است و صافن و قرص کهربا و قرص بول الدم
دادن و حجامت بر سفره و عانه نافع و انجا که حدت در خون باشد آب سرد بر مثانه
ریزند و سبزدات ضماد سازند و حذر باشند تا خون در مثانه بسته نشود و شربت
عناب بنقوع کشنیز جالبش مطفی است و اگر ضعف جگر یا گرده بود که مائیت از خون
جدا نتواند کرد و بول غسالی بران گواهی دهد پس اگر ضعف در گرده است

تا ئل بسپیدی و غلظت باشد و اگر ضعف در جگر ست مائل بسبزی و رقت باشد و علاجش
تقویت جگر و گرده ست و اگر مائل برنگ گوشت بود یا اخثاء بول بود و نشان قروح پدید باشد و
تدبیرش گذشت و قرص کهنج انفع ست

باب ۲۰ در امراض که بمردان مخصوص ست و مشتمل بر چند فصل ست

فصل ا در نقصان باه باستکمال این عمل موقوف بر صحت اعضا
رئیسه ست و پوشیده نماند که نقصان باه بر دو گونه است یکی آنکه شهوت و آرزوی جماع
ضعیف بود دوم آنکه آلت مسترخی گردد

قسم اول در ضعف شهوت و اسباب ضعف
انواع ست یکی آنکه بدن ضعیف شود از غایت لاغری بدان سبب ریح و خون که ماده
شهوت ست کم شود و نشان وی ضعف قوت ست و تقدم جوع و علاجش تقویت ست
با غذیه لذیذه و ادویه قویه بلبوب و امثال آن دوم آنکه منی کمتر تولد کند مع تناول
اغذیه بوفور و نشان وی قلت خروج منی و نزارت اوست و موجبش وقوع سوء مزاج ست
و آلات منی و تنفر از مائل انتفاع از ضد دلیلی تولیست بر نوعیت سوء مزاج و علاجش
تبدیل ست سوم آنکه منی متحرک نشود بدفع و دو عدد غده زوات وی نماند اگرچه متولد شود
و کثیر بود و ظاهر ست که تا منی در حرکت نیاید و انجره از وی نبراید شهوت پدید نیاید
و نشان وی آنست که منی کثیر برآید و غلیظ بود و بدشواری خارج شود و ابتدای انعاظ
ضعیف باشد و بعد زمانی از دخول قوی گردد و علاجش تسخین ست باستعمال زرعونی و امثاله
و معجون نزور و مانند آن چهارم آنکه ترک جماع اتفاق افتد زمانی طویل و مودی بضعف باه
شود و علاجش بتکلف خود را مائل کردن ست بدین کار و نظر در تسافد حیوانات و استماع
کلام جماع و تناول ادویه مهیجه مفیده و عاقرقرحا و روغن مغز پنبه دانه طلا کردن بر عانه
و نشین و قضیب نافع پنجم آنکه امری از امور مهمه در نفس تمکن گیرد چون اهتمام مقوله

یا کراهیت او تخیل آنکه وی را بسته اند و بدان سبب شهوت زائل گردد با وجود صحت اعضا و
کثرت منی زیرا که اسو نفسیه از سائر موثرات قوی ترست و علاجش دفع آن خیال و وهم ست
بهر وجه که ممکن شود ششم آنکه در دل یا معده یا جگر یا دماغ یا گرده آفتی و ضعفی افتد و
علاجش اصلاح آن عضوست **قسم دوم** در استرخای آلت و سببش اگر ضعف بدن
یا ترک جماع زمانی طویل باشد تدبیرش در قسم اول گذشت و تطلیل آب گرم و بعده تمریخ
بشیر میش و عقب آن تضمید بزفت در ترک جماع لازم ست و اگر قلت تولد نفخ و ریح
بود در اسفل بدن بنگرند که از برودت ست یا حرارت و یبوست حسب آن تدارک
نمایند و این قسم از قوت بدن و سلامتی اعضا و انتفاع از چیزهای نفاخ یافتن ظاهرست
و اگر وقوع خیلی از فالج بود با عصاب از انصباب بلغم در اعصاب یا از ملاقات آب سرد و
برف نشان وی تقدم سبب و رقت منی و سهولت خروج او بی انتشار و علاجش آنچه
در فالج گذشت از حقنه و حمول و مسوح سنخه از در ینجا اثر تمام ست و آنرا که آلت او درین
علت برسیدن آب سرد متقلص و مجتمع نگردد علاج پذیر نباشد اکنون چند دوا که به تعظیم
قضیب مخصوص اند ذکر کنم اگر آلت را بخرقه درشت بمالند که تا سرخ شود پس روغن
سورچه و مانند آن بمالند و بالای آن زفت طلا سازند و این عمل مکرر کنند که مجربست
و اگر آب کرفس مکرر بشویند آلت را بزرگ سازد و اگر بروغن گوسپند مکرر چرب نمایند
قضیب را و خراطین خشک یا علق یعنی زلوی خشک در روغن سوسن بسایند و طلا
نمایند همین عمل کند **فصل ۲** در سرعت انزال و سببش اگر ضعف ماسکه بود بسبب
برودت رطوبت نشان او کثرت بیاض و رقت منی ست و فقدان آثار حرارت
و علاجش تنقیه است بمسهلات گرم و دقی نفع اتم دارد و معجون خبث الحدید و

قوله تعظیم قضیب باید دانست که بزرگی آن در طول نمیشود الا در سن جوانی و ایام نمو چون در گذرد بزرگی قضیب صورت نه بندد گر در عرض و غلظ ۱۲ طب اکبر

قوله روغن سورچه بسیار گرم نبود اختیار فرمایند کذا فی طب الاکبر

صفت روغن سورچه از زیتانی سورچه بسیار بزرگ که در گورستان می باشد عدد گرفته با مجتمع آن زنده در شیشه کنند و روغن زنبق نیم وقیه بران ریزند و سر شیشه بسته سه هفته در آفتاب اسدی گذارند ۱۲

قوله معجون خبث الحدید صفت آن در مفرح اینده مذکور خواهد شد

خبث الحدید چرک آهن ست که هنگام گداختن از وی جدا شود ۱۲

شیر خنجوش نافع و اگر شهد انه را بجوشانند و غسل آب سبز کند و ریزند بغایت سود دهد و اگر

کثرت منی و غلبه خون بود نشان او اعتدال قوام و کثرت منی ست و قوت آلت و

علاجش فصد ست و جماع و تقلیل غذا و حموضات و هر چه مقلل منی و خون بود باید داد

و اگر حدت منی بود نشان او رقت و صفرت و حرقت منی ست و علاجش تبرید ست و تخم

کاهو بغایت سود مند و اگر ضعف اعضا بود خاصه رئیسه نشان او آنست که با ضعف

باه بود و ضعف عضو گواهی دهد و علاجش تقویت آن عضو ست و اگر کثرت شهوت و

اگر کثرت خون منی بود خوبی بدن بران گواهی دهد و این را علاج نشاید کرد که ضرر دارد

اما اگر ضرر واقع شود بفصد و اسهال و تناول حموضات تقلیل نمایند و اگر حدت منی بود تبرید

کافیست و غسل آب سرد نافع تر و اگر کثرت باه بی منی بود فقط مع ضعف و قلت خون

نشان او کثرت منی و رقت و بیاض ست و کثرت نفخ و علاجش شونیز و تخم سداب و

تخم فنجنگشت داد نست و جوارش کمون نفع تمام دارد و اگر قوت اعضای منی بود مع

ضعف اعضای رئیس نشان وی ظهور ضعف ست و در عضو رئیس مع قوت اعضای منویه و

علاجش تخدیر اعضای منی ست و تقویت ضعف و اگر ظهور شور یا قروح یا حکه بود در

اوعیه و مجاری منی نشان او غلبه شهوت ست از جماع و انزال بلذت تمام و بسرعت شدن

و آنجا که شور متقرح شود الم پیدا بود و آثار قروح نمایان و علاج قروح مثانه تدبیر آنست از

فصد و اسهال و غیر آن و اگر کثرت تولد نفخ بود در بدن چنانچه در اصحاب مراقیا می شود

نشان او شدت نعوظ ست و تقدم چیزهای نفاخ علاج اگر حرارت غالب بود سبردات

دهند و اگر رطوبت زیاده باشد مجففات و محللات باد دهند و اگر سودا افزون باشد

بسلیق زنند و مسهلات سودا دهند **فصل** در ذرور منی و مذی و ودی و سببش

اگر کثرت منی بود یا حدت وی یا استرخای اوعیه منی بود تدبیرش در سرعت انزال
گذشت و اگر تشنج عضله اوعیه منی بود نشان آن خروج منی ست با نعوظ و سرعت
و تواتر قضیب و تدبیرش تمریخ عانه و خصیتین و بعلاج تشنج کوشیدن و اگر ضعف گرده
بود که تخم او بگدازد و برآید و نشان وی آنست که بعد جماع چون بول کند چیزی سپید
غلیظ برآید بی لذت و دفق و آثار ضعف گرده پیدا بود و علاج ضعف گرده گذشت و این
قسم را بسبیل مجاز در سیلان منی شمرده اند و الا فی الحقیقة سیلان تخم گرده است نه منی
و اگر از استماع کلام جماع و فکر درین کار بود که نفس را خواهشمند ساخته سیلان منی آرد
علاجش قطع سبب است پس اگر مع الکثرة باشد یا مع الضعف یا مع الحدة حسب آن تدارک
کنند. انتباه سیلان منی زنان نیز افتد بهمان اسباب که ذکر کرده شد و گاه باشد
که از استرخای فم رحم افتد و تدبیرش قی کردن و در آبزن قابض نشستن ست
دوائیکه همه را سود دهد تخم سداب سه درم تخم فنجنکشت و بیخ سوسن هر یک دو درم گلنار
و برگ گل هر یک یک و نیم درم کوفته بیخته دو درم در دوغ یا آب غوره بدهند و نیز کندر
دوی را سود دهد شهدانج بریان کرده بعسل آمیزند و بدهند **فصل ۵** در منی الدم و سبب
او ضعف خصیه و گرده است و علاجش بر خصیتین روغن مصطگی نهادن است اگر بی حرارت
باشد و گرده را قوت دادن **فصل ۶** در کثرت احتلام و علامت و علاجش همانست که در زود
منی گذشت و قطعه اسرب بر پشت بستن بواسطه محاذی گرده نفع دارد **فصل ۷**
در فریسموس و این مرضی ست که قضیب دائم قائم بود و تواتر کند علاج اگر از غلبه خون
بود تنقیه وی کنند و تبرید نمایند و اگر از برودت و یبوست بود قی فرمایند و چیزهای
باد شکن بکار برند اکلاً و طلاءً و روغن سداب بمالند بر عانه و پشت **فصل ۸**

در عذیطه و این مرضی ست که وقت انزال یا نزد بلی اختیار برآید و سببش ضعف اعضای رئیسه است و کثرت رطوبت و علاجش تقویت ست و شافه از اقاقیا و رامک و گلنار و جز آن کنند ساخته برداشتن خاصه وقت جماع و بروغن نار دین مقعد را چرب کردن و عند مباشرت باید که شکم خالی باشد **فصل ۹** در آبنه و از اعلت المشائخ نیز گویند و این مرضی ست که در معاء مستقیم حکه پدید آید و جماع کنانیدن خواهد و علاجش اگر ماده است تنقیه نمایند و اگر از غلبه مزاج انوثیت ست بفرط استمالت **فصل ۱۰** در اورام انثیین و سببش اگر خون بود عظم ورم و ثقل و حرارت گواهی دهد و اگر صفرا بود شدت حرارت علاج بعد فصد و حجامت پشت و ساق و ادعات طلا کنند در ابتدا و بعده روادع و محلل و بعده محلل صرف چنانچه در باب اورام مضبوط ست و اگر بلغم بود برخاوت و بیاض بود علاجش قی ست و تنضیج و مسهل بلغم دادن آرد باقلا و نخود با عسل ضماد کردن و اگر سودا بود با صلابت و کمودت باشد علاج ادویه ملینه ضماد نمایند و بعده منضج و مسهل سودا دهند و اگر ریح بود غضوض منفخ باشد و آثار ماده دیگر معاو علاجش کمید ست و کمونی خوردن و اگر کفایت نکند تنقیه و مسهل پردازند اما قی در امراض سفلی نافع ترست و بخیط فائده ورم که در کیس خصیه فقط بود اعراض بخفت میباشد و محسوس میبود و آنچه در بیضه میباشد شدت اعراض و تب و عطش پیدا بود **فصل ۱۱** در تعظیم الانثیین یعنی بزرگ شدن خصیتین و این از قبیل سمن ست نه ورم علاج بنج و شوکران و تفاح و جلد خشخاش و حکاکه حجر المسن با آب کشنیز ضماد نمایند و اگر گل ارمنی و سرکه بیفزایند بهتر باشد و این را اگر بر پستان که نهند بزرگ شدن ندهد و تقلیل غذا شرط ست **فصل ۱۲** در عاقونا و این مرضی ست که در قضیب با فم رحم اختلاج افتد و علاجش تنقیه و تلطیف خون ست و بعد تنقیه عام زلو بر قضیب

مردان و در قروح زنان چسپانیدن نافع‌تر بود و اصلاح غذا مفید **فصل ۳** در وجع الانثیین
و سببش اگر ورم بود ذکر ورم کرده شد و اگر ریح بود منتقل یا متمکن و تدهین ادهان گرم کافی ست
و اگر سوء مزاج بود حار باشد یا بارد و معالجات این بارها گفته شد شیرها و طلاها و اگر ضربه
یا سقطه یا صدمه بود فصد لازم ست ضماد بنفشه و خطمی و عنب الثعلب و نیلوفر و گل نافع
فصل ۴ در تصغر الخصیه و سببش برودت ست که بیضه را افسرده سازد و تدبیرش
استحمام و ارخاء و تسخین ست **فصل ۵** در ارتفاع الخصیه و این گاه باشد که بتمامه بسوی مراق
رود و در ظاهر هیچ نماند و چون چنین شود عسر بول و تقطیر و فتور حرکات پدید آید اما در
ارتفاع اندک بجز وجع خفیف آسیبی نیست بلکه گاه درد هم نمی باشد اما چون برآید آفت می آرد
علاجش استحمام ست و روغن فرفیون بهر جذب مالیدن و اگر بعد حمام و آبزن محجمه بزرگ
بر خصیه گذارند و بتدریج بکنند فرود آرد فائده گاه باشد که قضیب مرتفع شود و در
ظاهر هیچ اثر نماند و تدبیرش همانست که گفته شد بهر نزول خصیه **فصل ۶** در دوالی الصفن
و دوالی آنست که رگهای کیس خصیه برآمده شوند چنانچه در پای مردم می افتد و علاجش
همانست که در دوالی پای بیاید و صلابت اگر در کیس افتد بدانچه در ورم صلب خصیه
گذشت زائل شود **فصل ۷** در استرخاء الصفن یعنی فروهشتن کیس خصیه علاجش مازو و آس
و گل سرخ و گلنار و مانند آن قابضات ضماد کنند و بطبیخ آن نطول **فصل ۸** در قروح قضیب
و خصیه و حوالی آن و این دو گونه است یکی آنکه قرحه تازه بود و نو پیدا او علاجش
بمرداسنگ و توتیا کنند ذرور و مرهمها و اگر خون غالب بود تنقیه نمایند دوم آنکه
دیرمانده باشد علاجش باین مرهم کنند دم الاخوین مرهم یک مثقال صبر مرداسنگ انزروت
هر یک دو درم بروغن گل مرهم سازند فائده قرحه که در احلیل افتد حرقت بول و درد موضع

و موم سپید دو مثقال ۱۲

بران گواهی دهد و تدبیرش همانست که در قرحهٔ مثانه گذشت فصل ۱۹ در ورم قضیب
تدبیرش از ورم خصیه جویند فصل ۲۰ در حکهٔ خصیه و قضیب علاجش فصد ست و حجامت
زانو و ران و اسهال صفرا و بعده تنطیل آب گرم و سرکه و روغن گل مالیدن و سپیدهٔ
بیضه طلا کردن فصل ۲۱ در شقاق قضیب علاجش از شقاق مقعد گیرند فصل ۲۲
در ثآلیل و بثور صلب که بر قضیب و نواحی آن پدید آید علاج سیاه دانه و سرکه با پیه مرغ
آمیزند و طلا نمایند و به بحث ثآلیل مطلق رجوع نمایند فصل ۲۳ در سدهٔ مجرای قضیب
سببش اگر تیره بود بول بدشواری آید و حرقت کند علاجش فصد ست و شیرهٔ خرفه و تخم خربزه
و شربت خشخاش دادن و آبزن و سعفل بروغن بنفشه بادام بر قضیب نهادن و چون سر کند شیاف
ابیض بروغن گل و شیر دختران چکانند در احلیل و اگر وجع شدید بود اندکی افیون نیز
آمیزند و اگر خلط لزج باشد که بچسپد در احلیل بول بعسر آید بی حرقت و در بول خلاط
ظاهر شود و علاجش مدرات دادنست و بطبیخ مرخیات تنطیل کردن و درین طبیخ روغن بابونه
قدری آمیخته زرق بودن در احلیل و اگر قوی بول بود بول بعسر آید بی حرقت و بی خروج
بلغم در بول علاج اگر تو بول بخارج قریب بود صبر و سپیده ارزیز و روغن گل بچکانند و اگر
قوی الوجع باشد بفصد صافن و حجامت بپردازند فصل ۲۴ در اعوجاج قضیب یعنی کج شدن
و سببش یا تشنج عصب بود یا ورم عضله و علاجش بعد ازاله سبب تلیین عضو است بمالیدن روغنها
و جز آن پس بدست راست کردن در حمام تمام شد باب ۱۲ در امراض صفاق و ثرب و مراق
بدانکه پوست شکم را مراق گویند و غشا که زیر مراق است صفاق خوانند و پردهٔ غلیظ چرب
را که زیر صفاق و مماس احشاست ثرب خوانند فصل ۱ در قیلهٔ و دوی آنست که منفذ صفاق
که در کشش آن واقع ست بجانب خصیه بگشاید یا پردهٔ مذکور از انجا بشگافد پس ثرب یا امعا

یا باد یا آب در کیس خصیه فرود آید و این را فتق نیز گویند بلفظ مطلق و جمهور آدره و قروه نیز
نامند و آنجا که نازل در خصیه ماده غلیظ بود قروة اللحمی خوانند و این فصل را پنج قسم ذکر کنیم

قسم اول در قیلة الامعاء و نشان وی آنست که اندک اندک فرود آید و بمشقت بالا رود و وقت رجوع قراقر کند و درین قسم گاه باشد که قولنج افتد علاج بتدریج بمالند و روده را بر گردانند و اگر بر نگردد آب گرم بریزند و در آبزن بنشانند پس از رد این ضماد برین خصیه و کش ران و عانه نهند مصطگی و انزروت کندر جوز سرو و برگ سرو و اقاقیا گلنار و دم الاخوین و شب یمانی و حضض و ایل و صبر جمله را برابر کوفته بیخته بسریشم ماهی سرشته و در آب عنب الثعلب گداخته و بر لته کشیده بگذارند و بر فاده تیمموار ببندند تا محکم شود و تا سه روز بسته دارند و مریض بر پشت باید که خفته باشد و بعد سه روز هر چیز در فتق بگردد از هر چه مضر بود اکلا و شربا و عملا پرهیزند و پیوسته جوارش کمونی بخورد و ملجا بسیکه باین کار مخصوص بسته دارد

قسم دوم در قیلة الثرب و نشان وی نیز عسر رجوع ست اما بی قراقر و بهمین فرق میکنند در معانی و علاجش همانست که گذشت

قسم سوم در قیلة الریح و نشان وی آنست که باسانی بالا رود و قراقر شدید کند و علاجش چیزهای باد شکن دادنست و از باد انگیز پرهیزانیدن و موضع را آبزن

قسم چهارم در قیلة الماء و نشان او آنست که کیس خصیه سنگین و آبناک نماید و هیچ حیله بالا نرود و علاجش نشف آب آنست بدانچه در استسقاء زقی گذشت و اگر سود نکند بزل کنند بطریقی که معروفست

قسم پنجم در قیلة که قروة اللحمی گویند و نشان او غلظت و صلابت و تمدد که در کیس خصیه محسوس شود نه در جرم کیس و بهمین فرق میکنند درین و در ورم صلب خصیه و علاجش تنقیه سوداست و هم بدانچه در ورم صلب خصیه گذشت پرداختن

فصل در فتق مراق البطن و فتق الاربیه باید دانست که گاه باشد صفاق از جای ناف بالا تر

بالضم بیخ ران ۱۲

یا فروتر از ان پاره شود و مراق سالم باشد پس انچه تا تحت صفاق ست از صفاق بالا تر آید و مراق را از انجا بلند نماید و همچنان گاه باشد که در محل ابیه یعنی کش ران شق در صفاق افتد و در انجا متولد آید فتق ابطی و الاربیه و بیشتر زنان را شود و علاجش ربط آن محل است بر فانه ثقیل و عصابه محکم و ادویه و پرهیز همانست که در قیل گفتیم و بدانند که این مرض به میشود و تدبیر زیاده برین نیست که زیاده شدن ندهد فائده در ابتدای قیل و فتق و داغ دادن بسیخ گرم انگشتان هر دو پا را نافع گفته اند و همچنان رگ سطبر که در بیخ انگشت مهین است از دو مخالف علت و داغ دادن **فصل ۳ در نتو السره** و وی اگر یوم ولادت شده باشد بسبب بالای رداءت قطع ناف یا سببی دیگر در همان هنگام در اصلاح کوشند بربط رفائد و جز آن اما چون مستحکم شود به نمیگردد و اگر در غیر آن هنگام افتد از فتق صفاق انجا باشد یا از اجتماع رطوبت بلغمی چنانچه در استسقاء زقی میشود یا از اجتماع باد چنانچه در طبلی میشود یا از روئیدن گوشت زائد در ناف زیر پوست یا از انشقاق رگی زیر پوست و گرد آمدن خون انجا نشان فتق بر گشتن فرو نیست عند الغمز با قراقر یا بی قراقر و نشان رطوبت ثقالت و نشان باد لین ملمس و ازدیاد و نقصان متواتر باد انگیز و کاسر باد و نشان گوشت شدت صلابت و بودن بر یک حالت و نشان جمع خون رنگ نتو بنفسجی یا سیاه نمودن ست علاج انچه از فتق باشد گذشت تدبیرش و انچه از رطوبت یا باد باشد تدبیرش از استسقاء زقی و طبلی گیرند و انچه از روئیدن گوشت باشد تعرض نکنند و انچه از اجتماع خون باشد زلو بران چسپانند و ادویه قابض که دهن گشاید و در سماق ذکر یافته ضماد سازند تا باز بر نیاید **باب ۲۲ در امراضی که مخصوص بزنانست فصل ۱ در عقر** یعنی حمل نگرفتن و سببش اگر سوء مزاج گرم بود حار یا بارد یا یابس یا رطب ساذج یا مادی علاجش حسب

بانار جات و حقنجات بعده به تبدیل کوشند با ستعمال مثل دو ابلوس ودوا ء المسک و در سوء مزاج گرم جهت تبرید شربت بنفشه و نیلوفر و خشخاش سفید و سیب و صندل و لیمون و فواکه بنوشند و در سوء مزاج خشک جهت ترطیب اسپیدباجات و سمه و فالودجات خورند و شیر تازه و شربت بنفشه و نیلوفر بنوشند و روغن بنفشه و کدو

مستفرغ سازند از ... بماده بلغمی بود حقنه سازند ... ساده بود و اگر بسبب سوء مزاج بارد ... تخمین ... قوی علاجش

بیان ...

سبب آن کرد و دلیل حرارت رحم وحرارت وغلظت و سواد خونست و دلیل برودت رحم

دو دیر دیر آمدن حیض و عدم حرقت و دلیل یبوست خشکی فرج ست و قلت حیض و دلیل رطوبت سیلان

رطوبت ست از رحم و همچنین کس اگر حمل گیرد زیاده از سه ماه حمل نماند و آنچه مادی

بود از لون رطوبت سائله بر نوع ماده استدلال کنند و اگر افراط فربهی بود علاجش

تهزیل ست و اگر افراط لاغری بود علاجش تسمین ست و اگر حبس حیض بود علاجش

ادرار و اگر ورم رحم یا بواسیر یا قرحه یا صلابت وی بود علاجش دفع

سبب است و هر یک ازین در محل خود ذکر شده و اگر باد غلیظ بود که در رحم تولد کند

نشان وی انتفاخ عانه است و ظهور باد از فرج وقت جماع بآواز و علاجش کسر باد

و مجمه یاری نهادن و روغن بید انجیر بقدر سه درم همراه ماء الاصول هر روز دادن و گوشت

طیور غذا کردن و اگر در نوع آفتی بود در فم رحم چون ورم صلب یا رتق یا ثولول مانند آن

هر چه رسد و فم او شود علاجش ازاله سبب ست چنانچه بباید و این نوع عقر را انغلاق الرحم نامند

و اگر انحراف فم رحم بود از مقابل فرج که بدان سبب منی داخل نشود نشان وی رد و رحم ست وقت

جماع و تدبیر سیلان رحم می آید و اگر امور خارجیه بود چون بسرعت برخاستن زن بعد از انزال

و حرکت عنیف باشد آن که موجب ازلاق منی از رحم شود علاجش منع سبب ست **فائده**

گاه باشد که عقر از جانب مرد بود در نیت در علاج مرد باید کرد و فساد مزاج منی وی را یافته و

بر حقیقت عضو مطلع شده و گاه باشد که در اصل خلقت مرد یا زن قابل تولد نبود و با نجابیه

بمثابه بعضی اشجار که هرگز بار نمی آرند و عقر حقیقی همین ست که این را علاج نیست با لجمله امتحان

عقر حقیقی که از مرد یا از زن است که منی هر دو را جدا جدا در آب اندازند هر کدام که بر آب ایستد

و ته نشین نشود عقر از صاحبش باشد بیان ادویه که با نجاحیه یاری میدهد بر حبتال

برادهٔ دندان فیل یکمثقال بخورانند دیگر بول فیل وقت جماع یا قبل ازان نوشانند دیگر
پنیر بلیها خصوص که پنیر مایهٔ خرگوش فرزجه فرمایند متصل بپاک شدن حیض و عقر سبب
مجامعت نمایند **فصل ۲** در کثرت اسقاط یعنی بسیار افتادن جنین و سببش یا از امور خارجیه
بود یا نفسیه یا بدنیه و علاجش منع سبب کافیست و تفصیل اسبابش در عقر گویند که این هر دو
متحد الاسباب اند در اکثر **فصل ۳** در عسر ولادت و تدبیر و حسب تقاضای هوا و حال پوشیده نیست
و طریق صواب در حق حبالی خاصه آنانکه ولادت آنها العسر باشد آنست که از ماه هشتم نوشیدن
شیر شروع کنند بقدر هضم و قبول طبع و چون آثار وضع ظاهر شود بحمام برند و آب گرم بروی
ریزند و در آبزن نشانند و تدهین نمایند و چند قدم بگردانند پس متوجه سازند بوضع
قابله و پیش ازین باید که از بول و غائط خود را خالی کند و از آب سرد و سردیها
احتراز کند و برد و صبر نماید و دم فرو کشد و آواز ندهد و بر پا زور کند و قابله روغن بادام
یا روغن کتان و لعاب تخم کتان نیمگرم بر فم رحم بسیار مالد تا طفل بسهولت برآید دیگر ادویه که با
عسر ولادت را یسیر سازد سنگ مقناطیس قطعهٔ کلان در دست چپ نهند دیگر بسد بر زانو
راست بندند دیگر دارچینی خورانند و اگر حلتیت با هندبه ستر آمیزند و بر بندند زود اثر کند
اما اگر حرارت نباشد تواند دیگر پوست خیارشنبر چهار مثقال نرم بکوبند و بنیز ...
بنفشه یا نخود آب آمیزند و بخورانند مجرب است و فی الجمله اضطرابات بسیار نباید نمایند
خصوص وقت وضع که قطعاً مجوز نیست **فصل ۴** در احتباس مشیمه و موت جنین نشان
موت جنین آنست که حرکت نکند و اطراف حامله سرد شود و نفس متواتر زند و علاجش
مبادرت در اخراج است باید که شکاعی و پرسیاوشان اصل هر یک ده درم ...
دو درم بجوشانند و باده مثقال ... نوشانند و عطسه آورند و نشانیدن کنند ...

چون عطسه آمدن گیرد دهن و بینی آنرا بگیرند تا قوت عطسه دفع افتد و دود دهد و اگر
پوست مار و سرگین کبوتر مجموع یا تنها بسوزند و دود آن بر رحم رسانند زود برآرد و اگر
به هیچ حیله بر نیاید قطع جنین باید کرد و قوابل که باین کار مخصوص اند مید انند طریق آنرا

فصل ۵ در احتباس نفاس و تدبیر و از احتباس نفاس ظلمت جوید بیان ادویه که در در رحم
را که بعضی زنان از العبد و ولادت افتد ساکن کند تخم کتان بجوشند و بر رحم رسانند دیگر شیر خر نیم گرم کنند و
آبدست نمایند دیگر سم استر و خر دود کنند دیگر آب صعتر نوشانند و یا طبیخ خبازی نوشانند
و بر رحم رسانند دیگر اگر هیچ دوا سود ندهد توانند ادیو پوست خشخاش یعنی کوکنار در آب نمایند
قدری از آن بنوشانند انتباه گاه باشد که باسقاط حاجت واقع شود و تا ضرورت نبود ارتکاب این
نشاید چه بعد ظهور علامات تدبیر اسقاط اینست فتیله از کاغذ بافته بدهن رحم گذارند و اگر
این را به قطران یا بآب حنظل یا بطبیخ ادویه یا بزهره گاو آلوده باشند قوی تر باشد دیگر اگر ده درم
سداب خشک سه درم مرکیدرم بکوبند و بطبیخ ابهل دهند صبح و شام این یک شربت است
و نعناع با آب باشد دیگر تریاق اربعه مجرب است و هر چه در اخراج مشیمه و جنین میت نافع و
هنگام اسقاط نخست استحمام و تدهین شکم بروغن بید انجیر و شرب ماء اراق جرب لانه است بعده
مسقطات بکار بستن پس از اسقاط حمل و خردل تبخیر کنند بر رحم تا خون سائل شود و علیظ اگر

فائده هرگاه خواهند زن بارنگیرد تدبیرش اینست که بعد از جماع زن اجتهید فرمایند
هفت بار یا نه بار و فوراً برخیزانند بعد انزال عطسه آورند و بعد تقضیب بروغن کنجد آلوده جماع
کرد زن هی بار نمانده دیگر فلفل بعد جماع دیگر سرگین موش با شهد فرزجه سازند دیگر تمام عمر
آید سرگین فیل خشک کنند با شهد بخورانند زن را **فصل ۶** در رجا و این ضعیف مشابه حمل و
فرق در این و در حمل از تجاوز هنگام حسرکت و دیگر آثار پوشیده نیست

بر زنان و همچنان فرق در رجا و استسقا بر ماهر آن بالجمله صبا که در اینجا شیاه از همه روی فایست
و سببش اگر ورم صلب رحم بود تدبیرش می آید و اگر انصباب خلط یا تولد ریح بود در عقر گذشت
و اگر تولد صورتی ناقص بود در رحم جهت امتلائش بر آب زن فقط و تدبیرش اسقاط آنست
بمسقطات جنین **فصل** در کثرت طمث یعنی افراط زن حیض آنچه در غیر ایام معتاد
آید مسمی است باستحاضه و سببش اگر بسیاری خون بود آثار امتلا پیدا بود و علاجش تقلیل آنست
و اماله بربط ثدیین و وضع محاجم زیر آن و بعد ضد جهت قبض قرص کهربا دهند و لشیاف
ممسک پردازند و اگر رقت و حدت خون بود آثار صفرا پیدا بود و علاجش تنقیه
آنست و تغلیظ خون و قرص و شانه که در دموی گذشت بکار بستن و صندل
بر عانه طلا کردن و اگر کثرت مائیت بود آثار بلغم پیدا بود و خون رقیق و سپید آید
علاجش تنقیه و تجفیف است و اگر حدت و کثرت سودا بود سیاهی خون یا کمودت یا
خضرت آن گواهی دهد علاجش تنقیه سوداست بفصد و اسهال و اگر بواسیر الرحم یا قروح
آن بود تدبیر آن توان کرد و اگر انخراق رگهای رحم بود از عسر ولادت تدبیرش از قروح
و شقاق رحم جویند و اگر زوال بکارت بود علاجش در شراب قابض نشانیدن است بطبیخ
قابضات قبل شستن و بروغن گل چرب ساختن و خاکستر درخت انگور بر خرقه نهاده
رفاده مانند بر فرج بستن فادزهر با دوغ سائیده دادن و شقاق را هم تدارک کردن
فصل در قروح و جروح رحم و نشان آن لزوم وجع است و خروج ریم فقط یا خون یا هر دو
بهم آمیخته بالجمله قرحی ریم نباشد علاج تا که جراحت ریم نگرده باشد و مانعی نبود فصد کنند و
اصلاح غذا نمایند و قرص کهربا دهند و حقنه فرزجات به بکار برند اما اگر جراحت ریم کنند یا ورم
سر بر قرحه این باشد تدبیرش حقنه بر رحم کردن است و روغن گل و روغن بنفشه و آب شکر بهم آمیخته

پس از تنقیه جهت استعمال ماده هر چه بر زن آرنده جنین جهت بود دهند و روغن بهمن و فرزجی بمالند و خاکستر و نمک گرم کرده تکمید فرمایند و در وجعی که علامت او انتفاخ و تمدد است شربت بزوری و ماء الاصول دهند و کماد سنجر استعمال نمایند و این سفوف سودمند است تخم کرفس ده درم زیره درم کمتر کرده نیم نانخواه و تخم انیسون هر یک چهار درم کوفته بیخته بمقدار آن قند آمیخته از ده درم دو درم میل نمایند کذا فی طب الاکبر

بسقطات جنین ...

چرک پاک شود و بعده مرهم باسلیقون بروغن گل حقنه نمایند تا نغز کنند و اگر قرحه در عنق
رحم بود فرزجه ادویهٔ مذکوره کفایت کند و بحقنه حاجت نباشد و شهد فقط یا در شیر جوشیده
بصوف یا پنبه حمول کردن در تنقیهٔ رحم نفع تمام دارد و عند شدت وجع افیون و زعفران
بشیر زنان حمول سازند **فصل ۹** در شقاق رحم نشانش ازدیاد وجع ست وقت جماع و
برآمدن ذکر خون آلوده خاصه اگر در عنق بود علاجش همانست که در شقاق مقعد بکار آید
کنند و مرهم باسلیقون یا پیه بط در روغن بنفشه نفع تمام دارد **فائده** گاه باشد که بسبب ولادت
یا از ازاله بکارت حجابیکه در میان دبر و قبل واقع است بشگافد علاجش مرهم از مغز ساق
گاو و موم سپید و پیه گرده بز کنند و سنگجراحت کثیر المقدار سائیده بر فاده نهاده بر بندند
تا بعضو منشق لاصق شود و از هرچه مضر باشد پرهیزند **فصل ۱۰** در حکهٔ رحم و علاجش
بعد تنقیه برگ پودینه و پوست انار و عدس مقشر کوفته و بخته و به مثلث یا شراب
سرکه آمیخته حمول ساختن ست بصوف و روغن گل و بنفشه مالیدن و حکهٔ مقبل را
نیز تدبیر همانست **فصل ۱۱** در بواسیر الرحم و وی هم چون بواسیر مقعد بود و علاجش
همانست که در بواسیر مقعد گذشت **فصل ۱۲** در بثور رحم و وی بلمس معلوم شود و باشد
که خارش کند و علاجش تنقیه و تعدیل ست و مرهم اسفیداج مالیدن اگر بثور در عنق بود
و در رحم حقنه کردن اگر بثور غائر باشد **فصل ۱۳** در ثآلیل رحم و این نیز بلمس معلوم شود
علاجش فصد و اسهال سودا ست و بطبیخ بابونه و اکلیل و حلبه و تخم کتان آبزن ساختن و دائم
نشستن **فصل ۱۴** در ناصور رحم و وی قرحهٔ مزمنه است و تدبیرش گذشت
فصل ۱۵ در سیلان رحم یعنی برآمدن رطوبت از رحم و علاجش تنقیه و تجفیف است
و مراعات حرارت و برودت مزاج **فصل ۱۶** در سیلان منی زنان وقت ...

ورطوبت منی آنست که رطوبت با عفونت باشد و منی سپید تر و با قوام تر از نسبت طبع
بود و علاج وی همانست که در سیلان منی مردان گذشت **فصل ۱۷** در احتباس طمث یعنی
بند شدن حیض سببش اگر قلت خون بود نشانش بی و نحافت بدنست و جز آن از لوازم
وی علاجش افزودن خونست با غذیه مقویه و اگر غلظت خون بود بسبب برودت یا
مخالطت خلط غلیظ تقدم اسباب و جود آثار بر وی پیدا باشد علاجش تنقیه اخلاط غلیظ
و استعمال ملطفات شربا و بخورا و اگر انسداد افواه عروق رحم بود نظر کنند که موجب آن
حرارت ست یا برودت یا یبوست و حسب آن تعدیل نمایند چنانچه در عقر گفته شد
و اگر موجب انسداد اندمال قروح رحم باشد علاج نپذیرد لیکن جهت امن از آفات
کثرت فصد و ریاضت و تقلیل غذا لازمست و اگر رتق بود ذکر رتق می آید و اگر فربهی
مفرط بود که مسالک بند کند علاجش تهزیل ست و اگر انحراف رحم بود تدبیر میلانات
وی نمایند **فصل ۱۸** در رتق و وی آنست که چیزی زائد در فم فرج یا مابین فرج
و فم رحم و یا بر فم رحم پدید آید اول مانع دخول قضیب ست و ثانی مانع دخول تام
و ثالث مانع دخول نیست لیکن مانع می آید خروج حیض را و علاجش دستکاریست **فصل**
۱۹ در نتو رحم یعنی برون رحم و نشان خروجش آنست که در عانه و قطن مقعد درد عظیم آید
و گاه از ورعشه افتد و در فرج جسمی نرم محسوس شود علاجش آنست که اول تنقیه امعا
کنند بحقنه و تنقیه مثانه بمدرات بعده روغن زنبق یا گل بگیرند و قدری روغن جلوق و ...
غالیه دران آمیزند و نیمگرم در رحم چکانند و بران بمالند پس بر پشت خوابانند ...
بردارند نوعیکه گشاده باشند و بهم نه پیوندند و دایه را فرمایند تا از مرغزی گرد ...
و به طبیخ قابضات که در شراب طبوخ باشند تر کرده و در سحیق اقاقیا و ...

در انگشت آلائیده بوساطت آن رحم را بردارند پس آن کرده هما نجا بدارد و برقای دیگر فرج را محشو سازد و بعصابه بربندد و نوعی که الیق بود پس بر عانه و نواحی فرج آبزن ضمادات ضماد نمایند بر کمر گاه مائل بطرف ناف محاجم نهند با شرط و حجامت کنند و تا روز سوم بایدکه بهمین هیأت بماند و از هرچه مضر بود و محرک باشد اجتناب کنند و پیوسته عطریات بویند و در روز سوم برخیزد و آن کرده هر دو تجدید نمایند و مربوط العصابه مشی کنند برفق تا خاطر جمع شود **فصل ۲** در میلان رحم یعنی مائل شدن رحم بجانبی و دوی مس اصابع معلوم میشود قوابل را و ایضاً وجع در وقت جماع لازم آنست و باشد که زحیر آرد و بول و غائط حبس کند علاج اگر سببش امتلاء و ابتدا در گها بود از خون فصد صافن کنند از مجانب مائل و اگر بقبض بود از اصابت برد در آبزن مرطب نشانند و روغن بابونه و پیه بط مالند و اگر انصباب رطوبات بود بر رحم حقنه نمایند با یارج و بعد زوال سبب اگر میلان باقی بود قابله فرمایند که بانگشت راست کند بعده تمریخ قیروطی یا شحوم بر انگشت تا اذیت ندهد **فصل ۲۱** در اورام رحم و سببش اگر ماده حار بود نشان وی تپ و جست تواتر نبض و نفس و مشارکت معده و دماغ و ظهور وجع در عانه یا قطن حسب موضع ورم و بمقدم رحم یا مؤخرش و در خاصره و تمدد اگر سهر و دو جانب بود علاجش همانست که در ورم مثانه گذشت و چون ریم کند و بشگافد تدبیر قرحه رحم کوشند و اگر بلغم بود وجع نواحی عانه مع الثقل پیدا بود علاجش قی است آنچه در ورم سرد مثانه گذشت و اگر سودا بود نشان وی ظهور صلابت است و میان رحم و قلت وجع و کثرت ثقل علاجش تنقیه سوداست بفصد و اسهال و استعمال مراهم و شحوم و از بابونه زوفا و حمولات و بطبیخ شبت و خطمی آبزن ساختن شبا روزی دو بار **فصل ۲۲** در دبیله رحم ورم چون بپخته شود و سر نکند دبیله نامند علاجش اگر در فم بود بشگافند تا ریم برآید و اگر در قعر بود زرات

بنوشانند و ادویهٔ مرخیه ضماد نمایند و به همین تدبیر ملازم باشند و اگر دیر کشد انجیر و حرزل
جوشانند و بطبیخ او حقنه رحم فرمایند و جرم اینها کوفته در محل ورم بر عانه ضماد سازند و بعد
انفجار به تنقیهٔ ریم و اندمال کوشند چنانچه گذشت **فصل ۲۳** در سرطان رحم و این اکثر عقب
ورم گرم رحم افتد و نشان او غلابت و حرارت و ضربان است و درد تا محاذ سینه برآمدن و پشت پای
متورم شدن و هرچند ورم مذکور دوا پذیر نیست لیکن جهت آنکه قوت نگیرد باصلاح همیکوشند
باستعمال مرهم درونشان و فرزجه و جز آن و مرهم رسل خاصیتی عجیب دارد و جهت تنقیهٔ سودا
گاه گاه فصد و اسهال لازم است و اعانت بر ترطیب واجب **فصل ۲۴** در اختناق رحم
و این مرض مشابه است بصرع و غشی لیکن درین کف از دهن نمی آید و اضطراب نمی افتد اما
بیهوشی مفرط میباشد که هرگز چیزی نمی شنود **علاج** دیقا مرض تدبیر همانست که در غشی و صرع
گذشت الا آنکه چیزهای خوشبو قطعاً نبویانند بلکه گوگرد و مثل میش بینی سوزند و عطریات
در رحم بالند و دغدغه کنند و اگر جماع ممکن باشد خاصه اگر عدم جماع و تراکم منی باعث
بوده باشد نفع تمام دهد و آنجا که حابس طمث موجب بود فرفیون فلفل حمول سازند و در حال افاقت
بحسب حاجت تنقیه و تقویت توان کرد **فصل ۲۵** در اجتماع آب در رحم و نشان او احتباس حیض
است و ظهور حالتی شبیه باستسقای زقی و باشد که گاهی رطوبت از رحم بالا آید علاجش تنقیه است
و مدرات دادن و آنچه از بهر استسقاء و سیلان رحم گفته شد بکار بستن و جوع و ریاضت نفع تمام
دارد و گویند خربق سپید حمول کردن اثر کثیر دارد **فصل ۲۶** در نفخهٔ رحم و نشان او انتفاخ
عانه است مع الوجع و از زدن صوت چون آواز طبل برآمدن لهذا بعضی در تعریفش گفته اند حالتیست
شبیه باستسقاء طبلی **علاج** تنقیهٔ بدن و کسر ریاح و نماینده نضجیات حقنها و فرزجه و ضماد
و تکمید او آنرا و هر چه در طبلی نشست در غیره بکار آید و عمده غدلیطه و انیسون و عاقرقرحا

دنانخواه ۱۲۰۱

بزنان نیز ظاهر میشود و تدبیرش همانست که در مردان گفته شد **باب ۲۳** در امراض ظهر و اطراف یعنی انچه به پشت و دست و پای تعلق دارد **فصل ۱** در حدبه آنزوال فقارست بقدام یا خلف یا یمین یا یسار باشد آنرا که بقدام بود حدبة المقدم و تقعیع نامند و آنرا که بیمین یا یسار باشد التوا خوانند اما حدبة الموخر نامی علیحده ندارد و حدبه حقیقی همین ست و اسباب حدبه مطلقا پنج ست یکی ورم عضلهای نواحی فقار دوم ریح غلیظ که زیر فقار بند شود سوم رطوبت مائی که در جرم رباط فقار نافذ شده ارخا نماید چهارم تشنج رباطات مذکور پنجم سقطه و ضربه اما انچه سببش باد غلیظ باشد مسمی ست بریاح الافرسه بالجمله علامت ورمی تقدم وجع صلب مع حمی حاده و علامت باد شدت و جعیت و علامت رطوبت سپیدی پوست و تقدم تدابیر مرطب علامت سقطه و ضربه ظاهر است علاج در ورمی فصد و تلیین کنند و حسب حاجت اضمده استعمال نمایند و همه انچه تدبیر ورم است بعمل آرند و در ریحی انچه بریح الکلیه گفته شد بکار برند و در رطوبی نیز همان کنند که در تشنجی و در تشنج انچه در مبحث تشنج مطلق گذشت و در ضربی و سقطی مهره را بجا آرند و اگر فرو رفته باشد بجذب فقار بوضع محاجم نار و غیره یا بوضع زفت و مقل با قدری عاقرقرحا سرشته و اگر بیرون شده باشد بر آن به بند و سر چوبی که بود بعد رد ادویه قابضه ضماد نمایند جهت محافظت

فصل ۲ در وجع ظهر یعنی درد پشت و سببش اگر وقوع سوء مزاج سادج بود در پشت نشان او احساس سردیست و درد بی ثقل و انتفاع از سخونت علاجش تسخین است اکلا و ضمادا اگر تولد بلغم بود دران یا انصباب وی بران نشانش وجع مع الثقل است پس تقدم تناول چیزهای بلغم افزا بر تولد بلغم گواهی دهد و حدوث آن عقب غضب و تعب و جز آن که تحریک ماده نماید بر انصباب شاهد باشد و علاجش تنقیه است و استعمال شیاف

النفع اما در انجا که بلغم منصب شده باشد تضمید محللات در ابتدا کفایت کند بی تنقیه و
اگر تداخل ریح بود در ظهر نشانش همانست که در ما لضنا گذشت الا ثقل که درین نباشد
یا کمتر باشد اما در اکثر درد متنقل بود علاجش نیز همانست زیرا که اصل این باد بلغم ست
واگر کثرت جماع بود علاجش ترک جماع ست و تدهین پشت بروغن گل و سورنجان
واگر کافی نشود تنقیه نمایند بلغم را واگر ضعف کلیه بود علاماتش و علاج آن گذشت و اگر امتلای
رگ پشت باشد از خون نشان وی آنست که از ابتدای فقرهٔ پشت تا قطن درد کند و
ضربان و علاجش فصد باسلیق و مابض ست تبرید شرباً و طلاءً و اگر بمشارکت رحم بود
چنانچه بعضی زنان را وقت آمدن حیض میشود جهت فراغت نیامدن حیض علاجش ادرار
حیض ست و تدهین پشت بروغن گل **فصل ۳** در وجع خاصره و اسباب علامات و علاجش از
وجع ظهر جویند **فصل ۴** در وجع المفاصل یعنی درد بندگاه و عام ست که این درد با ورم
باشد یا بی ورم بالجمله آنچه در مفصل سرین افتد وجع الورک نامند و آنچه از ورک خیزد و در پای
فرود آید عرق النسا خوانند و آنچه در مفصل کعب یا در انگشتان پای افتد نقرس گویند و این
بیشتر در ابهام پای شود اما آنچه در مفصل اطراف افتد نامی علیحده ندارد و با هم مطلق که
وجع المفاصل ست مسمی ست و چونکه سائر اقسامش در اسباب و علاج متحد اند تدبیر
کلی نوشته می آید و بعضی امور که مخصوص اند باشاره بدان کرده خواهد شد بدان که سبب
وی اگر سوء مزاج ساده بود گرم یا سرد یا خشک نشان وی آنست که بتدریج حادث
شود و ثقل و ورم هیچ نبود پس آثار مخصوص هر کیفیت بر وجود آن گواهی دهد
علاجش تعدیل ست شرباً و طلاءً اما سوء مزاج رطب سبب وجع نمی شود
واگر کثرت خون بود نشانش حمرت عضو ست و تمدد و ضربان و علاجش

فصد بست از طرف مخالف اگر علت درد از یکطرف بود و اما از هر دو طرف و نیز ایضا
اگر علت در ید باشد اکحل زنند و اگر در رجل باشد باسلیق و هر چونکه باشد خون وافر گیرند
بعده حسب حاجت تلیین شکم کنند و اشربهٔ معدله دهند و در ابتدا در تبرید و ادعیه طلا نمایند
اما بعد فصد عند شدت درد مخدرات نیز بیفزایند و قریب بانتهای حیات ضماد سازند
چون بنفشه و خطمی و بعد رسیدن بانتها محللات چون اکلیل الملک بابونه بکار برند ضماداً و نطولاً
و اگر فساد خون بود بسبب آمیختن صفرا در وی آثار صفرا نیز پیدا بود چون شدت وجع و
حرقت و جز آن علاجش نیز فصد است و تلیین اما درینجا باخراج خون کثیر حاجت نیست و
بعد تنقیه استعمال مدرات بارد نفع تمام دارد و تضمید محللات اصلا درینجا نشاید و سکنجبین درین
هر دو انفع الاشیاست مآء تباشیر ترش نباید و اگر صفرا بود آثار صفرا صرف پیدا بود و علاجش
مبتنی بر تعدیل بست و قی نفع تمام دارد و لفصد حاجت نیست مانند که از صفرا صرف
وجع المفاصل نادرست که پیدا آید و اگر بلغم بود نشان وی کثرت ثقل است و دیگر آثار برودت
و علاجش قی است و اگر کفایت نکند بمنضج و مسهل پردازند بکرات و بعد تنقیه تام مدرات دهند
و درینجا بیجگاه روادع صرف و محلل صرف بکار نتوان بست و اگر سودا بود نشان وی کمودت
لونست و قلت وجع و تمدد و کثرت صلابت ورم و علاجش فصد است و تنقیه سودا بمسهل بعد
نضج تام و تضمید مراهم ملینه فائده چون فصد کنند رگ وسیع زنند پس اگر خون غلیظ و
سیاه آید وافر گیرند و اگر سرخ و صاف آید فوراً ابند کنند و تلطیف ماده کوشند بعده بفصد
پردازند و اگر ریح بود نشان او انتقال درد و شدت تمدد است و علاجش گلقند و گلاب
و عرق بادیان و شربت بزوری دادنست و روغن گل مالیدن و تنقیهٔ بلغم و تجوید هضم متوجه
بودن و نوع علیست از ریحی که از شدت حدت باستخوان میرسد و آنرا می شکند و فاسد میسازد

مسمی ست بریح الشوکه و تدبیرش اخراج خون و تنقیه صفراست تنبیه وجع المفاصل که

از مواد مرکب افتد علاجش نیز مرکب باید کرد و بدانند که سورنجان در جمیع اقسام نافعست

(و علامت آن آنست که از اعراض هر یک بحسب عادت و کثرت پیدا بوده باشد)

اکثار و طلاء مخصوص در بلغمی لیکن باید که چون بخورند زیره و زنجبیل آمیزند تا معده را ضرر

نرسد و در اشیای اکل و مفاصل ریم روغن حرب آرند تا عضلات مفاصل را آسیب

نرسد ذکر ادویه مسکن وجع سورنجان سپید و نبات مساوی کوفته بیخته سه درم با آب سرد دهند

دیگر کشنیز خشک سه درم با همچند شکر دهند دیگر تخم خشخاش سپید دو درم با همچند شکر دهند

دیگر اسبغول در آب گرم لت کنند و روغن گل آمیخته طلا نمایند دیگر حلبه با سرکه طلا سازند

فائده اگر از استعمال روادع و مخدر در نقرس و جز آن اختلال دماغ پدید آید باید که

آن دوا را زود از عضو بردارند و بطبیخ بابونه و خطمی تنطیل نمایند بران عضو تا ماده از دماغ

بمحل خود باز گردد و هر گاه در وجع الورک و عرق النسا دوا سود ندهد داغ دهند بر ورک در

وجعش و بر شتالنگ در عرق النسا و رگ عرق النسا کشودن در عرق النسا نیز نافع ست و

نشان این رگ آنست که گره دار باشد و احوط در داغ آنکه سیخ آهنی گرم کنند و بالاتر از شتالنگ

(و بعد بستن بران شاید نوشته پدید آید ۱۲)

بهشت انگشت داغ دهند در عرض و یک داغ بر بیخ خنصر و بنصر پشت پای دهند خط مانند

(معلوم ۱۲ — بر رگ عرق النسا ۱۲)

استعمال چوب چینی بشرائط مع حفظت اثر تمام دارد و در ازاله همه امراض مفاصل و غیر آن

فصل ۵ در دوالی و وی آنست که رگهای ساق بزرگ و سطبر شود علاجش تنقیه سودا و

بلغم ست و بعد فصد اسهال و قی رگهای مذکور را فصد کردن تا از ذات آن ماده بر آید پس از

ظهور خفت سپیده بیضه بر ساق طلا کنند یا بر بندند با عتدال تا ماده دیگر نریزد فصل ۶

در داء الفیل و وی آنست که پای مریض چون پای پیل نماید و علاجش نیز همانست که بدوالی

(لهذا بدین نام خوانند ۱۲)

گذشت و اگر شدید بود متعرض نباید شد فصل ۷ در تعقب العیی در دیا شنه و سببش

اگر زخم بود مرهم نهند و اگر ضربه یا سقطه بود ماميثا و گل ارمنی بآب یا گلاب نهند و آب سرد ریزند و باشد که حجامت کنند و اگر فشاردن موزه بود تدبیرش نیز همین است و اگر انصباب مواد بود اگر مادهٔ خون است فصد و اگر دیگر است قی و اسهال باید فرمود و در چار روغن گل و دربار روغن بابونه و فرفیون و قسط مالند **فصل ۶** در وجع کف الرجل و این مرضیست که کف پای درد کند و پا نهادن متعسر بود و علاجش عدس در سرکه پخته ضماد کردن است و اگر خون غالب بود فصد مقدم دارند **باب ۲۴** در حمیات یعنی تپها و این سه گونه باشد حمی یومی و حمی خلطی و حمی دقی **فصل ۱** در حمی یوم و این تپی است که بروح تعلق دارد اصالةً و در اکثر بیک روز زائل میشود لهذا بدین نام مسمی است و وی حسب سبب باسمی مخصوص است چنانچه غمی و همی و فزعی و فکری و غضبی و فرحی و سهری و قشفی و تعبی و استفراغی و وجعی و غشی و جوعی و عطشی و سددی و استحصانی و تخمی و ورمی و شمسی و ناری و غذائی و دوائی و زکامی و نزلی و شرابی و ضجری و معنی هر یک معلوم است و هر واحد ازین اسباب چون مفرط میشود روح را گرم میکند و تپ می آرد پس اگر تعلق حرارت بیشتر بروح نفسانی بود یا حیوانی یا طبیعی تپ را نیز بهمان روح مضاف سازند چون حمی یوم نفسانی و حمی یوم حیوانی و حمی یوم طبیعی و از ظهور ضرر بین دررسی ازین ارواح توان دانست که در کدام روح تعلق گرفته و علامت حمی یوم علی الاطلاق آنست که حرارت او یکسان بود غیر سوزان بمشابهٔ حرارتی که از ریاضت می شود و از آثار عفنی و دقی معرا بود و در اکثر بیک شبانروز منقضی شود بشرطیکه منتقل بحمی دیگر نشود و علاجش ازالهٔ سبب است بهر چه در خور وی بود و بدانند که درین تپ از غذا باز ندارند مگر در تخمی و ایضا استفراغ نفرمایند مگر در سددی که سببش امتلا

بود و در استحصافی که مع ذلک بدن ممتلی باشد و در تخمی که هنوز ثقل موجود باشد و در

نزلی که حار بود و پوشیده نماند که دلک و ریاضت معتدل و استحمام در استحصافی

انفع است و در سدّه نافع استحصافی آنست که مسام بسته شوند و بشره کثیف گردد و سدّه

آنست که در عروق ضیقه ماده بند شود اما تشنّج آنست که از ترک ریاضت یا ترک استحمام و

مانند آن هر چه محلّل فضول باشد واقع شود خواه بسبب انجماد یا نه و زحیری اگرچه همچون دیگر

امراض نیز خالی ازان نیست که احداث تپ کند بوجع میکند یا باستفراغ اما تخصیص او

بذکر محتمل بنا بر کثرت وقوع آن باشد یا بنا بر اتفاق **فصل ٢** در حمی خلطی و چون خلط چهار است

بچهار قسم این قسم منقسم شده **قسم اول** در دموی یعنی خونی و این دوگونه است یکی آنکه خون

گرم شود فقط و افزون گردد و تب آرد بی آنکه متعفن شود **دوم** آنکه متعفن شود و این

تب را علی الاطلاق مطبقه خوانند و آنرا که غیر عفنی است سوناخس نامند و نشان این تب از

آثار غلبه خون یا عفونت آن و ایضاً از ناگسستن تپ نیامدن عرق پوشیدن نیست

و در عفنی تعفن در بول و براز لازم است و کذالک همه اعراض در ثوران بود نسبت

سوناخس و علاج این تپ اخراج خون است بهر وجه که ممکن و اسهل باشد و حسب حاجت بتطفیه

و تصفیه کوشیدن بالجمله افراط تبرید درین تپ منع ست تا به نفس غش ننجامد و در

سوناخس خون هر چند بیشتر گیرند بهتر است و در عفنی بقدر مناسب پس اگر رقت در خون باشد

تغلیظ کنند بشربت عناب و اگر غلیظ باشد تلطیف نمایند بسکنجبین ساده و هر چه ملین

طبیعت است باید داد و هر گاه بعد بحران ماده در رگها باقی باشد آب کاسنی سبز بقدر

بیست درم بستانند و بجوشانند و کف بردارند و پانزده درم سکنجبین بیامیزند و

بدهند و آنجا که سرفه باشد دادن حموضات ضرر دانند لعاب بهدانه و اسبغول باید

باید آمیخت و شربت بنفشه لعوق باید کرد و اگر عوض حموضات چیزی دیگر دهند که هم تب را
نفع دهد و سرفه را نیز مضر نبود بهتر باشد و درین تب عناب خیسانیده یا جوشانیده آب وی
بکرات نوشانیدن و مداومت بران نمودن اثر تمام دارد خاصه آنجا که تغلیظ مطلوب
باشد و اسبغول فقط در تصفیه خون کفایت دارد و آب لوبیز نافع ترست و سرفه را هم بسیار
مضر نیست **قسم دوم** در صفراوی مفرد و مرکب و نشان صفرا و غیره در مقدمه کتاب
گذشت درینجا باید دانست که اگر ماده صفرا داخل رگها عفن شود تب لازم میباید دیگر و
درمیان اشتداد و سکون و این را غب لازم سوسه میگویند پس اگر ماده مذکور در رگها حوالی دل
و معده باشد و عوارض سخت اشد باشند و این تب را محرقه خوانند و اگر خارج رگها عفن شود غب
دائره نامند پس آنجا که ماده صفرا خالص بود غب خالص گویند و اگر با بلغم مرکب بود و ترکیب او
شدید باشد چنانچه امتیاز بینهما نتوان کرد غب غیر خالص نامند و اگر ترکیب بشدت نبود شطر الغب نیز
خوانند بالجمله خاصه خالصه دائره است که یکروز آید و یک روز نه مگر آنکه دو غب جمع آیند و خاصه
غیر خالصه دائره است که یک روز بشدت آید و دوم روز نیز اندکی تغیر پدید آید اما شطر الغب که
هر دو ماده اش خارج عروق عفن باشد خاصه ولیست که یکروز آثار تب بلغم پدید آید و روز دوم
هم آثار بلغمی و هم آثار صفراوی زیرا که بلغمی هر روز نوبت کند و صفراوی یکروز میان و اگر هر دو داخل
عروق باشند آثار هر دو لازم بوند و مع ذالک یکروز درمیان تغیری زائد پدید آید و اگر صفرا
داخل عروق بود و بلغم خارج آن صفراوی لازم باشد و بلغمی نیز هر روز آید و درینجا نیز یکروز
درمیان اشتداد ما لازم ست کما لا یخفی و این هر سه نوع شطر الغب غیر خالصه
مسمی ست و اگر صفرا خارج عروق بود و بلغم داخل آن بلغمی لازم باشد و صفراوی
یک روز در میان آید و روز نوبت صفرا عوارض اشتداد تمام نمایند

واین نوع لشطر الغب خالصه موصوف است **فائده** غب خالص لازم زیاده از یک
هفته و غب خالص اگر زیاده بر هفت نوبت که دو هفته باشد نمیاند بشرطیکه سوء تدبیر
نشود علاج ظاهرست که ماده صفرا محتاج تبرید و ترطیب ست و نقتقیه اگر طبع قبض
باشد لیکن بنابد که درانجا ماده داخل رگها بود افراط در تبرید نشاید کرد و تنضیج ماده بیشتر
مراعات باید نمود مگر در محرقه صفراوی که تبرید کثیر مطلوبست تا بدق نینجامد الا در
محرقه که ماده دران نسبت بحرارت غالب تر باشد که درینجا تنضیج و تنقیه مقدم
دارند مع رعایت تبرید و بعد تنقیه تبرید افزایند و درین تپ اگر خون نیز غالب
بینند و بول سرخ و غلیظ باشد فصد مجوزست خاصه ماده داخل رگها بود اما جرأتی
که در دموی کنند بفصد درینجا نتوان کرد و خون باید گرفت اما کمتر پس از تنضیج صفرا
ومنع از فصد در صفراوی که گفته اند بر تقدیریست که صفرا خالص بود و خون غالب
نباشد و بدانند که در حمیات دائره اگر ممکن باشد روز نوبت غذا نباید داد و هرگاه سرما
و لرزه آغاز کند سکنجبین در آب گرم باید خورانید تا باشد که صفرا بقی برآید و اگرچه برآید بقوت تهیج
تحلیل میابد و لرزه ساکن میشود و چون تپ فرود آید پاشویه فرمایند و پایها بمالند تا تنقیه حرارت
از سر فرو گشته و سکنجبین درینوقت نیز موافق ست و استفراغ حسب میل ماده درینوقت باید کرد
مثلا اگر با غثیان بوده مانع نبود قی فرمایند و اگر با قراقر اسهال بود مسهل دهند و اگر با تقاضای بول
بود و فراغت نیاید مدرات نوشانند و اگر باندا وت پوست بود و عرق خوب نیاید تعریق نمایند و آنجا که
میل ماده هیچ جانب نبود اسهال اوفق ست و در تپهای گرم اولی ترست که ترنجبین دهند مگر همراه آلو یا تمر هندی
و تا که کار از آب فواکه گشاید چیزی دیگر دادن نشاید بتجربه ملین مبارک و آنجا که صفرای خالص نبود پیش از
تنضیج مسهل ندهند بلکه ملین هم ندهند مگر آنکه ماده هایج بود و هر چند که بیشتر بینند تبرید کمتر کنند

مگر آنکه با تپ شور باشد که در انجا بجز تبرید نباید کرد با لجمله در علاج تپ جنس و فصل و نوع
و ترکیب کما حقه مفهوم نشود دلیری بعلاج نشاید نمود و قرص گل در مرکب بسیار نافع است
و سکنجبین همراه گلقند بدستور و عوارضات که در محرقه پدید آید افراط عرق است
و رعاف و سبات و ضیق النفس و شهوت کلبی و عطش متواتر و غشی و مانند آن و تدبیر هر یک از
محلش جویند با رعایت تپ و محافظت قوانین و نوعیست از صفرای که درون گرم بود
و بیرون سرد و این نیز حمی است به لیفوریا و نشان وی لزوم تپ است و نوبت غب شدن
و دیگر آثار صفرا پیدا بودن و گرمی باطن و سردی ظاهر گواهی دادن علاجش علاج غب خالصه است
و سکنجبین با گلقند نافع و نوعیست که صفراوی با غشی باشد و این را حمی غشیه گویند و علاجش
از حمی غشی گیرند و وقت نوبت نان در آب لیمو تر کرده چند لقمه بخورند قسم سوم در حمی بلغمی و
ماده وی اگر داخل رگها عفن شود لثقه خوانند و این ماده اگر بلغم شور بود در عروق و نواحی
دل و معده باشد ایضا مسمی ست بمحرقه اما در محرقه صفراوی و محرقه بلغمی از ظهور آثار که
بهر ماده مخصوص شد فرق مبین ست و اگر خارج رگها عفن شود نایبه نامند و مواظبه خوانند اما
لثقه لازم شد و بی لرزه اگر چه گاه تر شود لیکن محسوس نباشد فتور او و نایبه هر روز یکبار دو بار
فرو انگیزد و دیگر آثار بلغم پیدا بود مگر آنکه بلغم شور باشد که علامت حرارت در وی پدید آید
و هر چند که باشد این حرارت بحرارت صفرا نرسد و نشان بلغم مالح آنست که ابتدا به قشعریره
کند و برد و لرزه کم باشد و نشان زجاجی آنکه لرزه شدید بود و نشان حامض آنکه
برد شدید بود و نشان حلو آنکه برد در وی کم باشد و در اکثر تا چند نوبت از قشعریره
و برد و نافض هیچ نباشد علاج تا یک هفته سکنجبین عسلی و ماء العسل که در وی زوفا
پخته باشند و کشکاب که در وی قدری بادیان و نخود مطبوخ بود همی دهند و

سکنجبین گلقند و بعد یکهفته قی فرمایند به سکنجبین و آب گرم خصوص وقت آغاز نوبت
و سکنجبین و آب گرم کثیر المقدار دهند و هرچه بآسانی برآید بهترست مبالغه نباید کرد
و گاه گاه انیسون همراه گلقند خوردن و پودینه و مصطگی خائیدن لازم دانند و بعد نضج
تام مسهل تواند داد و اگر طبع قبض باشد هر شب دوا تبرید بقدر حاجت دادن و صبح یکدرم
گلقند خورانیدن و عقب آن ده درم سکنجبین عسلی نوشانیدن نافع ست خصوص وقتیکه
رفع قبض مطلوب بود اگر بول غلیظ و رنگین باشد فصد محذورست از آنجا که دماغ ضعیف
بود سکنجبین نباید داد و بعد استفراغ قرص گل اثر تمام دارد و اگر ناخواه کوفته بیخته با شهد
آمیزند و سه درم بدهند تپ بلغمی کهنه که سخت بلرزاند و دیر گرم شود دفع گردد و غاریقون
یکدرم با عسل همین عمل کند و در لثقه بدادن منضجات ملطفات چندان دیری که در نائبه کنند
نتوان کرد و خاصه که صداع یا ضعف دماغ داشته باشد نوعیست از حمی بلغمی که درون
سرد باشد و بیرون گرم این حمی را نقیالوس گویند و نوعیست از آن که درون گرم بود
و بیرون سرد و این حمی را لیفوریا گویند و این بیشتر در نائبه افتد و طریق علاج آن بهما نست
که گذشت **فائده** گاه باشد که لیفوریا صفراوی باشد چنانچه گفته شد در صفراوی و نوعی
دیگرست از بلغمی که در وی حرارت و برودت معاً محسوس شود بظاهر و باطن و نوعی دیگرست
که برودت در باطن باشد و ظاهر بحال اصلی بود و لرزه با دوار افتد بی حرارت این مرض
نام ندارد و نوعی دیگرست که در روز آید و در شب فرود آید و این را شطر گویند و نوعی
دیگر ضد آنست و این را لیلی نامند علاج این همه تلطیف خلط است و جز آن که گذشت قسم چهارم
در حمیات سوداوی و این نیز اگر ماده وی داخل عروق باشد ربع لازم گویند و نشان
وی لزوم تپ است و ربع ذلک دو روز در میان داده گشته شدن و اگر خارج عروق

بود ربع دائر خوانند و وی بعد دو روز نوبت میکند و از انکه روز اخذ وی بحساب روز ترک چهارم روز ست ربع می نامند و بر همین قیاس نمایند اسامی این حمی اکه تسمیه وی باعتبار یوم اخذ و ترک نهاده اند چون خمس سدس سبع و ثمن و تسع و عشر همه مکسو الاول زیاده برین نیز مشهو شده است اما ربع کثیر الوقوع ست نسبت باخواتش و ربع از دو وجه بیرون نیست یکی انکه از عفونت سودای طبعی بود و تقدم تناول چیزهای سودا افزا و صغر نبض بران گواهی دهد دوم آنکه از سودای غیر طبعی افتد و چون متحقق است هر خلط که بسوزد سودای غیر طبعی میشود پس ربع یا دموی باشد یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی و ظهو آثار هر یک ازین اخلاط بران گواهی دهد و ربع صفراوی با حرارت میباشد و زود میگذرد و پوشیده نماند که تپ ربع از جمله امراض مزمنه است اکثر دیر میماند و باشد که در پنج و شش نوبت منقضی شود و باز عود کند علاج تدبیر مشترک در جمیع اقسام آنست که روز نوبت خاصه که نوبت اول و ربود غذا ندهند خصوص آب سرد و هر چه از جنس میوه تر باشد و آنچه بادانگیز بود و هر چه گرم و خشک و آنچه سریع التعفن بود منع نمایند و مهما امکن در نضج کوشند و چیزهای مرطب غذا و دوا او و پس از نضج تنقیه نمایند حسب اخلاط مذکورات و در دموی فصد فرمایند اما بعد دو سه نوبت و در دیگر اقسام نیز فصد مجوز ست اما پس از نضج مگر در صفراوی و آنجا که خون سرخ و صاف بر آید نشاید گرفت البته و از انکه این تپ دیر میکشد بمراعات قوت باید کوشید و پرهیز سخت نباید فرمود و سر هر ماه فصد اسلیم کردن و خون اندکی گرفتن و روز نوبت یک گهڑی پیش از آمدن تپ محجمه بر سر زنهادن و بسیار مکیدن ظاهر النفع ست **فائده** حمیات که ترکیب افتد کثیر اند و باسمی علحده مخصوص نیستند مگر شطر الغب و غب غیر خالص و ازینها آنرا که با انتظام اند مختلط نامند و ترکیبات از سه وجه بیرون نیست یکی آنکه تپ هنوز در بدن موجود

باشد که تبی دیگر گیرد و این ترکیب را مداخله گویند دوم آنکه چون یک تپ یکبار رود
دیگر تپ سر آرد و این ترکیب را مبادله نامند سوم آنکه دو تپ معاً گیرند خواه ترکیب اینها معاً
باشد یا نه و این ترکیب را مشارکه خوانند و مشابکه نامند و علاجش تأمل نمایند تحقیق نموده
و هر چه غالب باشد ازاله آن بیشتر مرعی دارند **فصل ۳** در حمی دق و دق آنست که حرارت غریبه
با عضای اصلی خصوص دل آویزد و رطوبات طبعی بدان را شروع در افنا نماید و این تپ اگر
در ابتدا است بجز دق و یرا می خوانند لیکن چون بدرجه دوم رسد و گدازش در اعضا افتد ذبول
نامند و چون از نهم تجاوز کند و سوی ریختن گیرد مفتت و مختف گویند و درین وقت
تدارک مشکل است و علامت دق مفرد آنست که تپ لازم باشد و بعد خوردن غذا
بر افروزد و نبض صلب و ضعیف و متواتر بود و بعد تناول طعام میل بقوت و عظم نماید
و چیزی در بول پدید آید علاج ترطیب و تبرید کوشند حسب حاجت باصلاح غذا و دوا
و دوا و شیر خر و روغن درین تپ نافعست اگر با تپ دیگر یار شود و طریق تهرب اینها
از مطولات جویند و درین مرض مهما امکن تقویت اعضای رئیسه کوشند مع مراعات ترطیب
تا ممکن باشد احتیاط نمایند که طبع نرم نشود و هرگاه ضعف پدید آید ماء اللحم نیکو چیز است
و بدانکه مرضی است مشابه بدق که اطبا آنرا دق الشیخوخت نامند و دق الهرم خوانند و وی
آنست که حال جوان مشابه پیران شود و حال پیران خراب تر از آنکه بود گردد بی حرارت و
وی بیشتر پیر را افتد و بجوانان کم و بکودکان کمتر و سبب وی سرد شدن دل است از افراط
تبرید در حمیات یا نوشیدن آب سرد بعد ریاضت یا بموجبی دیگر و علاجش تعدیل مزاج است
باستعمال آنچه گرم تر بود نه بافراط و گاه گاه عسل لیسیدن نافعست اگر مستحکم شود متعذر
البرء است اما دست از تدبیر باز ندارند که بهلاک عاجل انجامد و ورق زر سودمند است

خصوص همراه عسل یا جلاب و ماء اللحم نیز و زرده بیضه بدستور **فصل ۴** در حمی جدری

و حصبه نشان انها تا سه عظیم است درد پشت و خاریدن بینی و آمدن اشک و ترسیدن

بیدار شدن علامات حصبه تابه سناک تر باشد و درد کمر درین کمتر بود و نسبت بحمی جدری و علاج

این تپ قبل از بروز جدری و حصبه خون کم کردنست و تسکین نمودن و شربت عناب

مداومت کردن اما بعد بروز اصلا تنقیه نشاید کرد و بهمه حال کوشند که تمامه بر آید و

اینچنان باشد که بدن بجامه بپوشند و آب سرد جرعه جرعه همی دهند و خاکستر در فرش یا

و در آب جوشانیده زیر جامه بدارند **فصل ۵** در حمی وبائی و این تپی ست مهلک که

در هنگام وبا افتد و علاج تا که طاعون بر نیامده به تنقیه و تلطفیه کوشند و دل و دماغ را قوت دهند

و بعد ظهور طاعون بمعالجه وی که گفته آید رجوع نمایند **باب ۲۵** در اورام و بثور ظاهر بدن

و آنچه بظاهر تن تعلق دارد **فصل ۱** در اورام و مانند آن ورم خرد مسمی است به بثور و اورام

را اقسام است و هر قسمی نامی دارد چنانکه بباید بدانکه فلغمونی ورم غلیظ کثیر العظم دموی است

که با وجع و ضربان شدید باشد علاجش فصد است و در ابتدا التضمید رادعات چون

صندل و فوفل و گل ارمنی و مامیثا و اقاقیا و گل سرخ و کاسنی و مانند آن کردن و در

تزاید قدری از مرخیات چون آرد جو و کشنیز تر و خطمی و خبازی و مانند آن نیز ضم ساختن

با رادعات و در انتهاء مرخیات و محلل چون آرد باقلی و خطمی و خبازی بابونه و تخم مرو و

جز آن بکار بستن و در انحطاط محلل فقط چون بابونه و اکلیل و تخم کتان و حلبه و مانند آن استعمال

نمودن و آنجا که ماده تحلیل نیابد و رو بجمع آرد چیزها پزنده چون تخم کنوچه و تخم کتان و

انجیر و مانند آن ضماد سازند تا پخته شود پس اگر خود بشگافد فبها و گرنه چیزی مفجر یعنی

شگافنده چون سرگین کبوتر و اشق بر نهند یا باهن سر دهند و بعد فصد اگر به تسکین

حاجت آید بمطبوخ فواکه یا ملین مبارک تواند داد **فائده** آنچه گفته شد در سائر اورام همین قاعده را مرعی دارند مگر در اورام مغابن که از دفع اعضای رئیسه باشد استعمال ادویه قابضه جائز نیست **سقاقلوس** ورم خبیث عظیم است که عضو را میمیراند و سیاه و فاسد میگرداند و علاجش قبل از آنکه عضو سیاه شود شرط عمیق زدن است و از نفس عضو خون کشیدن و بعد گرفتن خون آرد کرسنه به سکنجبین آمیخته طلا نمایند اما بعد ظهور سیاهی در عضو بلا تمهل قطع کنند عضو را تا فساد او بعضو دیگر سرایت نکند لهذا فصد درین تجویز نیست و اگر عضو قابل قطع نبود حوالی آن داغ دهند و تا که سقاقلوس مستحکم نشده **غانغرایا** نیز نامند **حمره** ورم صفراویست که بپارسی سرخ باده گویند پس اگر صفرای خالص است حمرهٔ خالصه نامند و سوزان و درخشان و ساعی باشد و زرد رنگ و اگر ترکیب با خون است سریع السعی نبود و سوزان نباشد و سرخ بود علاج در خالص تنقیهٔ صفرا نمایند و ادویهٔ سرد و تر طلا فرمایند همه وقت و در غیر خالص نخست فصد کنند بعده تنقیهٔ صفرا نمایند و در تضمید قاعدهٔ فلغمونی مرعی دارند باعتبار اوقات **جمره** بپارسی آتشک گویند و این حباب است که پهنا شوند و سرخ و باد در وی قوی میبود گویا آتش نهاده اند و علاجش تنقیهٔ صفرا است و اگر خون غالب باشد فصد نیز نمایند و بعضی زنند تا که خون آن قدر گیرند که غشی افتد و این و اطلا نمایند که بجمره مخصوص است و کره بر زمین گرم اندازند تا که بجوشد پس برگیرند و کافور آمیزند و طلا سازند و اگر گل ارمنی یا گل سرشوی نیز آمیزند بهتر باشد **نمله** و آن بثره باشد یا شور که با حرقت شدید و خارش بود از جای خود تجاوز همیکند پس اگر مادهٔ او صفرای خالص است نملهٔ ساذج گویند و اگر با خون مختلط باشد متاکله خوانند و ساذج آن بر ظاهر پوست باشد و متاکله در پوست و گوشت بهر دو سرایت کند و علاجش حسب تناسب نمایند و طلائیه حمره نافعست و دواء النمله و حوالی این ضماد نمایند

تدارک جراحت بمرهم اسفیداج فرمایند جبا ورسیه تبور صغار کاورس مانند ست که بشر سیبیه و بخش سرخ باشد و متفرق بر آید علاجش تنقیه صفرا و بلغم است و پوست انار بگلاب و قدری سرکه طلا کردن و فصد اگر حاجت آید محورست نار فارسی بثره پر آب رقیق شدید الحرقه و کثیر الحکه است که چون بر آید زود خشک شده گردد و بیش از روز او خطوط سرخ ظاهر گردد المحل پدید می آید و این را هم آتشک گویند و بعضی حمره نامند و علاجش فصد است و تنقیه صفرا و تضمید مرزنجوش سنگ بگلاب یا بازو لبر که شاه نفاطات بثور کبار مشابه آبله است که از سوختن می افتد و در وی اکثر آب رقیق میباشد و گاه خون رقیق و گاه بخر ریح غلیظ هیچ نباشد و دین را سمی به نفاخات نیز و علاجش فصد و تغلیظ خون است بعد از انکه نفاطه بعظم خود برسد باید که بسوزن زر بشکافند و مرداسنگ طلا نمایند شری بثور مسطحه بسرخی مایل ست که بعضی از وی خرد بود و بعضی بزرگ و اکثر دفعة می افتد با خارش و کرب و اگر رطوبت از وی بر آید دلم خوانند و وی اکثر دموی بود و گاه بلغمی آثار هر یک بین ست و علاجش در دموی فصد است و تلیین و تضمید سرکه و گلاب و در بلغمی تنقیه و تقطیع بلغم و شری بلغمی را بعضی بنات اللیل باشیر امیست و آن از صفرا و خون پدید آید در روی و نشان وی آنست که روی بغایت سرخ باشد و درد کند و ضربان و سر و گوش و بینی و رخساره و جبهه منتفخ شود و علاجش خون کثیر گرفتن ست و بعد آن طبع را نرم کردن و وقت تلیین بر حلق و سینه مرداسنگ ضماد نمایند تا ماده از روی بسینه نریزد و طبیخ سپستان و عناب بسکنجبین آمیخته نوشیدن اثر تمام دارد طاعون ورمیست که اکثر در ایام وبا پدید می آید و حرقت شدید لازم آنست و رنگش سرخ میباشد یا زرد یا کمید سبز یا سیاه و هر یک بترتیب بدترست علاج در تبرید و تقویت دل و دماغ مبالغه نمایند و نواحی ورم چیزها بشر طلا نمایند بنفشه ورم و بنفشه ورم شرط زنند عمیق و آب گرم

بشویند تا خون بسیار برآید و هرگاه امتلای خون باشد فصد مجوزست خاصه کہ اول شرط
بر ورم زده باشند **اورام مغابن** ورم غیر سمی ست که در بغل یا پس گوش یا بن ران
پدید آید و اگر بسبب قرحه یا جرح عضوی بود چنانچه در بن ران از قرحه پا پدید می آید
و مانند آن جدوار طلا کردن کافیست محتاج تنقیه نیست و اگر بدون آن بود از دفع
اعضای رئیس ماده ادویه مرخیه ضماد نمایند و قطعا رادعات دیگر اورام بی سمیت که در ابتدا
استعمال رادعات دران لازم ست چون ماده رو بجمع آرد بنضج و تفجیر کوشند آکله بپارسی
خوره گویند و خاصه وی ست که بگوشت نواحی تعدی میکند بسرعت مثلا اگر صبح در عضوی پدید آید
تا شام بقدر فلوس خیارشنبر وسعت میگیرد و علاج کردن آن داغ دادنست و منع لک
گل ارمنی با سرکه حوالی آن طلا ساختن و تنقیه بدن بمبالغه نمودن و بسرکه و آب یا
بشراب جراحت را شستن و اگر سوزند بهتر بنفس آکله داغ دهند بروغن کنجد به بنوجه که
روغن کنجد بسخت گرم کنند و حوالی آن از خمیر بگیرند و در میانش روغن جوشان بیندازند +
دمل ورم سرخ و علاجش تنقیه خون و نگاه داشتن اطلاق و سکنجبین خورانیدن و از ابتدا آبانه در روای عاشت
نهادن و در چهارم ابلن اسپغول سپید و تخم مرغ سرشته ضماد نمایند و چون رو بجمع نهد بنیر و گشتنه
و بعد پاک شدن ریم باندمال کوشند ادویه منضجه انجیر و علک کوفته ضماد نمایند دیگر
خمیر گندم باندک نمک و روغن کتان و عسل آمیزند و بر نهند ادویه منفجره خمیر ترش و تخم مرد
سرگین کبوتر و آهک آب نارسیده نرزده و تخم مرغ و عسل سرشته ضماد سازند و میدهند که
با آهن بهتر از شگافتن بدو است **فائده** اگر همان روز که دمل ظاهر شود آهک بروغن کنجد با سپیده
مرغ سرشته طلا نمایند زیاده نشود **دبیله** و دوی ورمیست بزرگتر از دمل که درد و تکند و
عامست که بر ظاهر بدن پدید آید یا در باطن آن و باید دانست که ماده او مختلف الالوانست و متنوع القوام

اورام مغابن

۱ ای از جنس ...
۲ بغل ... پس گوش ... بن ران
۳ ... بالضم ...
۴ ... ضماد سازند ...
۵ آکله ...
۶ دمل ...
۷ ...
۸ ...

می برآید همچون گل سیاه و ریزهٔ سفال و ریزهٔ ناخن و مانند آن علاجش بعد تنقیه و
تلطیف تدبیر مرهم داخلیون ضماد کردنست و بعد نضج شگافتن باید که ماده را بدفعات
برآرند زیرا که بیکبارگی برآوردنش اکثر غشی می آرد و بعد پاک کردن از ریم مثانهٔ کهنه ان
پر سازند تا ریم را بچیند پس باندمال جراحت کوشند و دبیله که در اعضای افتد بهر یک در محلش
گذشت **خراج** و آن نیز ورم بزرگ ست که میل بجمع کند و تدبیرش همانست که در دبیله
گذشت **فائده** آماس تا پخته نشود نشگافند و بهترین محل شگاف آنجاست که بلند
شده باشد و نرم گشته باشد و باید که شق پائین تر بود تا ماده خوب برآید **اوذیما** ورم نرم
سپید رنگ ست که بی حرارت و بی درد باشد و تازی ورم رخو نامند علاجش اصلاح مزاج و تنقیه
بلغم ست و نطرون با آب خاکستر درخت انگور و قدری سرکه ضماد نمایند و صبر با سرکه و گلاب
نیز کافیست **نفخه** ورم ریحی اگویند و نشان وی سبکی ست و بعد غمز همچنان بحالت خود
برآمدن بمثابه مشک پر باد علاجش از چیزهای بادانگیز پرهیز ست و شکننده باد خوردن
و بجاورس تکمید کردن و طلای اوذیما بکار بستن **سلعه** ورم غلیظ غیر صلب ست که زیر پوست
از حرکت دادن حرکت میکند و محاش و وی اقسام ست شحمیه و عسلیه و ازدهالیه و شیرازیه و
علاجش تنقیه بلغم ست و داخلیون و المرهم نهادن پس اگر تحلیل نیابد ادویه متعفنه گذارند تا
بپوسانند یا شق نمایند پوست او و سلعه را برآرند باحتیاط چنانکه بیرون آید **غده و عقد** فرق
صلابت که بر ظاهر بدن افتد و فرق درین و سلعه آنست که اینها سخت شوند و کلان نمی شوند
و اگر کثیر الماده باشد در جنب او دیگر غده پیدا می آید بخلاف سلعه که کلان می شود و هیچ جا خالی
از ریم نمی باشد و علاجش داخلیون نهادنست و قطعهٔ ثقیل ارزیز بستن **فوجیتلا** و سیکه در اعضای
غددی پدید آید و از جنس طاعون ست علاجش همانست که در اورام مغابن گذشت **خنازیر** همچون

سلعه بود در نتو و قبول غمز مگر آنکه خنازیر نسبت به سلعه میل بسختی دارد و بیشتر در گوشت نرم پدید می آید خاصه در گردن و بغل و علاجش تنقیه بلغم است و دخلیون نهادن و بهر تنقیه بهتر بنا بر چیزها حب خیزران و حب صلی و اطریفل صغیر سقیروس ورم صلب را گویند و علاجش تنقیه سودا است و مرهم داخلیون نهادن و باشد که از بلغم یا از ترکیب سودا و بلغم افتد و صلابت در نسبت بسودا کمتر باشد و علاجش تنقیه است حسب الخلط و بعضی ازین عدیم الحس باشد و بعضی ذی حس و انچه ذی حس باشد و الم کند مسمی است به سقیروس غیر خالص این را تدارک توان کرد بخلاف عدیم الحس که لا برء له گفته اند سرطان ورم سودا ویست که شدید الصلابت و کمد اللون و مستدیر الشکل باشد و سطحش اگنده و در عضو فرورفته بود و در نواحی آن رگهای سرخ و سبز پدید آید و مجموع بسرطان ماند علاجش تنقیه سوداست بتدریج و در اصلاح مزاج جگر کوشیدن و در ابتدا رادعات ضماد کردن تا متقرح شود و بعد تقرح انچه مدمل و مسکن و مانع از دیاد بود بکار برند چون سپیده ارزیز و توتیای مغسول و خراطین بروغن گل آمیخته عرق مدنی بپارسی رشته گویند و علاجش در ابتدای ظهور فصد است و بعده بر نفس ورم زلو نهادن و تنقیه سوداست و ترطیب نمودن و صبر بآب گشنیز تر و آب کاسنی سبز طلا کردن و صبر در رفع این مرض مخصوص است اول روز نیم درم صبر در آب کاسنی بشب تر نمایند و صبح آن بنوشانند فقط یا بقند و روز دوم یکدرم صبر کنند و روز سوم یکنیم درم سه روز کافیست و چون رشته سر برآرد بر قطعه اسرب بپیچند تا از ثقالت رشته بیرون آید و نواحی ورم روغن مالند و آب گرم مثانه بز یا گاو نهاده تکمید نمایند و احتیاط ورزند تا گسسته نشود و اگر بگسلد بشگافند در طول تا که ماده فاسد جمله برآید پس باندمال کوشند و معجون فلاسفه بخاصیت نافع این علت است جذام

علتی ست که هیأت اعضا را فاسد میسازد بغایت و پهن شدن بینی و گرفتن آواز و مشابه شدن وجه بشیر خاصه و بسبب این ادا، الاسد نیز گویند و علاجش تنقیه بدن بفصدها و مسهلهای متعدده و دوام استحمام و ترطیب دماغ و ادام غذا و سعوطها و مروخها و بهترین اغذیه شیر گوسپند ست اگر فقط برهمان اقتصار کنند بهتر والا با نان نیز شاید خورد و هر چه سودا افزاست ترک نمایند و از معالجه این ملول نشوند که بعد دیر علاج می پذیرد و سعفه قروحیکه بیشتر در سر و گاهی در بدن پدید می آید و وی اگر تر باشد زرد آب ازان بر آید سعفه رطب نامند و شیرنجه گویند و اگر خشک باشد و قشرهای سپید ازان جدا شوند سعفه یابس نامند علاج در رطب فصد نمایند و بعده بطبیخ هلیله و شاهتره تنقیه فرمایند و در اصلاح خون کوشند و زرد چوبه و پوست انار و مرداسنگ و حنا باریک ساخته بسرکه و روغن گل طلا سازند و در یابس تنقیه سودا نمایند و در ترطیب مزاج کوشند اکلا و طلاء و سعوطا و نوعیست از رطب که آنرا شهدیه گویند و نوعیست که آنرا روس الابر نامند و نوعیست که آنرا عجزی گویند و وی مشابه بدنبل بود و در ابتدا سخت باشد و قیح نکند و نوعیست که آنرا تینی نامند و نوعیست که آنرا سعفه حمراء گویند و نشانش آنست که چون سر تراشند پوست سر سرخ شود و تدبیر همه تنقیه و اصلاح ست جرب بیماری که نامند و وی خارش مع البثور ست پس اگر خشک باشد جرب یابس گویند و اگر تر باشد و زرد آب از وی بر آید جرب رطب خوانند علاج در جرب یابس ترطیب کوشند ظاهرا و باطنا و بعد حصول ترطیب تنقیه نمایند بدفعات و بآب گرم غسل کردن و روغن گل بسرکه مالیدن مجرب ست و در رطب نخست فصد کنند و بعده بحسب غلبه خلط مسهل دهند و زنهار ادویه حار طلا نسازند حکه خارش بی بثور ست علاجش نسبت بما که در جرب یابس گذشت و حکه که در اعضای مخصوص افتد

درمحاسن گذشت و برای حکه قبل ودیر حلبه وتخم کتان بعسل جوشانیده خرقه بدان آلوده بر دا شتن
سودمند ست **فائده** جرب حکه وشری که اطفال را افتد بعد اخراج خون بمحاجم یا علق بطبیخ
گل سرخ وبنفشه ونیلوفر وجو مقشر کوفته بدن بشویند وروغن بر بدن طفل بمالند
وتدبیر دایه نمایند **حصف** بفتح حا وصاد مهملتین شوره خرد سرخ ست که با خارش شدید وخلش باشد وازاسهال صفرا کمتر گردد
نیز گویند وعلاجش بعد تنقیه اسهال صفرا نمک وحنا بسرکه مالیدن ست **ثوبا** یا ثالیل بو
وبهندی داد نامند و آن خشونتی ست شبیه دوره که بخارش پدید آید علاج اگر نو پیدا است ودر
گوشت سرایت نکرده حضض بسرکه یا هلیله بسرکه سائیده مالیدن کفایت کند واگر اندکی
تاثیری در گوشت کرده زلو بران چسپانند واشق بسرکه ومر بسرکه سائیده طلا نمایند واگر تاثیر
تمام در گوشت کرده باشد واز ذی غلظت بود نخست بفصد ومسهل سودا پردازند وبحجام روند
بعده از نفس عضو خون گیرند وادویه قویه طلا نمایند چون زرنیخ واشق وخردل ومقل
وزاج بروغن گندم وسرکه آمیخته **فائده** چون قوبا زائل شود ادویه ادمه طلا نمایند
چند گاه تا عود نکند و قوبای اطفال را آب هن صمائم بمالند و قوبا که بدو ابتدا شود شق نمایند
اگر ممکن بود ریش های حاد گذارند تا گوشت فاسد بخورد پس جراحت اندمال سازند **شور لبنی**
بثره سپید ست که بر بینی و پیشانی بر آید وچنان نماید که گویا نقطه شیر ست علاجش بعد تنقیه بدن از
بلغم خاکستر چوب انگور بسرکه طلا ساختن ست **بنات الليل** بثور صلب اند که وقت شب و هنگام
خشم پدید آید وخارش کند وعلاجش بعد تنقیه به تفتیح مسام کوشیدن ست بدانچه در جرب وحکه گذ
شت ومالیدن آب کشنیز وبرگ مورد وسرکه نفع دارد **ثاليل** بثور صلب شدید الصلابه است که بهندی مسه گویند
ودو گونه است اگر مدور الراس ودقیق الاصل بود مسمار گویند اگر دراز وکج بود قرونا خوانند واگر با جرم عظیم بود مطرسیه
نامند وانچه بر پیشانی وروی پدید آید وپهن زرد بود عدسیه خوانند واگر دراز مائل بسرخی

بود حنطیه نامند و علاجش بعد تنقیه نمک بسر که مالیدنست بر روغن گل و چربی مرغ
پیوسته چرب داشتن **بلنجیه** قروح مع البثور ذی خشک ریشه است که زرد آب ازان بر آید و اکثر
با خفقان و غشی پیدا شود و علاجش بعد از تنقیه گل ارمنی بسر که طلا کردنست بر سبیل دوام تا که
قرحه خشک شود و گوشت صحیح بر آید **بطم** بثره سیاه است که بر ساق پدید آید و منقرح شود و
زرد آب سیاه بر آید و علاجش بعد فصد قی بدفعات از نفس عضو خون کشیدنست بزلو و
حجامت و بعده حنا سوخته و مامیران کوفته بیخته بسر که و روغن زیت مرهم سازند و بکار
برند **توته** بالتائین الفوقانیتین بثره منقرحه است که در عمق و حشاره یا در مقعد و فرج
ظاهر شود علاجش آنکه بعد تنقیه مرهم زنگار نهند و بعد افنای فاسد مرهم احمر مندمل سازند
داحس ورم گرم است که در اصل ناخن پدید آید با درد شدید و ضربان و تمدد قوی باشد که تپ
آرد و علاجش بعد فصد و اسهال تعدیل مزاج کوشیدنست و در ابتدا اسغول بسر که طلا
کردن بر برف سرد کرده و عند شدت وجع بنج و افیون بسر که طلا کردن پس اگر بدین
تدابیر وجع نشیند روغن گرم کنند و انگشت دران نهند تا ماده تحلیل رود و اگر کفایت نکند
تخم کتان و تخم مرو ضماد سازند تا ورم پزد پس منفجر سر نهند و مندمل سازند **ابو رسما** ام الدم نیز
گویند و آنست که شریان زیر پوست نسگافد بضربه یا تقطعه و خون و ریح هوائی که در شریانست بر
آید و زیر پوست جمع شود و خاصه آنست که وقت انبساط شریان ورم پست شود و وقت انقباض
بلند گردد و برای برگشتن و باز آمدن خون و لون ورم بنفسجی و بادنجانی باشد علاجش تضمید
قوابض است چون شاه بلوط و مازو و مانند آن و اجتناب از محرکات خون شود
غریبه وی اقسام است یکی آنکه خرد و سپید و سخت بیخ بود و عسر النفج بود و از نشتر
اندک اندک ریم بر آید و این **اذات الاصل** گویند دوم آنکه صلب بود و در وجع

پدید آید حوالی او بقدر درمی سرخ نماید و این اشیلم گویند سوم آنکه بثور بزرگ شبیه
بدبل خرد بود و بر بنا گوش بر آید و این اثبور الاصداع گویند و آنرا چون بشگافند
بجز خون غلیظ بر نیاید چهارم آنکه شبیه بثور الاصداع در پس سر و گردن پدید آید و آنرا
بثور القفا گویند و با وجع شدید میباشد و کثیر العدد میشود پنجم آنکه خرد سخت و سرخ و بید
باشد و چون بر آید زمانی طویل بماند پس از انجا غائب شود و جای دیگر بر آید علاجش بعد تنقیه
حسب الماده ضمده بکار بستن است و در بثور القفا روغن بنفشه بشیر زنان ربیبی چکانند و
بر سر مالند آبله فرنگ نوعیست از بثور غریبه علاجش تنقیه است حسب الخلط حصبه
بثور سرخ که بمقدار کاورس بود با تپ باشد و وی مشهور است جدری بثور بزرگست که بمقدار
عدس باشد و با تپ بود و این را آبله نغزکان گویند حمیقا حبات بزرگ سپید متفرقه را
که بی تپ باشد و عقل و نفس بر قرار بود و این اسلم است و مسمی است بنجار ک خشخاش و
باد آبله علاج تدبیر تپ از مبحث حمیات جویند و تدبیر رسانیدن آبله و خشک کردن و
خشکریشه جدا کردن و نشان وی زائل ساختن کوشند بطریقیکه در طب اکبر است **فصل**
در آنچه بلون جلد تعلق دارد برص ابیض و وی سپید غلیظ است که بر جلد ظاهر شود و اگر عام بود بر
بدن برص منتشر گویند بهق ابیض و وی سپید رقیق است که بر ظاهر جلد ظاهر میشود و
فرق بینهما آنست که برص براق بود و موی چون دیر ماند در عمق جلد سرایت کند چنانچه اگر بعد استحکام
وی سوزن بخلانند خون بر نیاید اما بهق اکثر مدور باشد و دفعة پدید آید و هر چند فرمن شود اما
خون از سوزن خلانیدن بر آید بهق اسود برص اسود را قوبا و قشر نیز گویند و هر چند پوست
درین هر دو جدا میشود لیکن پوست بهق رقیق بود و در برص غلیظ همچون فلوس ماهی علاج
در ابیضین تنقیه بلغم باید کرد و در اسودین تنقیه سودا و ترتیب بعد تنقیه رمس با سم

یعنی در بهق و برص سپید ۱۲   یعنی در بهق و برص سیاه ۱۲

ترب بسر که طلا ساختن و بهق سپید و خراطین سیاه بسر که در بهق سیاه و برص سیاه نافعست
و خون مار سیاه در برص سپید بالخاصیت نفع میدهد **کلف** مشهورست بوجه مختص و فرق در
کلف و بهق سیاه آنست که کلف صاف میباشد و بهق سیاه ذی خشونت **نمش** نقطه بسرخی
مائل ست که در بدن پدید آید و اکثر بر وجه افتد **برش** نقطه مائل بسیاهی ست و این نیز
بیشتر بر رو افتد و آنچه گفته شد مطابق قول جمهورست علاج ریوند چینی بعسل ضماد
نمایند و دیگر زرنیخ زرد بآب کشنیز تر طلا نمایند و اگر نفع ندهد به تنقیه کوشند بعد
تطلیه و عند طلا دوا انخست باید که بآب گرم تکمید موضع علت کنند و دوا نیز گرم کرده
برنهند **خیلان** جمع خال ست و آن نقطه خرد سیاه مشهورست سیاه یا کمد که از بدن
افراشته باشد و علاجش همانست که در کلف بکار آید **خضرت** آنست که خون زیر پوست
بیفشرد و از ضربه علاج بعد تسکین الم ضربه ببرگ کرنب یا پودینه ضماد نمایند **وشم**
آنست که عضو را بعمل نیلگون سازند چنانچه در زبان دهقانیان مروج ست
و تدبیر زوال وی آنست باید که بنطرون و آب گرم آنجا را بمالند و بعده
علک البطم با عسل نرم ساخته ضماد کنند چند کرت همین سان بکنند تا تمامه
زوال گیرد و اگر ازین دور نشود منقرح سازند بعلاج **بادشام** سرخی مائل
بکبودیست که بر وجه و اطراف ظاهر شود خاصه هنگام سرد و علاجش فصد ست
و اسهال بمطبوخ هلیله و اگر با جراحت بود مرهم احمر بکار بستن و از نفس عضو
خون کشیدن و صابون طلا کردن و بعد خشک شدن بآب گرم شستن و باز طلا کردن و
شستن بکرات نفع دارد **فساد لون** یعنی متغیر شدن رنگ بسبب گشتن در آفتاب یا بسبب نقاهت
یا بسبب خوردن زیره و نانخواه یا بسبب غلبه اخلاط علاج قطع سبب نمایند و تنقیه فرمایند و حسب
بفصد و مسهل حسب حاجت

حاجت باصلاح پردازند و تقویت کوشند و رو شستن بآب باردبا قلا سود دارد **خراز**
سبوسه سرست و آنرا ابرسه نیز گویند و علاجش تدهین بست و درآب چقندر نمک انداخته
سر شستن و اگر کفایت نکند به تنقیه بلغم و دم و سودا توجه فرمایند **تشقق اطراف**
و وجه و شقفت علاج اگر از امور خارجی بود چون گرمی سردی قیروطی بکار برند و اگر از
امور باطنی بود تبرطیب و تنقیه کوشند حسب سبب **تقشف و تقشر جلد** تقشف خشکی است
و تقشر معروف علاجش تنقیه است و تدهین با دهان مرطبه **سحوج جلد** یعنی خراشیده شدن
پوست علاج مرداسنگ با گلاب سائیده بمالند و اگر قوی باشد و خوف ورم بود رگ زنند و خرقه تر کرده
بر بهند بشرطیکه در اطراف عضله نبود و الا وضع خرقه تر نشاید **فصل ۲** در آنچه بموی تعلق
دارد **داء الثعلب** آنست که موی بریزد بی پوست ا **داء الحیه** آنکه موی بریزد و پوست نیز
جدا گردد و درین سر دو فساد در جلد لازم علاج آثار هر خلط که پدید آید تنقیه وی باید
انتشار و تساقط شعر یعنی ریختن موی بی ظهور فساد در جلد و علاجش نیز حسب سبب
توان کرد و انتشار شعر سر که با آن پوست سر بغایت نرم نماید مسمی است به **علت**
ولغامه و بپارسی شتر مرغ گویند و این مرض باد بیشتر افتد و تدبیرش علق ست
زود زود و تدهین سر بروغن آش روغن آمله دائم **صلع** آنست که موی وسط
سر برود فقط علاج آنچه در انتشار گذشت همانست اما اگر در سن پیری افتد تدارک
نتوان کرد **تشقق شعر** علاجش ترطیب تدهین نست **نموسه** آنست که سر حرب نماید
و علاجش تنقیه است باطریفلات **شیب** یعنی سپید موی که قبل از وقت آید و وقت
او کهولت است و تدبیرش آنست که یکعدد هلیله با گلر صبح بخورند و در سرما یک هفته
اطریفل صغیر بکار برند و بعد دو ماه بعد مسهل بلغم بعمل آرند و از حموضات و کثرت

فصد و جماع بپرهیزند **فایده** برای محافظت شعر روغن لادن و روغن مورد با زند
و برای تطویل شعر آب آماله سر بشویند و آس و گل سرخ نرم کوفته بیخته با آب آمله در سر اندازند
و برای انبات شعر یعنی رویانیدن موی روغن زیت کهنه با خاکستر قیصوم زند البحر
سرشته بمالیدن نافعست و آنچه در داء الحیة و داء الثعلب گفته شد بکار برند و برای حلق
شعر آهک و زرنیخ مشهورست اما حلق عانه باستره بهترست و نوره خالی از مضرت نیست
و برای منع انبات موی بیخ و افیون و شوکران بسرکه بمالند و مازو و خون سنگ پشت
و بیضهٔ مورچه نافعست و برای تجعید شعر یعنی انبوه کردن موی برگ صد و مازو و حلبه در آب انداخته
تا آب دهی بشویند و برای ترقیق شعر یعنی باریک ساختن موی خاکستر چوب رز در نوره آمیزند
و غلوا ساخته بر موی بگردانند روزی چند بار و یکجا اندازند تا حلق نکند و برای تبسط شعر
یعنی راست شدن موی تا در هم نشوند روغن با آب بهم کرده بگرم بمالند و برای تسوید شعر یعنی
سیاه کردن موی مرداسنگ و آهک سرد کرده و گل ملتانی هر سه برابر بسایند با آب برسر نشانند
بعد شستن موی آب گرم و برگ بید انجیر بران بندند و بعد یکپاس و درسازند و با آب گرم بشویند
و بروغن لادن یا هر چه باشد سوای روغن گل چرب سازند و برای تشقیر شعر حنا و وردی شراب
را تنج بهم سرشته و شب و زرنیخ آمیخته نمایند و شقرت نگیت میان سرخ و زرد و برای تحمیر شعر طبیخ
سعد و کندش بشویند و برای تبییض شعر نیوباش باریک ساخته و بسرکه آمیخته ضماد زنند **فصل**
امراض اظافیر یعنی بیماریهای ناخن **برص الاظفار** یعنی سپید شدن ناخنها و علاجش حلبه و تخم
کتان کوفته بعسل ضماد کردنست اگر کفایت نکند تنقیه باید کرد **صفرة الاظفار** یعنی
زرد شدن ناخنها و علاجش تخم خرخیر و سرکه طلا کردنست و تقلیل صفرا نمودن
وجع الاظفار یعنی درد ناخنها و علاجش برگ مورد و برگ سرو کوفته ضماد

کردنست تعقف الاظفار یعنی غلظت ست که بیشتر در اصل ناخنان پدید آید و
این اجذام الاظفار نیز گویند و علاجش تنقیه سودا است و مرهم داخلیون و دیگر قیروطیات
نهاده داشتن تا از تعقف محفوظ ماند تشقق الاظفار اگر در طول ناخن بود مسمی ست
باسنان الاظفار علاجش ترطیب ست و تنقیه سودا و پیه بط و مرغ و لعاب حلبه نهادن
تقلع الاظفار یعنی کنده شدن ناخنان و سببش اگر استرخا بود باید دید که از چه شده علاجش تنقیه
بلغمست و اگر حدت خون بود و با درد باشد علاجش فصد صافن ست و حجامت ساق و اگر در
ناخن دست بود فصد باسلیق و اگر در ناخن پای باشد شربت عناب سکنجبین خون کردن انتفاخ
وحکة الاظفار علاجش ... ریاضت ست و انجیر کوفته ضماد کردن رض الاظفار
یعنی کوفته شدن ناخن علاجش در ابتدا برگ آس و برگ انار کوفته ضماد کردنست و بعد سکون
درد آرد گندم و زیت نهادن طلقیه آنست که ناخن همچون ابرک سپید و براق و سهل الانکسار
شود علاجش ماء الاصول و گلقند و سکنجبین دادنست و روغن بادام و بعد نضج مطبوخ افتیمون
خورانیدن و زود فایطس بادام شیرین و پیه ضماد ساختن موت الدم تحت الظفر
یعنی مردن خون زیر ناخن علاجش آرد و زفت طلا کردنست و به تثلیث اکثر
وگاه گاه تخم جرجیر و سرکه طلا کردن و روزی چند بار در دهن انداخته مکیدن نفع تمام
دارد فائده چون خواهند که ناخن را بکنند بسببی باید که زرنیخ و جاوشیر در روغن
بادام تلخ ضماد کردن بهتر و اگر نخست مرهم داخلیون ضماد کرده باشند زود اثر کند فصل ۲
در امراض متفرقه کثرت القمل و الصئبان قمل شپش ست و صئبان بیضه وی است
علاجش تنقیه بدنست و غسل با آب شور و تجدید لباس و دود نوعیست از قمل که آنرا
قمقام گویند در مسام چسپان میباشد گویا بن مویست چون گرمی رسد بجنبش می آید دوای این

در همه مفید ست بعد اضطراب نوشادر در سرکه حل کرده بمالند **کثرت عرق** و سببش اگر

امتلای بدن بود از اخلاط تنقیه وی نمایند و اگر امتلای بدن باشد از طعام تقلیل غذا فرمایند و

گرسنه دارند و اگر ضعف قوت بود تقویت دهند و مازو با ریک ساخته بمالند و برگ مورد بسوزند

و بخور آن بر بدن سازند و اغذیه غلیظه حبس عرق میکنند و بسیار نا پوشیدن و در هوای معتدل

نشستن و عرق را خشک نکردن حابس است این روغن با وجود حبس مقوی و مانع عشی است آسیب

آب گلاب روغن گل یا کنجد برابر با آتش نرم بجوشانند تا روغن بماند **فائده** کثرت عرق

که بسبیل دفع طبیعت افتد و در روز بحران باشد حبس آن نشاید کرد مگر چون خوف ضعف

پدید آید **عرق الدم** آنست که خون در عرق آید علاجش فصد است و اسهال و تلطیفه خون و اغذیه

مسام باستعمال قابضات بدن **هزال** همین مفرط مین عرق یا بهی که با فراط باشد ضعیف است و

تدبیر فربه کردن آنست که نخست ازاله سبب نمایند بعده اغذیه و ادویه سمنه دهند و این عجیب است

صفت آن تودری سپید سرخ و تخم خشخاش سپید مغز بادام حب الصنوبر حب السمنه بندق

جمله همه را برابر نرم بکوبند و بروغن گاو آمیخته و بشکر مقوم لیسند و صبح و شام بقدر

قوت بخورند و هر چه مرطب و مغلظ و جید الکیموس باشد غذا نمایند و تدبیر لاغر ساختن آنست

که با سهال و ادرار و تقلیل غذا پردازند و روغن شبت و قسط بمالند و اطریفلات

و معجون کمونی بخورانند و تشنه دارند و بر زمین خوابانند و این نافع ست لاکن مغسول

یک درم با سرکه ناشتا بدهند یک هفته بلکه زیاده بدن لاغر کند **تشنج جلد سر و جبهه** انچه

عارضی بود تدبیر دفع شود و باشد که به تنقیه حاجت افتد **تعظیم الراس** علاجش آنست که کلاهی

سازند از چرم چنانچه چست توان پوشید و آنرا بپوشانند و اکثر قدمین و ساقین بندند و تقلیل غذا

نمایند **تشقق و حکه اصابع** هنگام سرما علاجش با آب شور شستن است

یا طبیخ چقندر یا شلغم تقرح القطاة و حمرتها یعنی ریش نشستگاه و سرخی آن
علاجش در اول امر و ظهور حمرت از خفتن بر پشت و نشستن منع نمایند و روادع طلا فرمایند
و بعد خراش مرهم اسفیداج نهند صُنان بوی بد که از بدن آید علاجش بعد تنقیه مرداسنگ
بگلاب سائیده طلا کردنست و نوشادر و مطیب عرق فساد الاطراف بالبرد یعنی
سیاه و گنده شدن دستها و پایها از رسیدن سرمای مفرط علاجش وقت ظهور کبودی
پیش از تورم روغن زیت مالیدنست یا بروغن گرم که موجود بود و بعد ظهور ورم قبل از
سیاه شدن در طبیخ اکلیل و شبت و حلبه و کتان و مانند آن اطراف گذاشتن آب گرم
تنها نیز کافیست و چون اطراف از انها برآرند روغن گل بمالند و عدس کوفته و برآب
جوشانیده بگذارند و بعد بروز سیاهی شرط عمیق بران زدنست و بعده در آب گرم داشتن
تا خون برآید بند نکنند تا که خود بایستد و بعد برآوردن از آب گل ارمنی بآب و عسل و سرکه
طلا نمایند و بعد زمانی بشراب نیمگرم یا آب و سرکه روزی چند بار شویند حرق النار
یعنی سوختن از آتش و علاجش قبل از آبله کردن آنست که خرقه بر برف سرکه کرده نهند و سرشته تازه
کنند و گل ارمنی بآب و سرکه بمالند و عدس پخته بگذارند و سیاهی دوده و صمغ نفع دارد
و سپیده بیضه بدستور و جغرات با شیر مالیدن کذالک و بعد ظهور آبله فصد کنند اگر بدن ممتلی بود
و مرهم اسفیداج نهند یا مرهم نوره حرق الدهن الحار یعنی سوختن از روغن گرم تدبیرش
همانست که در حرق النار گذشت و این مخصوصست سپیده بیضه بالنکی زیت و اسفیداج آمیخته
و بمالند حرق الماء الحار یعنی سوختن بآب گرم علاجش خاکستر چوب زرده بیضه مالیدن
الاحتراق من الصواعق یعنی سوختن از صاعقه تدبیرش همانست که در حرق النار گذشت
الاحتراق من الشمس یعنی سوختن از آفتاب علاجش بمرهم کافوری و مرهم خل کنند

احتراق الجلد من عسل البلادر یعنی سوختن از بلادر وعلاجش شرط زدن وحجامت کردن نیست بعد مرهم خل نهادن احتراق اللسان من النورة یعنی سوختن زبان از آهک و

این بیان خوران الاکثر افتد علاجش بلعاب اسپغول و مانند آن تمضمض ست و دهن بادام

وجوز هندی مالیدن **فصل ۲۶ فی الجراحات** بدانکه جراحت تفرق اتصال را گویند که در

گوشت افتد و وی چون کهنه کند قرحه خوانند و اقسام جرح بسیار ست صغیر کبیر بسیط مستوی التشاق

غائر منفصل المضغه مرکب نافذ غیر نافذ و ازان که این فن بجراحی تعلق دارد و ذکر آن بیش از

ابرام نیست این قدر بدانند که دل چون جرح یابد مهلت ندهد و موت لازم آنست و دماغ

نیز قلیل الاحتمالست و نشانی وی اختلال عقل بود و گرده و مثانه و امعا حکم دماغ دارند در باب

جراحت اما بر آمدن بول بجراحت مثانه و بر آمدن براز بجراحت روده گواهی دهد و جراحت

جگر اگرچه مخوف ست لیکن امید سلامت هم دارد و جراحت عصب و طرف عضله و نخوشت

وازتغیر لون و غشی و تشنج توان دانست و جراحت زانو که از پیش بود خلاصی از وی کمتر ست

وجراحت شکم در جوف نافذ بود مخوف ست و تهوع یا فواق لازم آنست و جراحت سینه که

نافذ بود مخوف ست و خروج هوا دلیل وی ست جراحت حجاب مخوف ست و ضیق نفس لازم

آن و جراحت معده مخوف ست و بر آمدن طعام شاهد بران انچه در غیر این اعضا افتد امید و ای

سلامت اکثر باشد بالجمله انچه پر ست باید دوخت و انچه استخوان دروی باشد باید بر آورد و

درینباب بجراح دانا رجوع نمایند که عامل باشد که علم مجرد درینجا سود ندارد و مشوب النصل والشوک

وغیرهما یعنی خلیدن پیکان و خار و مانند آن علاجش بعد اخراجش مرهم کند ر بار یک ساخته

باشید بست **فصل ۲۷ فی القروح** و این انواع ست بسیط مرکب عسر الاندمال ناصور قرحه

ساعیه قرحه متآکله بسیط آنکه از عوارض مانع الاندمال خالی باشد و مرکب ضد آن و عسر الاندمال

آنکه در غایت فساد بود وناصور آنکه بعد تفتیح چهل روز بران بگذرد واین قسمیست از عسر الاندمال
وساعیه آنکه رطوبت او برجای دیگر برسد آنرا نیز فاسد سازد وتب لازم وی ست تا کاله آنکه
نواحی آنکه خورد وعلاجش نیز بجبر اجان باید گذاشت وظاهرست که آنچه خفیف ست زود
دفع میشود وآنچه قویست بمراهم قویه که در قرابادینات مسطورست تدارک توان کرد و
برگ نیم که درخت مشهورست در هند کوفته وبعسل آمیخته انفع ترین معالجات قرحست و
پرهیز سودمند تر وتنقیه اسرع الاثر واین تدبیر در ناصور ابلغ ست نخست قرحه را بگلاب که
خاکستر درخت انگور دران آمیخته باشند بشویند واگر قوی تر خواهند آب ربیع شوریا آب
صابون که درو قدری زنگ ونوشادر انداخته باشند بشویند وبعد شستن بنیه کهنه پشم آن
پر سازند وذرور انزروت وصبر ومر ودم الاخوین کندر وافیون وزعفران آنچه مهیا
شوند وهمین بیان میکنند تا که به شود اگر سود ندید گوشت فاسد ببرند اگر ممکن بود بعد چند
سازند **فصل ۵** در سقطه وضربه دوی اگر بی ورم وتب ست گل ارمنی وسپیده بیضه وتا
آن ضماد نمایند واگر با ورم وتب است بفصد وحجامت پردازند پس رادعات
گذارند وبرهر عضوی رئیس که افتد تقویت آن لازم ست مع مراعات اماله ماده و
جز آن که ضرور باشد ودر ضربه عضلی تسکین درد واجب دانند **فصل ۶** در تدبیر مسوط
یعنی کسیکه او را بسیاط یعنی تازیانه زده باشند وبدان سبب گوشت زیر پوست
متفرق شده باشد وزدن بچوب نیز همین حکم دارد علاجش بخش کردنست تا گوشت
متفرق مجتمع شود وبعده گوسپند ذبح کنند وپوست وی همچنان گرم در پیچند بر روی
تا که بخشک شدن آید که ازین یک شبانه روز نفع میشود واگر خون زیر پوست جمع آید مغزیان و
ترب ضماد نمایند **فصل ۷** فی الکسر والخلع والوثی والوهن والوهی کسر شکستن استخوان

خلع از جای برآمدن وی و بتمامه و وثی برآمدن وی از جایش نه بتمامه و دوم آنکه باستخوان

و عضوها محیط آن کوفت لاحق شود سیم آنکه از جای بلغزد علاج کسر و خلع مفوض بکار آگاه باشد اما بند و دیگر

تدبیر گرم کشیدن عضو و جنبش دادن و جز آن با معروف است اما درد و ورم را روغن مالیدن و برگ مورد

نرم کوفته یا شیرین و بنغاث و خطمی زرده بیضه طلا کردن و معتدل بستن نافع است **فصل ۸** در تدبیر

مسموم هرگاه کسی زهر خورده باشد علامتش هویدا شود در وقت قی آوردن با آب نیم گرم و روغن کنجد و مسکه بسیار

نوشانیدن اگر قی خوب نیاید در طبیخ شبت نمک آمیزند و قدری نوشانند و روغن کنجد آمیخته

بالجمله هر چه برای قی دهند کثیر دهند و چون قی حسب مدعا کرده شود شیر تازه خاصه که از گاو

باشد نوشانند هر قدر که تواند خورد و اگر از ین هم قی آید بهتر و مسکه و روغن گداخته حکم شیر

دارد و در دفع زهر و تریاق کبیر نافع است قطعاً خفتن ندهند و اگر طعام خواهد طعام لائق شکم سیر

خورانند و هرگاه بر نوعیت سم اطلاع شود آنچه در اختیارات تدارک وی مرقوم شده خاصه

بعمل آرند انتباه چون غشی افتد و حدقه بگردد و سیاهی چشم سرد و یا چشم سرخ بود و نبض قطع

شود و زبان برون آید و عرق سرد جاری شود امید نجات نباشد زهرا آنکه سم یا معدنی باشد

یا نباتی یا حیوانی چنانچه مخفی نیست **فصل ۹** در معالجه گزیدن جانوران زهردار بدانند که طریق

دفعش از شش وجه بیرون نیست اول آنچه حسب حال باشد بکار برند یکی آنکه چیزی دهند که حرارت

غریزی را برافروزد و احشا را قوت دهد و زهر دفع نماید چون تریاق کبیر و لعابت بزر و مانند

آن دوم آنکه تن را بزودی از رطوبتها پاک کنند یعنی یا باسهال یا فصد نشاید کرد دیگر در عقرب جراره

یا بعضی حیات سوم آنکه فاد زهر آزموده و تریاقی که بالخاصیه مخصوص آن زهر بود دهند چون

گوشت تمساح جهت گزیدن تمساح و گوشت افعی جهت گزیدن افعی چهارم آنکه دوائی دهند که ضد مزاج آن

حیوان بود چون انگزه که ضد مزاج کژدم است و مانند آن پنجم آنکه دوائی و عملی کنند که اخلاط را

بحرکت آرد و طبیعت هر بار بسبیل تموج بپوست افگند و دفع نماید همچون تعریق با دویه تریاق

یا بدوانیدن و خر آن و این تدبیر خوف هم دارد و ششم آنکه تدبیر کنند که منع انتشار زهر کنند و

اینچنان باشد که بجبر و لسع عضو ملسوع را قطع نمایند اگر ممکن بود و پس داغ دهند یا بالاتر از محل

لسع عضو را سخت بندند و ادویه مخدره بران نهند تا زهر تجاوز نکند و وضع محاجم بر نفس عضو

و مس عضو بهمین نفعست و مکنده را باید که شکم سیر بود و دهن روغن گل چرب سازد تا مضرت

نکند و ادویه که دافع زهر است لاغیه شیر او گزیدن افعی النفع تمام دارد و تخم ترنج دو مثقال جمیع زهرهای

حیوانات را سود مید هد و بار درخت چنار که تازه برآورده باشد عجیب است و لطوبون معده ابن عرس پاک

کرده و به کشنیز بریان ساخته و خشک کرده نفع تمام دارد و سرگین زرسوخته خوردن و ضماد کردن اثر

کلی دارد و پودینه کوهی خوردن و ضماد کردن سودمند است شیر بخته و خام و روغن گاو بر نهند سود

دهد و کشنیز سبز خورانیدن لدغ زنبور و مورچه و مگس عسل را سود دهد و چون ادویه جامع کافی در مطلب

بعلاج هر سموم علیحده بیرد اخته است زخم سگ دیوانه را تا چهل روز بسته شدن ندهند و اگر فراهم آید مقرح

سازند تا خون آید و در اسهال سموم امتثال نمایند زهر آن بعد سالها غلبه میکند احتراز از سگ دیوانه از کسیکه سگ دیوانه

ویرا گزیده باشد لازمست بیماری که از گزیدن سگ دیوانه افتد از معضوض هم می افتد و از انکه

معضوض را تنفر از آب لازم نیست از نا خوردن آب بهلاکت می افتد تدبیر آب نوشانیدن آنست

که نیزه دراز بگیرند و یک سر او در مشربه بگذارند و سر دیگر در حلقش چنانچه وی آب را نه بیند و

اهل تجربه گویند که همانوقت که سگ دیوانه گزد خون آن سگ قدری گرفته و با آب آمیخته آن

کس را بنوشانند زهر اثر نکند و گفته اند که تا شش ماه مشک خورانیدن هر روز یکماشه و تا سه ماه

زخم را بسته شدن ندهند و گفته اند که جگر همان سگ بریان کرده خورانیدن نفع او دارد بعونه

رساله دلائل النبض

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله النافع الحکیم العلام والصلوة علی زبدة الانبیاء واولاده الکرام واصحابه العظام وبعده پوشیده نباشد که این سطری چندست از صناعت طب در ادلهٔ نبض بر حال بدن که جهت طالبان این فن مرقوم شده و بدلائل النبض موسوم گشته مثنوی دارد امید یوسفی که مدام ❊ فیض گیرند ازین چه خاص وچه عام ❊ خلق عالم شوند ازین محظوظ ❊ ماند از آفت زمان محفوظ ❊ نبض حرکت اشنیه است از اوعیهٔ روح مرکب از انبساط وانقباض جهت تعدیل روح بنسیم واخراج فضلات او واجناس ادلهٔ نبض یعنی چیزهائیکه نبض بتوسط آنها دلالت میکند بر حال بدن ده است جنس اول ماخوذست از مقدار انبساط وانقباض واقسامش نه است از برای آنکه اقطار سه است طول وعرض وعمق ونبض در هریک ازینها یا زائدست یا ناقص یا معتدل واز ضرب سه در سه نه حاصل میشود وآن نه اینست طویل قصیر معتدل

عریض ضیق معتدل بینهما مشرف منخفض معتدل بینهما طویل آنست که احساس
کرده شود اجزای او در طول اکثر از مقیس علیه و سببش کثرت حرارت ست
قصیر آنکه احساس کرده شود اجزای او در طول اقل از مقیس علیه و سببش
قلت حرارت ست معتدل آنکه احساس کرده شود اجزای او در طول
مساوی مقیس علیه و سبب توسط حال بینهماست عریض آنست که احساس
کرده شود اجزای او در عرض اکثر از مقیس علیه و سببش کثرت رطوبت ست
ضیق آنکه احساس کرده شود اجزای او در عرض اقل از مقیس علیه و
سببش قلت رطوبت ست معتدل آنکه احساس کرده شود اجزای او در
عرض مساوی مقیس علیه و سببش توسط حال بینهماست مشرف آنست که احساس
کرده شود اجزای او در ارتفاع اکثر از مقیس علیه و سببش کثرت حرارتست منخفض
آنکه احساس کرده شود اجزای او در ارتفاع اقل از مقیس علیه و سببش قلت حرارتست
معتدل آن آنکه احساس کرده شود او در ارتفاع مساوی مقیس علیه و سببش توسط
حال بینهماست اقسام تسعه مذکوره باعتبار مقدار انبساط و انقباض انبساط
ست هرگاه که ترکیب کرده شود هر یک از ترکیب ثنائی و ثلاثی بیست و
هفت قسم میگردد و قید ترکیب ثنائی و ثلاثی جهت استحاله رباعی و مافوق
آنست از برای آنکه چهار قسم از اقسام تسعه جمع نمیشود دیگر اینکه دو قسم
از قطر واحد باشد و اجتماع قسمین در قطر واحد محالست چه اعتدال در
هر قسم مع زیادت و نقصان و همچنین زیادت و نقصان در هر قسم
ممتنع الاجتماع ست ضابطه در ثنائی آنست که گرفته شود سه قسمی

که در قطر طولست و ترکیب کرده شود با سه قسمیکه در قطر عرض ست پس حاصل شود نه قسم بعد ازان ترکیب کرده شود با سه قسمیکه در قطر سمک ست پس حاصل شود نه قسم بعد ازان گرفته شود سه قسمی که در قطر عرض شده و ترکیب داده شود با سه قسمیکه در قطر سمک ست پس حاصل شود نه قسم دیگر مجموعه بیست و هفت قسم باشد چنانکه درین جدول تصور کرده شود

طویل عریض	طویل ضیق	طویل معتدل	قصیر عریض	قصیر ضیق	قصیر معتدل	معتدل عریض	معتدل ضیق	معتدل معتدل
طویل مشرف	طویل منخفض	طویل معتدل	قصیر مشرف	قصیر منخفض	قصیر معتدل	معتدل مشرف	معتدل منخفض	معتدل معتدل
عریض مشرف	عریض منخفض	عریض معتدل	ضیق مشرف	ضیق منخفض	ضیق معتدل	معتدل مشرف	معتدل منخفض	معتدل معتدل

و ضابطه در ثلاثی آنست که دائم حفظ کرده شود و قسم پس اعتبار کرده شود قسم ثالث یکی از سه چه چنانچه گرفته شود طویل از قطر طولی و عریض از قطر عرضی پس حاصل کرده شود طویل عریض پس این حاصل گردانیده شود ثلث از برای آنکه طویل عریض یا مشرف باشد یا منخفض یا معتدل و قس علیه الباقی پس حاصل کرده شود بیست و هفت چنانکه درین جدول نموده شد

طویل عریض مشرف	طویل عریض منخفض	طویل عریض معتدل	طویل ضیق مشرف	طویل ضیق منخفض	طویل ضیق معتدل	طویل معتدل مشرف	طویل معتدل منخفض	طویل معتدل معتدل
قصیر عریض مشرف	قصیر عریض منخفض	قصیر عریض معتدل	قصیر ضیق مشرف	قصیر ضیق منخفض	قصیر ضیق معتدل	قصیر معتدل مشرف	قصیر معتدل منخفض	قصیر معتدل معتدل

۱ع و آن طویل و قصیر و معتدل بینهاست ۱۲

۲ع و آن عریض و ضیق و معتدل بینهماست ۱۲

۳ع در بین خانه معتدل اول از قطر طولست و معتدل ثانی از قطر عرض ۱۲

مآل المنخفض

۴ع در بین خانه معتدل اول از قطر طول ست و معتدل ثانی از قطر عمق ۱۲

۵ع در بین خانه معتدل اول از قطر عرض ست و معتدل ثانی از قطر عمق ۱۲

معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل
عریض	عریض	عریض	ضیق	ضیق	ضیق	معتدل	معتدل	معتدل
مشرف	منخفض	معتدل	مشرف	منخفض	معتدل	مشرف	منخفض	معتدل

جنس دهم ماخوذست از کیفیت قرع نبض و منقسم میشود بقوی و ضعیف و معتدل **قوی** آنست که قرع کند بجسم انامل اکثر از مقیس علیه و سببش شدت قوت حیوانیست **ضعیف** آنست که قرع کند بجسم انامل اقل از مقیس علیه و سببش شدت قوت حیوانیه است **معتدل** آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سببش توسط حال بینهماست

جنس سوم ماخوذ از زمان حرکت و منقسم میشود بسریع و بطی و معتدل **سریع** آنست که تمام کند حرکت را در زمان اقصر از مقیس علیه و سببش کثرت حاجت روح به نسیم است **بطی** آنکه تمام کند حرکت را در زمان اطول از مقیس علیه و سببش قلت حاجت است **معتدل** آنکه مساوی مقیس علیه بود و سببش توسط حال بینهماست

جنس چهارم ماخوذست از زمان سکون و منقسم میشود بمتواتر و متفاوت و معتدل **متواتر** آنست که زمان سکونش اقصر بود از زمان سکون مقیس علیه و سببش ضعف قوت حیوانیه است **متفاوت** آنکه زمان سکونش اطول بود از زمان سکون مقیس علیه و سببش شدت قوت حیوانیه است **معتدل** آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سببش توسط حال بینهماست **جنس پنجم** ماخوذ از قوام و عرق و منقسم میشود بصلب و لین و معتدل **صلب** آنست که صلابتش اکثر از صلابت مقیس علیه باشد و سببش کثرت یبوست **لین** آنکه صلابتش اقل از صلابت مقیس علیه بود و سببش قلت یبوست است **معتدل**

آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سببش توسط حال مبنهاست جنس ششم ماخوذست از کیفیت ملمس جسم عرق و منقسم میشود بحار و بارد و معتدل حار آنست که جسم عرق احر باشد از مقیس علیه و سببش کثرت حرارتست بارد آنکه ابرد باشد از مقیس علیه و سببش قلت حرارتست معتدل آنکه مساوی مقیس علیه بود و سببش توسط حال مبنهاست جنس هفتم ماخوذست از رطوبت ها فی العرق و منقسم میشود بممتلی و خالی و معتدل ممتلی آنست که احساس کرده شود در و رطوبت فوق مقیس علیه و سببش کثرت رطوبت ست خالی آنکه احساس کرده شود رطوبت در و دون مقیس علیه و سببش قلت رطوبت ست معتدل آنکه مساوی مقیس علیه بود و سببش توسط حال مبنهاست جنس هشتم ماخوذست از استوا و اختلاف در احوال نبض مراد با حوال نبض عظم و صغر و قوت و ضعف و سرعت و بطو و تواتر و تفاوت و صلابت و لین ست و عرق نابض موصوف باستواء و اختلاف در احوال مذکوره یکی از سه چیز ست اول مجموع نبضات یعنی ثلث نبضات مثلا یا متشابه است در احوال مذکوره یا متخالف یا متشابه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر پس اگر متشابه بود در احوال مذکور مستوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابه باشد در بعضی و متخالف در بعضی دیگر مستوی گویند در چیزی که حاصل شده تشابه درو و مختلف در چیزی که حاصل نشده دوم اجزای نبضه واحد یعنی چیزیکه واقع شود زود تحت اصابع اربعه یا متشابه بود احوال مذکور یا متخالف یا متشابه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر اگر متشابه بود در احوال مذکوره

قوله از کیفیت ملمس جسم عرق یعنی من حیث الملمس فقط و از کیفیات ملموسه درینجا حرارت و برودت که کیفیات فاعلیه اند مقصود اند اما رطوبت و یبوست نیست لانهما کیفیتان انفعالیتان و کیفیت معرفت ملمس آن شریان

دلایل النبض

یعنی چنانست که حال آن جزو بر حال دیگر اما کمتر که غیر محل شبه باشد قیاس کنند ۱۲ منه

مستوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابه
باشد در بعضی و متخالف در بعضی دیگر مستوی گویند در چیزیکه حاصل شده تشابه در وی و
مختلف در چیزی که حاصل نشده سوم اجزای آخر و واحدیست از نبضه واحده یعنی
چیزیکه واقع شود در تحت اصبع واحده و اوسط چیزی که واقع شود در تحت اصبع ثانیه
و آخر چیزیکه واقع شود در تحت اصبع واحده یا متشابه بود در احوال مذکوره یا متخالف
یا متشابه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر اگر متشابه بود در احوال مذکوره مستوی علی الاطلاق
گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابه بود در بعضی و متخالف
در بعضی دیگر مستوی گویند در چیزیکه حاصل شده تشابه در وی و مختلف در چیزی که حاصل نشده
و سبب مستوی حسن حال بدنست و سبب مختلف شدت ضعف یا ثقل ماده چنانچه نبض منهم
ماخوذست از انتظام و اختلاف و عدم انتظام در وی و منقسم میشود بمختلف منتظم و مختلف غیر منتظم
مختلف منتظم آنست که حفظ کند یک دور یا دو دور یا بیشتر را و متغیر نگردد مثال
چیزیکه حفظ کند دور واحد را آنست که سرعت مثلا در یک نبضه مقداری معین باشد و در
نبضهٔ دیگر مثل و ثلث آن و استمرار یابد و مثال چیزی که حفظ کند دو دور آنست
که سرعت در نبضهٔ اول مقداری معین بود و در دوم مثل آن و در سوم مثل و
ثلث مقدار اولی و برین استمرار یابد تا عدد معین و من بعد می شود سرعت
در هر نبضه مثل آن نبضه که مجاور اوست و نصف آن و استمرار کند برین تا عدد
معین پس باز رجوع کند بدور اول تا اینکه تمام کند عدد معین را پس باز رجوع
کند طرف دور ثانی همچنان و سبب این قسم ضعف سبب اختلاف ست از برای
آنکه اگر سبب قوی بودی احداث تفاوت و تواتر کردی و باقی نماندی

دوار مختلف النبض

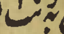
بر حالت واحده و مختلف غیر منتظم آنست که حفظ نکند دورین او وسببش قوت سبب اختلافست و این جنس داخلست در تحت مختلف ازین جهت جدا بست که اجناس نباشد نه ده جنس و هم ماخوذ ست از وزن که عبارتست از مقایسه احد الشیئین بدیگری جهت شناختن بنسبتی که میانهماست بدانکه هر فردی را از افراد انسان در حالت صحت نبضی ست که آنرا وزنی معین ست پس اگر وزن حاصل باشد جید الوزن گویند وسببش جری اسباب نبض بر مجرای طبیعی ست و اگر حاصل نباشد ردی الوزن و ردی الوزن منقسم شود به سه قسم مجاوز الوزن و مباین الوزن و خارج الوزن مجاوز الوزن آنست که متشابه باوزن سنی که یلی او ست چون صبی که او را وزن سبیان مباین الوزن آنکه متشابه بود سنی را که یلی آن نباشد چون صبی که او را وزن شیوخ باشد و خارج الوزن آنکه متشابه نباشد وزن سنی را چون صبی که او را وزن سنی نباشد و این قسم در غایت ندارت ست از برای آنکه دلالت کننده است بر تغیر عظیم در مزاج باید دانست که حاجت کبوی نبض چنانکه گذشت از برای ترویح روح غریزیست پس اگر زیاده شود حاجت بسبب زیادتی حرارت و عرق نابض مطاوع و قوت محرکه مساعد باشد نبض عظیم بود یا زیادتی حاجت و مساعدت قوت سریع گردد و اگر حاجت بافراط کشد بروجهی که مندفع نشود بهوای منجذب به نبض عظیم و سریع نبض با عظیم و سرعت متواتر گردد اما اگر عرق نابض مطاوع نباشد یا زیادتی حاجت و مساعدت قوت نبض سریع صغیر گردد و اگر قوت با زیادتی حاجت و مطاوعت آلت ضعیف باشد پس اگر حاجت بی تواتر مندفع شود سریع تنها گردد و اگر زیادت شود حاجت سریع با تواتر و اگر ضعیفه گردد بمثابه که قادر نباشد بر فعل سرعت نیز متواتر صغیر گردد و صغیر شود نبض اندکی از جهت انضغاط قوت در تحت ماده غذائیه یا خلطیه چنانکه در اول نوبتهای تب

هر چند که قوت در اصل قوی باشد ولیکن نبض از جهت رطوبت سست و ضعیف باشد از جهت
یبوست ماند کی صلابت میگردد و در بحرانها بسبب اندفاع ماده بسوی عضوی از اعضا
چون اسهال و معده و امثال آنها و غیرهم در اختلاف نبض از جهت ثقل ماده یا شدت ضعف بسبب بود و
اختلاف خون بسیار گردد باطل شود نظام نبض و حسن آن والله اعلم و چند نوع است از
مرکبات نبض که مخصوص اند باسما رقم و ثبت میباید عظیم صغیر منشاری موجی ذنب و دودی نملی
ذنب الفار مطرقی ذو الفترة الواقع فی الوسط عظیم نبضی را گویند که زائد باشد در اقطار ثلثه
و سببش کثرت حرارت و رطوبت و سعت آلت ست صغیر نبضی را گویند که ناقص باشد در
اقطار ثلثه و سببش قلت حرارت و رطوبت و نقصان آن و سعت آلت ست منشاری نبضی را
گویند که سریع و متواتر و صلب و مختلف الاجزا در شهوق و غور و تقدم و تاخر و صلابت
و لین بود و معنی هر یک از سرعت و تواتر و صلابت دانسته شد اما معنی اختلاف در شهوق و
غور آنست که بعضی از اجزای عرق مرتفع شود و بعضی منخفض و اختلاف در تقدم و تاخر آنکه
حرکت کند اجزای عرق قبل از وقت یا بعد از وقت و در صلابت و لین آنکه بعضی اجزای
عرق صلب بود و بعضی لین گردد و سبب اختلاف و تغیر ست اول اختلاف مصبوب در جرم عرق
از اختلاف چون دم و صفرا و بلغم و سودا در عفونت و فجاجت و نضج چه عفونت موجب
لین و کمال انبساط ست و عدم عفونت موجب اضداد اینها و نضج نیز موجب این امور ست
و فجاجت موجب اضداد اینها دوم ورم اعضای عصبانیست که موجب صلابت بعضی اجزای عرق
دون بعضی ست و اختلاف در صلابت و لین موجب اختلاف در شهوق و غور ست ایضاً
و این همچنانست که اصحاب ذات الجنب را بود از برای آنکه محیط ست بشرائین دو غشا
یکی از خارج و دیگری از داخل و اغشیه منتسجه از لیف عصبی و لیف رباطی پس از ین

دلائل النبض

۵ یعنی طول و عرض و عمق ۱۲

۵ و دلالت میکند منشاری بر ورم گرم بزرگ که در اعضای عصبانی باشد ۱۲ مفرح القلوب ۱۲

منجذب میشود و چیزیکه متصل ست باعصاب موضع ورم بسبب زیادتی ورم در حجم عضو و چیزیکه نیست با آن اعصاب منجذب نمیشود پس متمدد نمیگردد و بعضی از اعضای شریان دون بعضی پس چیزیکه متمدد میشود صلابت میگردد و چیزیکه متمدد نمیگردد لین میشود موجی نبضی را گویند که سریع و متواتر و لین و مختلف الاجزا در شهوق و غور و تقدم و تاخر باشد و سببش شدت ضعف ست تا غایتی که استطاعت ندارد که بسط دهد عرق نابض را دفعة واحدة بلکه بسط دهد شیئا بعد شیئ و گاه باشد که سببش لین عرق بود و دودی نبضی را گویند که مشابه موجی بود الا آنکه صغیر بود بخلاف موجی و سببش ضعف اند بر موجی ست نملی نبضی را گویند که مشابه باشد دودی را لیکن اصغر و اشد از و در تواتر و ضعف و سببش زیادتی بود بر چیزیکه در دودی ست ذنب الفار نبضی را گویند که اخذ کند تدریجا از مقداری بسوی اعظم یا اصغر از و پس رجعت کند بسوی مقدار اول و گاه باشد که منقطع شود قبل از وصول بمقدار اول و این قسم ردیست وقتیکه اخذ کند از زیادت بسوی نقصان از برای آنکه دلالت میکند بر ضعف طبیعت اما وقتیکه اخذ کند از نقصان بسوی زیادت ردی نیست بلکه جید ست از برای آنکه دلالت میکند بر قوت طبیعت و قسم اول که اخذ ست از نقصان بسوی زیادت مشابه ذنب الفار ست اگر گردانیده شود مبدا از طرف دقیق بدین صورت  و قسم ثانی که آخذ ست از زیادت بسوی نقصان مشابه ذنب الفار ست اگر گردانیده شود مبدا از طرف غلیظ بدین هیأت  مثال تدرج در اختلاف آنست که ماتحت اصبع اول مثلا ارجح باشد از عظم و ماتحت ثانیه انقص از و و ماتحت ثالثه انقص از ماتحت ثانیه و ماتحت رابعه انقص از ماتحت ثالثه باشد و بر عکس این چنانکه مثلا ماتحت اصبع اول بر حدی باشد از صغر و ماتحت ثانیه اعظم از و و ماتحت ثالثه اعظم از ماتحت ثانیه و ماتحت رابعه اعظم از ماتحت ثالثه و قیاس کن وقتیکه اختلاف در سرعت یا غیر آن بود و قسمی را که رجوع میکند بحالت اولی ذنب راجع گویند و قسمی را که رجوع نمی کند

پس اگر منتهی شود بحیثیتی که احساس کرده نشود حرکت او را ذنب متقضی گویند و الا ذنب ثابت
مطرقی نبضی را گویند که قرع کند اصابع را پس عود کند اندکی بجانب مرکز و قبل از وصول
بنهایت مرکز عود کند پس تمام کند حرکت انبساط را تشبیه کرده شد بضرب مطرقه که بار دیگر
از مضروب پس مرتفع میشود ارتفاعی اقل از ارتفاع و رید ضارب پس عود میکند مرة ثانیه
جالینوس گفته یافتم در نبض مطرقی عود را متمم و الطبا اختلاف کرده اند که مطرقی نبض
واحدست یا دو نبضه و اختیار کرد شیخ اول او امام گفته که خلاف لفظی ست از برای آنکه اگر
شرط کنم در نبضه انبساط و انقباض ما بین مطرقی نبضه واحده باشد و الا نبضتین سبب مطرقی قوت
قویه و حاجت شدیده و آله صلبه است پس مطاوعت نمیکند در حصول کمال انبساط بلکه
منقطع میشود قبل از حصول بسوی غایت پس شدت حاجت میخواند قوت را با تمام فعل او
پس ملحق میشود ضربه دیگر و گاهی سببش ضعف قوت میباشد از برای آنکه چون قوت عاجز باشد از
بسط شریان عارض شود او را توقف میان نقطه مرکزیه و محیطیه از جهت استراحت و گاهی
از جهت اشتغالی که مشغول دارد طبیعت را از کمال انبساط میباشد همچنانکه عارض شود در فزع مفرط پس
نزدیک زوال او تمام کند حرکت را ذو الفترة نبضی را گویند که واقع شود در سکون وقتیکه متوقع
باشد حرکت چون ما بین مسافت مثلا یا در مرکز بعد از سکون داخلی جهت مانع از انبساط ثانی پس متصل
شود سکونی دیگر بسکون اول یا در محیط بعد از سکون خارجی مثل ذلک و سببش اعیاء قوت یا
حاجت استراحت یا عارض مناقض که متصرف شود بسوی او طبیعت دفعة چون غم مفرط واقع فی الوسط
نبضی را گویند که واقع شود در حرکت وقتیکه متوقع بود سکون کما بین الحرکتین و فرق میان واقع
فی الوسط و مطرقی آنست که قرعه ثانیه در واقع فی الوسط بعد از تمام انبساط اول و قبل از تمام
انقباض است و در مطرقی خرمیت از انبساطی که قرعه اولی از اوست و سببش واقع فی الوسط حاجت

واطبا اختلاف کرده اند چنانچه بعضی برانند که دو نبضه است که بنا بر سرعت قرعه ثانیه بیک نبضه توهم کرده اند و حجت این بعض آنست که قرعه مشعر برا تمام انبساط است و چون درینجا دو قرعه محسوس ست لاجرم باید که دو نبضه باشند زیراکه در یک نبضه دو انبساط نباشد و بعضی گفته اند که او یک نبضه ست که مختلف ست در تقدم و تاخر و شیخ همین اختیار کرده و آنانکه وی را یک نبضه میدانند احتجاج میکنند بآنکه برای دو نبضه زمانه معتد به باید و حصول آنها درین قدر زمان قلیل [illegible] محالست [illegible] تمام انبساط [illegible] [illegible] انقباض [illegible] انبساط [illegible] [illegible] و در القباض [illegible] [illegible] سکون [illegible] در الوسط [illegible]

بسوی تروح که محتاج گردانیده طبیعت آنا که حرکت کند در وقت و غیر حرکت و دلائل تنفس در سرعت و بطوء و قوت و ضعف و تواتر و تفاوت و غیرها نزدیکست بدلائل نبض بر جالینوس و ابن ایلد علم
خاتمه زد در رقم خامه ام دلائل نبض نظری کن تاملی فرما تا شود نبض سال تاریخش نبض گیر و نود بر و گر افزای
۹۴۲

رسالهٔ دلائل البول

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از سپاس حکیم مطلق جل ذکره و پس از درود بر رسول بر حق صلی الله علیه و آله و اصحابه مخفی نماید که چون رسالهٔ دلائل النبض باختتام انجامید بخاطر بعضی از مخادیم اعزه چنان رسید که ادلهٔ بول نیز کلمهٔ چند نوشته شود و حرفی چند نگاشته گردد لاجرم این مختصر که بدلائل البول موسوم است در حیز عبارت و قید کتابت آمده و التوفیق من الملک الاحد بدانکه اول اختلاط آب بطعام در معده است تا ترقیق آن کند و کیلوس گرداند و پس جاری گردد با کیلوس از ماساریقائی که در جهت مقعر کبد است از عرق شعریه که در محدب او است و پس جاری شود اکثر آن از کبد بسوی کلیتین و از کلیتین بسوی مثانه و اندکی که در جگر باقیماند جاری شود با دم در عروق پس جعبت کند قهقری بسوی مثانه و از نیجهت منصبغ شود بول کسیکه خضاب کرده شود و بجنابت گم گردد بول کسیکه عرق بسیار کند و بسیار شود بول کسیکه عرق کم کند و بعد از اجتماع مجموع آب در مثانه منتقل شود از و بسوی احلیل یا فرج و از احلیل یا فرج بسوی خارج و معلوم میشود از چیزهائیکه مذکور شد دو امر اول آنکه در بول در چیز نیست مائیت منفصله که اکثرش از کبد است و فضلهٔ هضم ثانیه است و ثفل که مصاحب او است در عروق بلا اقل ماهیتش

که فضلهٔ هضم ثالث ست و این ثفل جوهریست مسمی بر سوداء امر دوم آنکه دلالت بول بر
احوال کبد و مثانه او ضح ست از دلالتش بر آلات غذا از جهت انفصال اکثر او در کبد و کثرت
مکث او در مثانه و اجناس ادله بول یعنی چیزهائیکه بول تو بتوسط آنها دلالت میکند بر حال
بدن هفت ست جنس اول لون ست و اصول این جنس پنج و اصل اول از اصول لون اصفر است
و محتوی است بر پنج طبقه طبقهٔ اول تبنی ست که صفرتش چون آب تبن اندکست و مایل ست
به بیاض و دلالت کننده است بر برد از برای آنکه لون تبنی یا از جهت کثرت مائیت ست یا
از جهت قلت صفرا و هر یک ازین هر دو دلیل برد ست و این حکم اکثریست از برای آنکه امکان
دارد که لون تبنی از جهت میل صفرا بجانب دیگر باشد طبقهٔ دوم اترجی ست که صفرت او شبیه
است بصفرت قشور اترج و حادث میشود از مخالطت صفرا زائد بر چیزیکه در تبنی ست و
دلیل اعتدال ست طبقهٔ سوم اشقر ست که صفرتش مایلست بحمرت و دلالت کننده است
بر حرارت طبقهٔ چهارم ناری ست که صفرت او شبیه است بلون نار و دلالت کننده
بر حرارت زائده بر چیزیکه در اشقر ست طبقهٔ پنجم احمر ناصع ست که مسمی ست بزعفرانی
چه لونش مشابه بشعر زعفرانست بخلاف ناری که مشابه صبغ زعفرانست و دلالت کننده
بر حرارت زائده بر چیزیکه در ناریست اصل دوم از اصول لون احمر ست منطوی ست بر طبقه
طبقهٔ اول اصهب ست که او را اندک حمرتی ست و نزدیکست ببیاض و دمی که موجب آنست لابد
از آنکه رقیق باشد طبقهٔ دوم وردی ست که او را حمرت زائده است بر حمرت اصهب
که موجب آنست لابد ست از آنکه غلیظ باشد طبقهٔ سوم قانی و اقتم ست که او را
حمرتی ست مائل به تیرگی و دمی که موجب آنست لابد ست از آنکه اغلظ باشد و سبب
جمیع این طبقات ثلثه غلبهٔ دم و حرارت ست علی مراتبها و گاهی بول با وجود

برد احمر میباشد چنانکه در فالج و سوء القنیه بسبب ضعف کبد قلت تمیز مائیت از دم لون
ناری از طبقات صفرت اولست بحرارت از طبقات حمرت از برای آنکه صفرت از جهت
صفراست و حمرت از اختلاط دم و حرارت صفرا اشد است از حرارت دم و الینا نماید است
بر صفرا جزو ناری و بر دم جزو هوائی و حرارت نار اشد است از حرارت هوا اصل سوم از
اصول لون اخضر است و مشتمل است بر چهار طبقه طبقه اول فستقی است که آنرا اخضر
مائل بزردی و دلالت میکند بر برد مجمد از برای آنکه این لون حاصل میشود از اختلاط سودا بصفرا
و غالب آنست که سودا از برد مجمد حاصل شود و قرشی در شرح کلیات آورده که لون فستقی
نزدیک من دلالت میکند بر احتراق صفرا از برای آنکه سودائیکه از برد حاصل میشود با کمودت
میباشد نه با صفرت طبقه دوم نیلنجی است و او لونی است که خضرت او فوق خضرت
فستقی است و مشابه رنگ نیلی بود که در آب حل کرده باشند و این بول نیز دلالت میکند
بر برد مجمد اما برد درین اقویست و فستقی و نیلنجی مینمایند در صبیان بفالج و تشنج از برای
آنکه در بدنهای ایشان رطوبت غالبست طبقه سوم زنجاری است طبقه چهارم کراثی
و این هر دو لون دلالت میکنند بر افراط حرارت محرقه و فرق میان آنست که زنجاری مائلست
به بیاض از جهت شدت حرارت و بخلاف کراثی اصل چهارم از اصول لون اسود است و
آنرا اسباب بود سبب اول احتراق است باین طریق که یافته شود در بدن صفرای حاده
پس احتراق کند چیزی را که مخالطه مائیت بول است از اختلاط و سبب دوم محترق بحرارت
آنست که چیزیکه باقیمانده و بعد از احتراق از رطوبت مائیه از شدت متوجه سطح ظاهر او
شود پس نفوذ نکند ضوء در وی پس او را سواد عارض گردد از برای آنکه کثافت سبب سواد است
چنانچه در انگشت محسوس شود و علامت سوادی که حاصل شود بسبب احتراق یکی از دو چیز

اول آنست که با صفرتی باشد که بزعفرانی زند دوم آنکه متقدم شد او را بول قوی الحمره
یا احمر سبب دوم جمود ست باین نوع که یافته شود در بدن ماده بارده که تجمید کند خیر که
مخالط مائیت بول ست از اخلاط و جمود سوداست از برای آنکه ابخره بتراکم شود در سطح او
پس تکثیف کند جسم ابیض عارض شود اسود او از ینجهت حادث گردد سواد ثم دردا
کرده او اثر برودت و علامت سوادی که حاصل شود بسبب جمود یکی اندو امرست امر اول آنست که
بالکمودت باشد امر دوم آنکه متقدم باشد او را بول اخضر عدیم الرائحه یا ذو الرائحه که دلالت کند
بر برد چون حموضت سبب سوم حرکت ماده سوداویه است که تحریک کند طبیعت آنرا
بر سبیل تنقیه به بحران و اخراج کند از طریق بول همچنانکه در حمیات سوداویه و علامتش آنست که در
روز بحران باشد و از عقبش خفت حاصل شود و مقدم باشد او را علامتها که دلالت کند بر نضج
ماده سبب چهارم تناول شیء مانع ست چون شراب اسود که طبیعت تصرف نکند در وی پس
بیرون آید بحالت خود و منع بول و عدم تصرف طبیعت در وی یا از جهت سقوط قوت کبد ست در این
در غایت دانست یا از جهت بودن او زائد بر قدر کفایت و در این خطری نیست اصل پنجم از
اصول لون ابیض ست منقسم شود بدو قسم قسم اول لونیست که مفرق بصر ست چون لون
لبن غیر مشف ست و نفوذ نمیکند در وی بصر یعنی باز میدارد ماورای خود را از ابصار و یافته نمیشود
در بول مگر با غلظ و اطلاق بیاض بر وی حقیقت ست دلالت میکند یا بر غلبه بلغم و برد یا بر
ذوبان شحم یا اعضای اصلیه علامت ذوبان شحم آنست که بول با بیاض و سمی باشد و سببش حرارت
قویه است که اذابه و سوخته بدن کند و این ذائب منجمد میشود در قاروره و علامت
ذوبان اعضای اصلیه چون عصب و عظام آنست که بول شدید البیاض بود و این
در آخر دق میباشد و علامتش ذبول و ضمور قوتیست قسم دوم لونی ست که مشف است

وآن بر دو نوع ست **نوع اول** از مشف چیزیست که آنرا مطلق لون نیست چه
هوا و اجرام فلکیه باز میدارد ما ورای خود را اصلا از ابصار **نوع دوم** از مشف چیزیست
که آنرا لونیست چون آب صافی و این نیز باز نمیدارد ما ورای خود را از ابصار مگر اندکی
و نوع اول را ابیض نمیگویند از برای آنکه عدیم اللونست ازین جهت ممکن نیست که
او و نوع ثانی را ابیض میگویند و اطلاق ابیض بر و مجازست از برای آنکه او را غیر بیاض
فی نفسه لونی ست و ازین جهت ممکن ست که دیدنش بخلاف هوا مثلا و منعکس میشود
شعاع از و و منعکس نمیشود از هوا و وجه مجاز آنست که چون مثل این مشف را عارض
شود تکاثف یا تفرق بسوی اجزای صغار بسیار شود بسبب این اجزای مذکور سطوحی که
مرئی شود ابیض اما تکاثف چون چیزیکه عارض شود آب را وقتیکه منجمد گردد و اما تفرق
چون چیزیکه حادث گردد آب را وقتیکه کف کند و مردم گمان برند که بیاض موجود ست
در آب منظر اوست تکاثف و تفرق این غلط ست این قسم از بیاض در بول دلالت کند بر
عدم تصرف طبیعت در آب جهت بطلان هضم کند از استیلای برد یا برشد که منع کند نفوذ صابغ
را لیس بیرون آید بول برنگ آب **جنس دوم** قوام بول است و بول بحسب قوام یا رقیق ست یا
غلیظ یا معتدل بینهما از برای آنکه خالی از آن نیست که او را قوامی محسوس ست زائد بر قوام
مائیت یا نیست اگر نیست رقیق ست و اگر هست نیز بعد سیلان یا نمیرسد اگر میرسد غلیظ
و اگر نمیرسد معتدل بینهما و سبب رقیق عدم نضج ست یا کثرت شرب آب یا سده و شناخته
میشود موضع سده بثقل و تمدد و سبب غلیظ عدم نضج ست یا نضج خلط مفرط الغلظ و علامتش تقدم
افراط غلظت و سبب معتدل بینهما نضج ست **جنس سوم** صفا و کدورت بول است
و صافی آنرا گویند که متشابه الاجزا باشد و منع بصر نکند از نفوذ و کدر آنرا گویند

که متشابه الاجزا نباشد و بعضی از اجزای او منع بصر کند از نفوذ و صفا از علامات نضج و سکون
مواد است و کدورت از امارات عدم نضج و ثوران اخلاط و کدر اندکی از جهت سقوط
قوت و از جهت ورم باطن میباشد و غلیظ مفارق کدرست باستوای قوام جنس چهارم رائحه
بول است بول بحسب رائحه یا منتن است یا عدیم الرائحه یا معتدل اما منتن دلالت کننده است
بر یکی از دو امر امر اول افراط عفونت اخلاط امر دوم قروح یا جرب در آلات بول و این اکثر
در مثانه باشد از برای آنکه احتباس بول بیشتر در او بود پس تاثیر قروح مثانه در فساد رائحه
اکثر باشد و فرق میان امرین مذکورین بوجود است اول آنکه کائن از قروح آلات بول میباشد
با وجع در عضو متقرح بخلاف کائن از عفونت اخلاط دوم آنکه کائن از قروح با قیح و قشور میباشد
بخلاف کائن از عفونت بحسب قوت مرض و ضعف او بیش و کم میشود بخلاف کائن از
قروح و اما عدیم الرائحه دلالت کننده است بر جمود اخلاط و فجاجت او و از جهت سقوط
قوت میباشد و این وقتیست که عاجز شود قوت طبیعت از دفع خلط متعفن البول پس اگر
باشد این در عقب بول شدید المنتن دلالت کند بر اعراض طبیعت از مقاومت مرض پس ناچار باشد
از انتظار موت و اما معتدل دلالت کند بر نضج ماده جنس پنجم زبد بول است و زبد در بول
حاصل میشود از رطوبات لزجه که مخالط او است ریح خارجه مع البول و دشوار است بر داینکه
خرق کند آن رطوبات را و بیرون آید پس متعلق شود در بول از زبد و عقب که استعداد رطوبت
لزجه حول ریح غلیظ است و هر چند این رطوبات لزجه او در ریاح ممدوده او را اکثر باشد
بول زبد بیشتر بود و کثرت زبد و کبر و بطوء انفقاء و زوال او دلالت کند بر کثرت ماده غلیظ لزج
و غلبه ریاح جنس ششم رسوب است و رسوب در لغت استقرار اجزاء غلیظه در اسفل
مائع است و در اصطلاح اطبا هر جوهر اغلظ از مائیت و متمیز باشد از آن و برابر بود این که از

اسفل باشد یا در اوسط یا در فوق اول را سوب راسب گویند دوم را متعلق سوم را
غمام اطلاق میکنند رسوب را بغمام و متعلق از برای آنکه چیز یکه از ایشان اوست سوب متعالی
میشود و در وسط میباشد و وقتیکه منع کند مانعی از رسوب پس بجهت آنکه این صفت که با اتقوه
در وست گفته میشود او را رسوب یا دال است بر نضج ماده و آنرا رسوب محمود خوانند
یا غیر دال بر و و آنرا رسوب ردی خوانند و رسوب محمود را اوصافست اول بیاض از برای
آنکه نضج بیاض ضمه است فعل هاضمه تشبیه عضا است عضا ببعض اندریس مشابهت در لون تابع باشد
نضج را و فضلات هضم کبدی احمر بود لیکن مثانه و غیر آن از مجاری تغیر میدهند حمرت اینرا ظاهر
نمیشود در رسوب دوم ملاست از برای آنکه دلالت میکند بر آنکه تمامی اجزای سوب قبول کرده است
نضج را سوم استوا که متشابه الاجزا باشد یعنی بعضی اغلظ نباشد از بعضی چهارم اجتماع اجزا آن
برای آنکه تشتت آنها از ریاح مانعه از اتصال بعضی ببعضی با شد و مخالطت ریاح بول از قبحات
بود در رسوب محمود سه قسمت افضل او راسب است پس متعلق پس غمام بدو وجه اول آنکه غالب
بر اعضا از اجزای ارضیه است تا صلابت قوی بود و فضول مندفع بول وقتیکه نضیج بود شبیه باعضا شد
و غالب با برا ارضیت پس نشانش آن بود که متسفل بود چیز یکه از و متسفل شود نزدیکتر بود
بنضج وجه دوم آنکه اکثر سبب تعلی ریح بود و هر چند که ریح بیشتر باشد تعلی بیشتر باشد و کثرت ریح
دلالت کند بر عجز قوت از دفع ماده و رسوب مذموم آنست که یافته نشود در وا وصاف
مذکوره و آن نیز سه قسم است با فضل او غمام پس متعلق پس راسب او این قتیست که طفو از جهت
حرارت مصعده باشد از برای آنکه همچنانکه حرارت مصعد است ملطف نیز هست اما
وقتیکه طفو از مخالطت ریح قاهره اجزای ارضیه اکه از ایشان اوست متسفل باشد از جهت میل
ریح بسوی فوق پس راسب افضل از متعلق و متعلق افضل از غمام بود از برای آنکه

درین هنگام ریح در ثفل کمتر باشد و فضول مندفع در رسوب یا از اعضا باشد یا از رطوبات
چه بیت در بدن جسمیکه باشد از رسوب غیر این هر دو و کاین از اعضا باشد یا از اعضای عملیه
و آنرا اخراطی گویند یا نباشد پس اگر از اعضای اصلیه باشد و در و هیئت باشد آنرا او
خوانند یا نباشد و هیئت رو و آنرا لحمی گویند و خراطی یا از ظاهر عضو باشد یا از باطن عضو پس اگر
از ظاهر عضو باشد آنرا قشوری خوانند و اگر از باطن عضو باشد پس این منفصل اگر اجزای کبار
اعراض سپید یا احمر باشد آنرا اصفایحی گویند و ابیض از مثانه و احمر از کلیه یا کبد باشد و اگر نباشد
اجزای کبار اعراض پس اگر باشد احمر آنرا کرسنی خوانند و اگر نباشد نخالی گویند و کاین از رطوبات
بعضی مایل بحمرت دلالت کند بر احتراق دم و بعضی کبود است دلالت کند بر احتراق بلغم و
بعضی اصفر است و دلالت کند بر غلبه صفرا و بعضی اسود است و دلالت کند بر احتراق سودا
و تمامی اینها که مذکور شد و بولیست که آنرا رسوب بود اما عدم رسوب اسباب ست
اول عدم نضج دوم سده سوم قلت ماده و رسوب در اصحا کمتر باشد از جهت خلو عروق
آنها از خلط واجب الاندفاع ببول و اگر باشد رسوب مدیم الهضم بود و باشد از فضل غذا و نهر و
را نیز رسوب کمتر بود از جهت قلت فضول آنها خصوصا وقتیکه مرتاض باشد از جهت
کثرت تحلیل بسبب ریاضت و در مریضی و فربهی که تارک ریاضت باشد رسوب بسیار بود
از انواع رسوبست رسوب ی که ثفل رونده بود و مخاطی که ثفل درو خلط خام غلیظ
باشد و بسیار باشد که یافته میشود در عرق النسا و وجع مفاصل و فرق بینهما بعد از
مشاکلت هر دو در لون و هیئت آنست که مدی معین بود و متقدم شود بر اورام و آسان بود
اجتماع ثفل و تفرق او و بخلاف مخاطی درین احکام جنس هفتم مقدار بول ست بول
یا اقل ست از طبیعی یا اکثر ازو یا مساوی او و اسباب کثرت بول بسیار ست از انجمله

هست بسیار خوردن آب تنها یا ممزوج بمشروب حکم خوردن ممزوج بمشروب
دارد خوردن میوه های تر و از آن جمله است ذوبان اعضا و خروج ذائب بطریق
بول چنانکه در حمیات محرقه و از آن جمله است استفراغ ماده متحقنه در بدن چنانکه
در بحران ادراری و فرق میان بحرانی و ذوبانی آن بود که بیمار در بحرانی
بقوت بود و از عقب آن جهت یابد بخلاف ذوبانی و ایضا در ذوبانی حرارت
قویه بود و بول ناگاه حادث باشد و در روز بحران نباشد و اسلم بول ردی چون
اسود و غلیظ چیزی بود که اعزاز باشد یعنی استفراغ کرده شود دفعةً کثیرا الا منقطعا
قلیلا از برای آنکه اول دلالت کند بر قوت طبیعت و ثانی بر ضعف طبیعت و
اسباب قلت بول نیز بسیارست و از انجمله است فرط تحلیل رطوبات از جهت
شدت تخلخل بدن و اتساع مسام او بحرکت مفرط و از انجمله است قناع رطوبات
بدن از جهت فرط حرارت و این سبب غیر سبب اولیست از برای
آنکه اول زوال رطوبت ست بعد از وجود او و ثانی انتفای اوست ابتدای
و از انجمله است سده که در مجاری بول منفعته بسوی مثانه است پس بیرون
نیاید مگر رقیق قلیل و باقی ماند غلیظ کثیر و از انجمله است اسهال چه اسهال
موجب انصراف مائیت بجانب معده و امعاست و افراط قلت بول یا قلت
تحلل منذرست باستسقا و دلائل بول از صفرت و سواد و بیاض و غیرها نزدیکست بدلائل بول

خاتمه

احکام بول را چو زده فکر یوسفی	بهر تو جمع کرد و جمیع برادران
تاریخ سال تا که شود روشنت بدان	قاروره گیر چار صد و سی فزا بران

رسالهٔ بحران

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الحکیم الوهاب والصلوٰة علی رسوله محمد صاحب الحکمة وفصل الخطاب و
علی آله الاطیاب واصحابه الانجاب اما بعد میگوید بندهٔ مسکین محمد بدر الدین بن
خواجه جمال الدین غفر الله له ولوالدیه واحسن الیهما والیه که این فوائد چندیست مسمی
مختصر البیان فی ضروریات البحران ملتقط از رساله مستغنی عن الاوصاف در
نظر اهل انصاف جامع رموز این فن حاوی فوائد نو وکهن جان حکمت یونان مسمی بغایة البیان
فی ما تعلق بالبحران تصنیف طبیب حاذق حکمت ناطق سرامد اطبای جهان محسود اماثل
واقران یکتای زمانه بوعلی روزگار یگانهٔ عصر جالینوس وقار حضرت استاذی حکیم علی حسین
عم فیضه الی تعاقب الملوین که دست شفائش همدست اعجاز است و تدبیر صائبش امراض
لادوا را خانه برانداز از روح علی عباس مجوسی آنجا اقتباس ایمان کامل در جنب مسیحائی او دعوای
ابی سهیل مسیحی باطل حسب اصرار و استدعا مردم دیدهٔ آدمیت نقش نگین مروت مجمع فضائل
کونین حاجی حرمین شریفین حاجی محمد حسین عزّه الله تعالی فی الدارین بکمال استعجال بنابر
ضمیمه کردن رسائل مطبوعهٔ طبیه ابسرارش از قالب طبع برآورده تو ند درقالب تحریر ریخته شد و ما توفیقی
الا بالله التماس بخدمت اصدقا آنکه اگر بر سهوی مطلع شوند باصلاح آن کوشند و بذیل عفو بپوشند
بدانکه لفظ بحران یونانی ست یا سریانی و معنی آن شدت تمورست و یا فصل خطاب

۱ چنانچه شیخ الرئیس در قانون بدان تصریح فرموده ۱۲ منه سلسله
۲ چنانچه علی بن عباس المجوسی صاحب کامل الصناعة بدان اشاره کرده ۱۲ منه سلسله
۳ حسب تصریح رسالهٔ بحران صاحب … و صحاح اللغة ۱۲ منه سلسله
۴ موافق بیان شیخ در کتاب رابع از کتب ۱۲ منه سلسله

و در اصطلاح اطبا عبارتست از کوشیدن طبیعت با علت و بدان سبب در بدن بیمار تغییر
عظیم ظاهر شدن بجانب بهتر یا بدتر و تشبیه داده اند مرض را بدشمن باغی و طبیعت را بپادشاه
حامی و بدن را بملک سلطان و یوم البحران را بروز مقابله و قتال پس هنگام کارزار لا محاله سلطان
دفعةً یا تدریجاً غلبه یابد تام یا ناقص و یا بالعکس و ازین اقسام تغیر شش گانه هویدا میشوند و
همچنانکه در روز قتال از طرفین اسباب جنگ و حرب مهیا باشند و امور خطرناک مانند آوازهای بی
سخت و خبرهای وحشت آمیز و خوف و تحیر پیش آیند همچنان درین روز نیز همان قسم اضطرابات کرب و
قلق عظیم و حرکات صعبه و شنیدن آوازها چون دود و طنین و تشویش افعال بر مریض لاحق میشوند
پس روزیکه بحران واقع شود مریض را بهیچوجه تحریک نفرمایند زیرا که تحریک صناعی اگر موافق تحریک
طبعی شود موجب استفراغ مفرط گردد و در ان مخافت سلب قوت و هلاکست و اگر مخالف تحریک طبعی
بود تشویش در افعال طبیعت واقع گردد و طبیعت از فعل تام خود که بدان عائق و مانع بود باز میماند و
بحران جید اخراج ماده و استیصال مرض بوجه اکمل نمیشود ازینجهة در روز بحران از مسهلات و
مستفرغات و از محرکات ممانعت فرموده اند حتی که اگر مریض متحمل باشد از اغذیه باز دارند و الا بقدر ضرورت
و مقتضای وقت غذای لطیف سریع الهضم بکار برند. فائده بدانکه بحرانیکه بدفع ماده بود
بر پنج نوع است بقی و اسهال و رعاف و ادرار و عرق و بحرانیکه بعرق و ادرار بود ناقص باشد
چه ماده رقیق مندفع میگردد و غلیظ باقی میماند و بحرانیکه بقی یا اسهال یا رعاف بود تام باشد
فائده بحران را تقدم اعراض لازمست مثلاً اگر در روز بحران شود علامات و اعراض در شب
مقدم شوند و اگر بشب واقع شود در روز ظاهر گردند و هر یک را از استفراغات خمسه علامات جداگانه
مقدم شوند مثلاً علامات قی ضیق النفس و غثیان و تقلب نفس و تلخی دهن و ورم معده و اختلاج آن
تاریکی چشم و سقوط نبض و اختلاج لب زیرین و علامات اسهال درد امعاء و ثقل بدن و تمدد شراسیف

اسفل و نفخ بطن و درد پشت و انطباع برازو قراقر امعا و عدم علامات قی در عاف و غیره و نبض
صغیر قوی و صلب بودن علامت رعاف ثقل سمع و دود و طنین و اشتعال سر اشک و
بتاریکی رو بروی چشم و خارش بینی و ضربان گاهی سرد بودن مرض صفراوی یا دموی خصوصاً
وقتیکه بیمار جوان باشد علامت ادرار ثقل مثانه و غلظت و کثرت بول و عدم اسهال یا ده لطف
دیگر و در زمستان بیشتر از دیگر فصول افتد علامت عرق انتفاخ بشره و رنگینی بول بروز چهارم و
آن بروز هفتم و موجب نقض تنبیه بر علامات استفراغ اهمیشه متوجه باشند اگر طبیعت تقویت دفع
ماده نماید عین مقصود و مراد دست الا گاهی طبیب حاذق را احتیاج باعانت طبع شود در صورتیکه
طبیعت مهیا کند ماده را برای اخراج و بسبب ضعف خود استیصال آن نتواند کرد **فائده**
بدانند که هر مرض را که آخر مدت است بود چهار مرتبه میباشد ابتدا تزید انتها انحطاط بحران در انحطاط
نمیشود و بحران تام در وقت انتها باشد و آنچه در ابتدای مرض افتد مهلک است و آنچه در زمان
تزاید آید ناقص و ردی بود بدان در ایام مرض بعضی روزهای بحران باشند که آنرا ایام البحوران
نیز گویند و بعضی روزها خبر دهنده که بحران کی خواهد شد و آنرا ایام الانذار گویند و بعضی روزها
از با حوری باشد و نه از انذار اما بحسب انحراف بحران در ان روز واقع می شود و آنرا
ایام واقع فی الوسط گویند و اما ایامیکه در ان بحران افتد تام و نیک باشد و یازده روزند
چهارم و هفتم و چهاردهم و بستم و بست و یکم و بست و چهارم و بست و هفتم و سی و یکم
و سی و چهارم و سی و هفتم و چهل بنا بر تسهیل حفظ مبتدیان درین دو بیت یاد کرده شد

نظم	
دال زا و یا و دال کاف و کا	کاف دال و کاف را میدان یقین
لام الف یا لام دال و لام زا	منه ایام بحورین را گزین

و ایام واقع فی الوسط شش روزند سوم و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم و هفتدهم و ایامیکه

ف و هیجان و پدن بیمار در خواب استحلام و آب زن و تغیر عقل و نیز هرگاه دست بر تن مریض گذارند هر چند دیرتر نهاده دارند آن موضع گرم تر نماید علامت عرق ست ۱۲ منه تسلیمه

ف قوله شش

بحران

دران بحران ناقص افتد و بارنج و خطر باشد هشت روزست ششم و هشتم و دهم و
یازدهم و دوازدهم و شانزدهم و هژدهم و نوزدهم و ایامیکه دران بحران نباشد سیزده
روزست بست و دوم بست و سوم بست و پنجم بست و ششم بست و هشتم بست و نهم
سیم سی و دوم سی و سوم سی و پنجم سی و ششم سی و هشتم سی و نهم و جهت تسهیل حفظ
متعلمان جدولی جامع اقسام اربع موافق اکثر اطباے نامدار مرقوم میشود

جدول ایام بحران و مسهل و واقع فی الوسط و خلافی
برای تسهیل حفظ موافق معمول اکثر اطبای نامدار

١	بحران	١١	بحران جید	٢١	بحران محمود	٣١	بحران
٢	خلافی	١٢	مسهل باختلاف	٢٢	مسهل بلاخلاف	٣٢	مسهل بلاخلاف
٣	بحران	١٣	بحران محمود	٢٣	مسهل بلاخلاف	٣٣	مسهل بلاخلاف
٤	بحران	١٤	بحران جید	٢٤	بحران	٣٤	بحران
٥	واقع فی الوسط	١٥	خلافی	٢٥	مسهل بلاخلاف	٣٥	مسهل
٦	بحران ردی	١٦	مسهل بالاختلاف	٢٦	مسهل	٣٦	مسهل بلاخلاف
٧	بحران محمود	١٧	بحران	٢٧	بحران	٣٧	بحران
٨	فقد مسهل بالاختلاف	١٨	بحران	٢٨	خلافی	٣٨	مسهل بلاخلاف
٩	بحران	١٩	یوم مسهل بالاختلاف	٢٩	مسهل بلاخلاف	٣٩	مسهل بلاخلاف
١٠	یوم مسهل باختلاف	٢٠	بحران	٣٠	خلافی	٤٠	بحران

فائده بسیار باشد که امراض حاده تا سه یوم علامات بحران میماند پس درین سه روز در هر کدام روز که علامات بحران زیاده باشد همان روز را یوم البحران باید شمرد خصوصاً که یوم الانذار نیز بران گواهی داده باشد و آن روز روز بحران هم بود فائده اینهمه که گفته شد از تعداد ایام باحوری در امراض حاده واقع میشود و اما امراض مزمنه عدد ماه و سال چون عدد روزهای امراض حاده بود چنانچه در ربع سوداوی و بلغمی هفت ماه همچون هفت نوبه غب باشد بالجمله بعد صد و بیست روز بحران یا پس هفت سال یا پس از چارده سال یا پس بیست و یکسال و بقراط بعد از چهل روز بحر روز شصتم و هشتادم و صد و بستم از روزهای بحران نشمرده و بدانند که در حمی غب یوم النوبة روز بحران می باشد پس باید که احکام بحران در روز نوبه ملحوظ خاطر دارند و احتیاط کنند که در وقت تپ حکم واقع نشود فائده معمول اکثر اطباست که اگر حدوث مرض قبل از انتصاف نهار باشد آن روز را در حساب مرض کامل تمام میگیرند و اگر بعد انتصاف نصف النهار باشد ترک میکنند ظاهراً سببش اینست که یوم بلیله نزد ایشان از نصف النهار تا نصف النهار دیگر ست باقی براهین اکثر امور مذکوره خصوصاً علت وقوع بحران و حساب اخذ و ترک روز حدوث مرض مع اختلاف طرق در غایة البیان ما یتعلق البحران مذکورست اینقدر برای تعلیم مبتدیان حفظ اطفال مرقوم شد و الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

تمت الطبع نتیجهٔ قلم فطانت رقم رشک قدسی سلیم منشی محمد انوار حسین تسلیم

بعد حمد حکیم خالق ارواح و اجسام و نعت نبی برگزیدهٔ کافهٔ انام و منقبت آل شمع شبستان کرامت و اکرام و محمدت اصحاب زیب سادهٔ عزت و احترام

اکسیر الاسرار۔ معالجات اسرار طب کا مبداء ظہور ہے تصنیف حکیم ہادی حسن مراد آبادی۔

بہیج الحذاقت تصنیف حکیم قدرت احمد۔

رسالہ حسنات الوافیہ لسہام الامراض الوبائیہ خاص امراض وبائی کا علاج اور اونکے اسباب وعلامات کا بیان تصنیف حکیم سید فضل علی النجا طبیب شفاء الدولہ۔

رموز الحکمت مصنفہ مولوی [illegible] مدرس اول فارسی

علاج الامراض۔ مؤلفہ حکیم محمد شریف خان مع رسائل ستہ ضروریہ وغیرہ

رسالہ ارادہ سواد الطریق الیٰ مناہج التحقیق تحقیقات طبی کا بطور مباحثہ ڈاکٹری و یونانی لکھا ہے

رسالہ دافع الجنیہ ونافع البریہ فی احکام [illegible] لاصحاب التخمہ والهیضہ [illegible] تخمہ بدہضمی ہیضہ کا بیان ہے اور اوسکا علاج ہے

کتب لغات مفردات طب

مخزن الادویہ مع تحفۃ المومنین کہ جسمین ہر دوا کی ماہیت طبیعت مضرات مصلحات بدل قدر شربت افعال و خواص مشرح لکھے ہیں اور اوسکے ساتھہ تحفۃ المومنین حاشیہ پر بالاستیعاب تمام و کمال بعنوان پسندیدہ چڑھی ہے تصنیف حکیم سید محمد حسین علوی

ناصر المعالجین۔ یہ تلخیص ہے مخزن الادویہ کا جداول میں نام دوا کا اردو و فارسی و عربی تشریح ماہیت و طبیعت و افعال و خواص طبی ایسے ایجاز و اختصار کے ساتھہ لکھے ہیں کہ اطبا کو ایسی کتاب سفر و حضر میں ساتھہ رکھنے کے لیے لائق ہے مؤلفہ حکیم ناصر علی غیاث پوری

مفردات ناصری بصفت بالا اور مزید علیہ یہ ہے کہ اسمین ایک تکملہ بڑھایا ہے مصنفہ ایضاً

اختیارات بدیعی مفردات طبیہ اور مرکبات میں بڑی معتبر کتاب ہے۔
۱۔ مقالہ۔ میں مفردات ادویہ کا بیان مع اوسکی ماہیت طبیعت افعال خواص اور اوسکی مثبت کا پتہ
۲۔ مقالہ میں مرکبات طبیہ کے مجربات نسخے مصنفہ حکیم علی بن الحسین الانصاری۔

معدن الشفاء سکندر شاہی بمقابلہ طب یونانی و بیدک ہی ہر دوا مفرد کی ماہیت طبیعت مضر مصلح و بدل مقدار شربت افعال و خواص بہ تطبیق بیدک لکھے ہیں جن دواؤں کا نام عربی فارسی میں نہ تھا وہ خاص ہندی زبان میں لکھا ہے یہ کتاب حکیم سکندر شاہ حکیم بہوہ خان کی تالیف کی

میزان الادویہ۔ و الفاظ الادویہ و فرہنگ نصیر و مخزن الادویہ از تصنیفات حکیم نور الدین محمد عبد اللہ شیرازی و حکیم تابع محمد وغیرہ۔

کتب طب مختص بعلاج انسان اردو

تشریح الاسباب معروف بہ مظہر العلوم مع نقشہ بروج فلکی مصنفہ حکیم قاضی الہی بخش۔

رسالہ زبدۃ المفردات نظم باریک مؤلفہ حکیم سید علی حسین متخلص بہ ملیح

زبدۃ الحکمت فصول اربع میں روزمرہ چیزوں کے استعمال کا بیان ہے مؤلفہ سید حکیم قمر علی رئیس [illegible]

مفید الاجسام۔ مع فوائد عجیبہ ہر قسم امراض کے نسخے مؤلفہ سید افضل علی [illegible] ڈاکٹر

علاج الغربا۔ اسکی [illegible] یورپ کی دوا [illegible] کا نام [illegible] ہے مترجم حکیم غلام امام

قانون عشرت عموماً ہر قسم تپ کا علاج خصوصاً تپ دق و تپ خرمن کا مصنفہ حکیم عشرت حسین

ترجمہ طب اکبر - یہ ترجمہ تمام خوبیون سے آراستہ ہے اور ہر ایک مطلب دقیق کو صاف محاورہ زبان اردو مین لکھا ہے نام تاریخی اسکا مظاہر العلاج ہے مترجمہ حکیم محمد حسین

تحفۃ الاطبا - اسم بامسمّے ہے مؤلفہ حکیم سید شرف حسین خیرآبادی -

قرابادین شفائی - اردو ترجمہ حکیم محمد ہادی حسین خان مرادآبادی -

قرابادین ذکائی - فارسی مصنفہ حکیم ذکاء اللہ خان اردو ترجمہ حکیم ہادی حسین خان مرادآبادی -

انیس الاطبا - تالیف حکیم مولوی محمد سجاد علی

مجربات اکبری - اردو ہر مرض کے نسخے آزمودہ مترجمہ حکیم واحد علی موہانی -

طب نبوی - جسکا ہر نسخہ مریضون کے لیے اکسیر اعظم ہے انتخاب احادیث نبوی سے مؤلفہ حافظ اکرام الدین -

رموز الحکمت - اون علامتون کا بیان جس سے ابتداے مرض سے مآل نیک یا ردی معلوم ہوتا ہے اور اوسکے دفع کی تدبیر مؤلفہ حکیم جمیل علی

معالجات احسانی - سوالات تشخیص امراض اور اوسکا علاج مؤلفہ حکیم احسان علی -

علاج الامراض - اردو طب کی مستند کتاب مترجمہ حکیم ہادی حسین خان -

رسالۂ قارورہ - شناخت رنگ و قوام و رایحہ بول مین عمدہ رسالہ مؤلفہ حکیم غلام جیلانی

مرکبات احسانی - بطور قرابادین ہر مرض کی تشخیص بترتیب حروف تہجی از حکیم احسان علی -

اکسیر القلوب - ترجمہ اردو مفرح القلوب جو تصنیف حکیم محمد اکبر ہے مترجمہ حکیم محمد نور کریم -

[illegible] - معالجہ امراض وبائی و [illegible] مؤلفہ حکیم سید محمد [illegible] -

کیمیاے عناصری - ترجمہ قرابادین قادری مترجمہ حکیم نور کریم -

تشریح الاجسام - علاج اقسام ہیضہ مؤلفہ میر افضل علی ڈاکٹر -

مجمع البحرین - یہ کتاب طب یونانی اور ڈاکٹری مین مطابق ہے اس عنوان کی کتاب اب تک تالیف نہین ہوئی جو جامع کمالات حکیم محمد حیدر خان رئیس جالندھر ملازم سرکار ریاست کپورتھلہ نے یادگار بنائی -

ترجمۂ ذخیرۂ خوارزم شاہی - کلیات و معالجات طب مین اعلی درجہ کی کتاب جو زبان فارسی مین تصنیف حکیم اسماعیل بن الحسن محمد احمد الحسنی جرجانی تھی اوسکا ترجمہ اردو مین منجانب مطبع حکیم ہادی حسین خان مرادآبادی نے بہت سلیس اردو عام فہم مین فرمایا تین جلد مین

۱ - حصہ اول و دوم و سوم و چہارم - یکجائی

۲ - جلد پنجم و ششم و ہشتم - یکجائی -

۳ - جلد ہفتم و ہشتم و نہم و دہم - یکجائی

تریاق مسموم - نسخے متحن اقسام سانپون کے علاج مین مع اونکی شکلین اور تصاویر اور مقام اونکے پیدایش کے مؤلفہ حکیم محمد حبیب الدین احمد

ترجمہ اردو قانون شیخ الرئیس بو علی سینا کے جلد اول کلیات فن طب مین مترجمہ مولوی غلام حسنین

شفاء الامراض - مخصوص ہر ہر عضو کے امراض کا علاج مؤلفہ حکیم محمد نور کریم -

ترجمہ اردو امرت ساگر - بیدک مین انتخاب کتاب ہے جس شخص نے اسکے جس نسخے کو آزمایا مجرب پایا مترجمہ پنڈت پیارے لعل ملازم مطبع

علاج المواشی - عمدہ معالجات بہائم وطیور کے رسالہ ڈاکٹر جی ایچ ایل سلن صاحب کا ترجمہ مترجمہ مولوی ابو الحسن -